

۱	۱۱
۲	۱۲
۳	۱۳
۴	۱۴
۵	۱۵
۶	۱۶
۷	۱۷
۸	۱۸
۹	۱۹
۱۰	۲۰
۱۱	۲۱
۱۲	۲۲
۱۳	۲۳
۱۴	۲۴
۱۵	۲۵
۱۶	۲۶
۱۷	۲۷
۱۸	۲۸
۱۹	۲۹
۲۰	۳۰

کتابخانه  
سورای  
اسلامی



رساله

در طب فارس

۷۶۱۷

سیر اذن و فصل سیم در اختیار کردن دایم فصل چهارم  
در غذا و اطفال فصل پنجم در وقت برآمدن دندان  
فصل ششم در جدا کردن از شیر فصل هفتم در بیماریها  
که اطفال را بود باب دوم در علامت چهار  
احاطه و این چهار فصل است فصل اول در علامت  
غلبه اخون فصل دوم در علامت غلبه بلغم فصل سیم  
در علامت غلبه صفرا فصل چهارم در علامت غلبه سودا  
باب پنجم در تدبیر فصل اول در تدبیر فصل  
فصل اول در تدبیر فصل دوم در تدبیر فصل  
فصل در تدبیر فصل چهارم در تدبیر فصل  
باب ششم در مزاج فصل اول در مزاج فصل  
فصل دوم در مزاج فصل سیم در مزاج فصل  
فصل چهارم در مزاج فصل پنجم در مزاج فصل  
فصل ششم در مزاج فصل هفتم در مزاج فصل  
باب هفتم در بیان طبیب باب هشتم  
در بیان لباسها باب نهم در بیان کلاه

رساله

در طب فارس

۷۶۱۷



شیر دادن و فصل سیم در اختیار کردن دایم فصل چهارم  
در غذا و اطفال و فصل پنجم در وقت برآمدن دندان  
و فصل ششم در جدا کردن از شیر و فصل هفتم در بیماریها  
که اطفال را بود باب دوم در علامت چهار  
احاطه و این چهار فصل است فصل اول در علامت  
غلبه اخون فصل دوم در علامت غلبه بلغم فصل سیم  
در علامت غلبه صفرا فصل چهارم در علامت غلبه سودا  
باب سیم در تدبیر فصل سال و این چهار فصل  
فصل اول در تدبیر چهار فصل دوم در تدبیر تا بلوغ  
فصل در تدبیر تا نهم فصل چهارم در تدبیر زستان  
باب چهارم در مزاج طعامها و  
قوام آن و این هفت فصل است فصل اول در جویب  
فصل دوم در مزاج کوشتها فصل سیم در بیان ترها  
فصل چهارم در بیان بیخها فصل پنجم در بیان میوهها  
فصل ششم در میوهها خشک فصل هفتم در روغنها  
باب پنجم در بیان طیب باب ششم  
در بیان لباسها باب هفتم در بیان کرمها



باب هفتم در معالجات سر و این هفت  
فضل است فضل اول در علاج در دسر فضل دوم در علاج  
سر سام سر که انرا لیسر غش گویند فضل سیم در مالخو نیا  
فضل چهارم در علاج صرع فضل پنجم در علاج قالج فضل  
ششم در علاج در کام اینست باب هشتم  
علاج نمارها چشم و این ده فضل است فضل اول در زرد  
دوم در طرفه سیم در سبل فضل چهارم در جرب فضل  
پنجم در طرفه فضل ششم در توی قزوئی فضل هفتم  
در قرحه چشم فضل هشتم در دغیه فضل نهم در ضعف  
بصر فضل دهم در سلاق باید که نیکو بداند باب  
دهم در علاج گوش و این سه فضل است فضل اول در علاج  
در گوش فضل دوم در قرحه گوش فضل سیم در گری  
گوش باب یازدهم در علاج نمارها و بینی  
و این سه فضل است فضل اول در علاج خون بینی دوم  
در کند بینی فضل سیم در علاج قروح بینی اینست باب  
دوازدهم در نمارها دهان و این چهار فضل است فضل  
اول در علاج طر قیدن لب فضل دوم در علاج دمی دی  
دهان فضل سیم در علاج کند دهان باب  
سیزدهم در علاج در دندان باب چهاردهم  
در علاج بیماریها زبان و این پنج فضل است فضل اول  
در اما

در اما سر زبان فضل دوم در گزانی زبان فضل سیم  
در طر قیدن پوست زبان فضل چهارم در ادلاغ زبان  
فضل پنجم در بیماریها و کلو که انرا بنازی خناق گویند اینست  
باب پانزدهم در بیماریها و سینه و شش  
که بسبب نزله میشود و این شش فضل است فضل اول در سرفه  
دوم در نفث خون سیم در سل فضل چهارم در ربو پنجم  
در ذات الریه ششم در ذات الحجب و شویه باب  
شانزدهم در بیماریها دل و این شش فضل است فضل اول  
در علاج دل اگرم فضل دوم در علاج سرد فضل سیم در علاج دل مزاج  
سرد فضل چهارم در علاج خفتان کرم از سؤل المزاج فضل  
پنجم در علاج خفتان سرد از سؤل المزاج فضل ششم در علاج  
عشقم و بیوشنی اینست باب هفدهم  
در نمارها معد و این پنج فضل است فضل اول در درد معد  
کرم و سرد دوم در درد معد بسبب سؤل المزاج کرم بی ماده  
فضل دوم در اورام معد فضل سیم در ثور و قروح  
فضل چهارم در هیضه باب هجدهم  
علاج انواع اسهال باب نوزدهم در علاج رخی  
باب بیستم در بیماریها مقعد و این سه فضل  
فضل اول در علاج بواسیر فضل دوم در گفتگی و اما سر  
فضل سیم در بیرون آمدن مقعد باب بیستیم



در انواع قوچ و این پنج فصل است فصل اول در علاج قولنج  
 که از اماس کرم بود فصل دوم در علاج قولنجی که از ماده غلیظ  
 یا از باد غلیظ باشد فصل سیم در علاج قولنجی که از خشک شدن  
 ثقل باشد فصل چهارم در علاج ایلاوس پنجم در علاج قولنجی  
 که سبب کرم آن وجع لوع بود باب بیست و دوم  
در علاج بیمارها و جگر و این سه فصل است اول در علاج سوء المزاج کرم  
دوم در علاج سوء المزاج سرد سیم در علاج اماس سرد که در جگر بود  
باب بیست و سوم در علاج اماس سرد که در جگر بود  
باب بیست و چهارم در علاج بیمارها سیزده و این سه فصل است  
فصل اول در علاج انک با غارت بود دوم در علاج انک در سیر باشد  
از سردی سوم در علاج در سیر که با باد بود و با از غها و قواقی بود  
باب بیست و پنجم در علاج یرقان و این  
سه فصل است اول در علاج یرقان کرم دوم در علاج یرقان که از سبب  
جگر بود سیم در علاج یرقان سیاه باب بیست و ششم  
در علاج استسقا و این چهار فصل است اول در علاج سوء الحار  
که از سوء القینه گویند اول در علاج استسقا از قی دوم  
در علاج استسقا طبلی سیم در علاج استسقا و طبلی  
چهارم در علاج استسقا و طبلی  
 و این نه فصل است فصل اول در علاج اماس کرم در کرده دوم  
در علاج اماس سرد در کرده سیم در علاج بول خون و سورش است  
تا خشن و ششها که در مثانه بود و کرده و قضیب چهارم در علاج  
کرم

کرم که در مثانه و کرده و قضیب پنجم در علاج بول خون ششم  
 در علاج ذیابیطس هفتم در علاج عذابول هشتم در علاج  
 تقطیر بول نهم در علاج سنگ مثانه کرده و مثانه یا سبب  
 در علاج بیمارها که ببرد آن خالص است و این نه فصل است فصل اول  
اماس قضیب اول در علاج رس خبیث که بر قضیب و خایه بود دوم  
در علاج خارش قضیب و حصید و ترشح هرد و سیموم در علاج بالا  
رفتن قضیب چهارم در علاج فتق پنجم در بیماری هشتاد و پنج  
ششم در بیماری سنی و مدی و ودی هفتم در ضعیفی مباشر  
هشتم در علاج که داعی و مدی است بنشین می رساند نهم در  
باب بیست و نهم در علاج بیمارها که بر زبان  
خالص است و این هفت فصل است اول در حیض بدن بیمار دوم  
در علاج بار کوفتن زبان سیم در علاج انک که نشود چهارم  
در علاج انک زادن اسان شود پنجم در علاج اماس بمان ششم  
در قضیب قبل هفتم در علاج کس خوش بوی کرون  
باب سیام در علاج اوجاع مناسصل و  
نقرس کرم و سرد و عرق النساء و این سه فصل است اول در علاج  
اوجاع مناسصل و نقرس کرم دوم در علاج نقرس سرد سوم در علاج  
عرق النساء باب سی و یکم در علاج تبها و بیان  
ان و این دوازده فصل است اول در بیان تبها فصل دوم در علاج  
حمی پیوم دوم در علاج تب مطبقه سیم در علاج محرقه چهارم در علاج  
تب دق پنجم در علاج غب خالصه ششم در علاج غب غیر خالصه  
هفتم در علاج غب غیر خالصه هشتم در علاج غب غیر خالصه  
نهم در علاج



تب بلخی دهم در علاج تب ربع یازدهم در علاج ابله و حصه  
 دوازدهم در علاج دق الشیخه اینست باب  
سی دهم در علاج امانها و ریشها و این باب شش فصل است  
 اول در امان کرم دوم در علاج امان سرد سیم در علاج سرطان  
 چهارم در علاج خنارین پنجم در علاج طاعون ششم در علاج  
باب سی سیم در علاج ریشها و این چهار  
 فصل است اول در علاج دمل دوم در علاج اكله سیم در علاج  
 بیکان و خار و غیران که عضو مانند چهارم در ناله و ناله باری  
 و جرم و کاور سه اینست باب سی چهارم  
 در علاج انگ بر ظاهرین بیدای شود و این نه فصل است  
 اول در علاج شری دوم در علاج حصه سیوم در علاج  
 کسر چهارم در علاج سعه پنجم در ریش بلخی که در زبان  
 یاوسی پشه خوردگی میگویند ششم در علاج قوبا هفتم با کبر  
 و مسامیر هشتم در سوزنکی اش نهم در علاج شقاق  
باب سی پنجم در زینت و این ده فصل است  
 اول در علاج داء الثعلب و داء الحلب دوم در علاج رخنه  
 موی سیم در علاج سبوسه سر چهارم در رنگ کردن موی  
 پنجم در علاج الفه ششم برش غش هفتم در علاج بھق  
 هشتم در علاج برص نهم در علاج اکل رنگ دوی خوب  
 شود و سرخ گردد دهم در بیا رنگ تن خوش بوی شود  
باب سی و ششم در تندرستی و هضم  
 و خجامت و غیران باب سی و هفتم

در

در معرفه نبض باب سی و هشتم نبض و این  
 چهار فصل است اول در بیان بول دوم در بیان قوام بولی سیم  
 در بیان رسوب چهارم قشور که مانند سبوسه بود آخر شد  
 و ابدا اعلم بالصواب باب سی و نهم  
 در تدبیر اطفال و وقت زادن و این فصل است که این را نکو  
 بدانند و این هفت فصل است فصل اول این حیانت  
 که چون اطفال بر زمین آید بعد از بريدن ناف کل سرخ و ننگ را  
 نرم بگویند و بر طفل فاشند تا پوست وی قوت گیرد و رسیدن  
 هوا را و هر چه بوی رسد طاق دارد پوست طفل رطوبت  
 پر بود و دهان و بینی را ننگ می رساند بعد از آن باب سی و دهم  
 نشویند و از هوای خنک نگاه دارد و بینی طفل را بر فرق بک سازند  
 و کامش بحبل بمانند و گوشش را غش می کنند و دوزن با شکر  
 نرم کوفته غدا دهند بار و عن شیطنت و وقت بر بستن و چپ  
 آلت که اعضا پنجه را بر فرق بمانند و هر عضوی را خوبتر من کل  
 بنهند یا فشاردن نرم بر انگشتان پیوسته هر دو جسم پنجه را با حریر  
 بمانند و مثانه او را غش بمانند تا میزدن آسان شود و بیوندها  
 را کل سرخ و برک موارد از نرم بگویند و بغا شدند و هر دو روزی  
 یا سه روزی بشوید یا آبی که در وی کل سرخ و برک مورد جویند  
 باشند و خوابانند در جای که سخت روشن نباشد و روغن مالند



هر روزی بر رانها ماه روغن شیرخت و بوقت بالیدن  
سخت سخت در مالد و دخترها روغن بنفشه نرم نرم مالند  
تا دو ماه بعد از آن نم مالند و خواش کنند تا جنبانند  
لطیف و مستوی بالخان خوب فصل دوم در شیر دادن و اجتناب  
از شیر را مادر خویش شیر دهد از هر آنکه شیر مادر موافق تر از شیر  
دیگر از اینست من طبیعت نجبه را اندام درشت را بپایدارد بماند  
که شیر را بپناه و فاسد نکند از هر آنکه نجبه را در شکم مادر خون حیض  
غذا و آوی شود وقتی از مادر زاید طبیعت آن خون را سوزی  
بستان گزاید شیر میشود ماغذا طفل میگردد از هر آنکه غذا  
طفل مناسب و موافق آن غذا شود که در رحم غذا نجبه بود از  
هر این معنی شیر مادر موافق تر میشود و از شیر دیگران و اگر ضرورت  
شود بسبب اندک شیر مادر یا بسبب بیماری گفته شود  
فصل سوم در اختیار کردن دانه نان وقت دانه را  
باید که عمر دانه در میان بیست و پنج سالگی و چهل سالگی باشد و پنج  
تن درست باشد و سیفیه وی قزاح بود و هر دو بستان وی  
معتدل بود در کلماتی و خردی و سختی و نرمی و هر دو سر بستان  
نیز معتدل باشد در کلماتی و خردی نیز باید قریب عهد نباشد  
و وقت زادن زادن را بلکه میان زادن و شیر دادن یک ماه  
نیم ماه گذشته باشد و میان باشد در فریبی و لاغری و اسقاط  
نگریده باشد و سختی نیست که اول شیر مادر دهند تا مزاج مادر  
و مزاج شیر مادر باعث اعتدال آید و بهترین آنست که پیش از شیر دادن  
از عمل پستانده خاصه در اول شیر دادن باشد و گریستن آنکه

پیش از

پیش از شیر دادن مضرست و اگر شیر اندک باشد این را تمام بخورد  
که شیر زیادت شود بسکیر و کشتکندم و کشتکند و برادر  
تخم بادیهان یکدرم خشک شش سفید یک کف با شیر بزنند و بخورند فصل  
چهارم در غذای طفل وقتی که طفل محتاج شود که از شیر قوی تر غذا را  
می باید نان و شکر و روغن و بادام یا روغن شیرخت تازه خوبانند  
و اندک از شیر وقتی سخن گفتن آغاز کند زبانش را بشکری و غسل مالند  
و هر سخن که بگفتن اسان و سبک باشد تلقین کنند اینست  
فصل پنجم در تند کردن دندان برآمدن وقتی که دندان برآمدن  
آغاز کند طعامی که بخانیدن نرم باشد پس وی بنفشه و طعامی که  
بخانیدن سخت بود نهند و این دندان بر روغن خرگوش یا روغن  
مسکه مالند یا بجزئی مغانی خانگی حبس کنند و سر کردن نجبه یا  
بر روغن بنفشه یا آب گرم بزنند و حبس کنند و در گوش نجبه  
جکاتند و عادت کنند که همیشه بن دندان را مالند و وقت دندان  
برآمدن نجبه را اما بن دندان را مالند و وقت و در دهن  
و اسهال و تشنج و خانی دندان گوش و اما بن کلو عارض میشود علاج  
آن یاد کنیم فصل ششم در تند کردن از شیر اصل  
آنست که بعد از دو سال که تمام شود از شیر جدا کنند و تند ریج  
طعام خوردن بیاموزند و نان را در شوربای زیر یک تر کنند  
که بگوشت مرغ جوته فربه خخته بود و هر روز اندک اندک از شیر  
کم کنند یک دفعه باز ندادند و اندک اندک طعامش زیادت کنند و لوها  
سازند از او میدن و شیر و شکر پیش وی نهند با وی باز کنند و اندر  
آب خشک نه اندازند که از زیادت شدن باز می دارد و آب نیم گرم



زیادت میکنند و هرگز شراب و نیکو نهند تا چهارده سال  
از بچگان در داغ و بی دهن و عقال را ضعیف سازد و آب خیار  
و کدو و خربزه هیند و هر چیزی که تشنگی عطش کند بدهند و اندک  
و نهایتان کرم و دستان سر را از سیر جدا نکنند بی ضرورت  
و بهترین اوقات از شیر جدا کردن نیم ماه است فصل  
هفتم در بیمارهای اطفال اگر کسی را بیماری ظاهر شود اول  
اول تدبیر مادرش باید بعد از آن علاج بحکم ورم الملته کوش  
بن دندان اما کسی که زخم نرم بن دندان را با انگشت فشارند و روغن  
منته یا روغن بابونه یا روغن شبت با عسل بپاشند و بمالند اینست  
شکم رفته وقت دندان بر آمدن اسهال افتد علاج مشغول  
نشوند تا افراط نکند اگر افراط کند نمک کند شکم جبهه را  
بازیره اگر مانی و انیسون و تخم کرفس یا کافور و کل سرخ را با  
شکر کاتر کنند بر ناف بپاشند و زیره و تخم کرفس بگویند  
و بر شیم بپاشند و بر شکم ضمار کنند و قی که مزاج بحکم کرم  
باشد بسته شدن شکم ناف جبهه را زهن کا و بمالند  
و باروغن خوش مزه بمالند یا شافه از شکر و نمک کل ضمیمه  
استعمال کنند سفال لعوق بدهند که از کثیر او بادام  
مغز و مغز تخم آبی معجون کنند با جلاب اگر رطوبت ظاهر شود  
نخه را طلا کنند با عسل و بن دندان را با انگشت نرم فشارند  
تا قی کند و صحت یابد نکات کام شود در کرمها در اندرونی  
کرم

کرم بر سرش برینند صمد بن المقفص غرض کردن نفس بود  
نخه دندان را نرم بگویند و با عسل بپاشند و ماء العسل اندک اندک  
نخورانند اما کسی که گوش شکم جبهه را با شافه نرم کنند و شراب  
نخه را بپاشند طایفه بود و دمیک کی دهان اگر سفید  
باشد کلانار و پوست نار و سماق و زرد جوهر از هریکی دو  
درم مار و یکیم درم زعفران بنیاد کرم را نرم بگویند و بد هاش  
اندر ساینند و اگر سرخ باشد کل بنفشه و کل سرخ هر دو را نرم  
کوفه کفایت باشد و اگر سرسیاه بود این بپاشد است  
و کشنده باشد کشیر تر و یا با عسل و نعنع و روغن کل و موم  
در هاون نرم بپاشند و با این طلا کنند و اگر استر جراثیم  
بماند با خاک نرمهای شور طلا کنند از گوش تری آمدن  
عسل و خمیر هر دو را بپاشند و اندکی ناک شبت باز عفران بپاشند  
سازند از لیم و یا این داروها شکر کنند و در گوش بپاشند و اگر شبت  
تنها با شراب تر کنند و لپاسیند ناف باشد و اگر با سیلاب و طوب  
درو باشد شفاف سپید را یا شیر مادرش حل کنند و اندک گوش بپاشند  
مار و عن کل اندکی بپاشند کرم کرده عطر اسرو روی باشد اندر  
دماغ علامت وی آن بود روغن ناک سرخه ناک باشد و صم  
وی زرد بود علاج وی ضماد کنند سر را با زرد و حایه  
مرغ باروغن اینخته باشد بپاشند و اندک معقد پوستاتار  
مار و کل سرخ و کلانار سی و شبت اینها را بجوشانند و اندرونی



نشانند چنانکه نیم گرم بود ز حبیری که سبب برودت بود  
 تخم سبندان و زیره از هر یکی سه درم نرم بگویند و یا همین که نرسیده  
 عجن کنند و باب سرد بخورد و تخم باندازه را پوست بپزد و بپزد  
 نرم بگویند و دودانک باب سبب ترش بدهند یا نیکوتر از  
 قورنفل در خوابی را بخوراند چیزی از پوست خنثی است و تخم وی  
و سرش را با روغن کدو و روغن بنفشه حرب کنند درج الصبیح  
 که اندام الصبیان بگویند این چهار بخت که بجا نراند می شود بگریزند  
 سحر و مز میان و زیزه از یکی جزو یک گرم بگویند و ازین مجموع مقدار  
 سه جبه باب مز بخورند با شیر مادرش بدهند  
باب دوم در علامت بهار اطفال  
 و این چهار فصل است فصل اول در غلبه خون سرخ زوی و  
 شیر مزه دهان و اندکی است و سرخی بول و غلظت ان و آن جایها  
 که خون کم کردن عادت کرده باشد خاریدن و پدیدن و بیدادن  
 و نبله و ریشها و وقتها همچون ماندگی در خود دیدن و اگر باین  
 علامتها بر خوابی و فری و مزاج گرم و تر یابد شود تدبیر بیشین  
 موجب زیادت شدن خون باشد یقین شود که خون غالب شود  
 شد است فصل دوم در علامت غلبه بلغم سبیدی لون  
 و نرم تن و خشکی کم نشکی کم بلغم شور باشد و بسیار خوابی و کاملی  
 و بوی آب دهان و سبیدی قاروره و آرزوی چیزهای تیز و اگر  
 باین علامتها یا سه روز سال بلخی و تدبیر مقدم که موجب زیادت شدن  
 بلغم و سردی مزاج و فضل زمستان یقین شود که بلغم غالب شد است  
فصل سوم در علامت غلبه صفرا زردکی لون و تلخی دهان  
 و خشکی

و خشکی زبان و سرعت نبض و عطشی و تشنگی و غثیان و بول  
 تنگی سرخ و زردی و سبیدی چشم و آرزوی چیزهای ترش و خشکی  
 زبان درشتی و خشکی بینی و بی خوابی و قی زرد و سبز و بولهای خشک  
 فایده یافتن و اگر باین علامتها یا سه روز سال خوابی  
 و گرمی مزاج و فضل تابستان و تدبیر مقدم موجب گرمی و  
 خشکی باشد صیفی غالب بود فصل چهارم در علامت  
 غلبه سودا خشکی تن و سبزی از رنگی و بول سیاه یا ببنی زرد و استه  
 در غیث خون سیاه و فکر زیادت و غم و خلوت اختیار کردن  
 و ترسیدن و کرفارش و بفق سیاه و زیش سیاه و سبزی کلال شدن  
 و اگر باین علامتها یا سه روز سال کھولت و مزاج سرد و خشک و تر موی  
 ناک سودا غالب شد و الله اعلم بالصواب باب سوم در تدبیر  
 فصل سال و این چهار فصل است فصل چهارم مانند خون معتدل  
 است چنان باید که اندرین فصل قصد کرده شود و داروی مهمل  
 خورده آید پیش از آنکه هوا گرم شود و مادام که متحرک شود چنانکه  
 بقراط می گوید هرگاه متحرک باشد بقصد کردن یا سه عمل خوردن می  
 باید که اندر فصل بهار قصد کند یادار و خورد و گوشت و شیرینها  
 کمتر خوردن خاصه اینکه اگر بیماریها و امتهای عادت بود چون  
 نفرس و آوج و مفاصل و حبوبات عفونی و مانند اینها و غذاهای  
 لطیف و معتدل بکار دارند چون جوزه و دراج و ماکیان و تیره و  
 و غیره و این و خایه نیمشت و در آن کول و تنخی و ترشها نیز موافق  
 بر عاله موافق باشند و شیرین و میشت و بسیاری و مباشرت



مکروه نباشد و اندرین فصل کرم را به بیشتر بکار دارد فصل  
بایستان مزاج تا بستان کرم و خشک است تدبیر وی احتراز  
باید کرد از کرمیها و شراب و داروها و باقی زارهای کرم و از  
طعامها کرم سیر و از غذاها تا حرارت غریز برافروختن اند  
خاصه اند جا های کرم سیر و از غذاها همان دارد که در فصل  
بهار و لیکن به ترشی سخت و از حرکت و ریاضت و آفتاب اندر  
باشیدن حدز کند و هر بامداد شربت خشک خورد چون  
سکنکین و شراب عوره و انار و حماض و مانند آن و میوه سرد  
تر خشک و ترها خشک بکار دارد و من سبناخ و میخ و انجیر بدین ماند  
و اگر شراب خورد مزاج خورد و قصد مباشرت کند و در کرم را به  
دیر نباشد و قی بکار دارد و اندرین فصل مهمل بخورد الا بوقت  
ضرورت و افسار کند با آب میوه و آب بلبل و بنفشه و هلیله  
و خیارشور و شراب الورد فصل پنجم ماه این فصل  
سرد و خشک است و لیکن مزاج معتدل و خشکی وی تا معتدل جان  
که اجتهاد کرده شود اندر وی از جماع و هر طعامی و شرابی که سرد  
و خشک بود و هر چه کرم و تر باشد بکار دارد چون گوشت و زرده  
یخمر شست و شراب تنک و سبید و شوربای جرب و انگور شیرین و  
قی نکند از بهر آنکه درین فصل قی کردن تب می آرد و بر همین  
کند از هر چه سودای بود و غرض بیشتر کند و جام بکار دارد  
و روغن خیری یا روغن بنفشه یا لادن و روغنهای معتدل و میل بتبکین  
اصطلاحش از آنکه استفراغ و مهمل و قصد و اگر اندک بیماری  
ظاهر شود اندر علاج وی مشغول کرد و پیش از آنکه زیادت  
شود

شود که فصلی می باشد و تپاه چنانکه بمطاط کوبید و قی الخربف بکون  
الامر اضل حد و قبل فی اکثر الماس قاتل البریع فاصح الاوقات  
واقلمها مونا و اندرین جمله مرطب بکار دارد فصل ششم  
زمستان سرد و تر است اندر وی چیزهای کرم بکار باید داشت  
چون کبوتر و کبک و کبک و کبک و شراب و حلواها تر کرم بوی از راه  
کرم و حرکت بسیار و مباشرت زیادت ندارد و غذاها غلیظ  
بکار دارد چون سر بریان و هر لیس و تنج و انجیر بدین ماند و بیشتر  
خورد از بهر آنکه معدن در زمستان کم تر بود حکم آنکه مسام  
بستگی مسام و خواب بیشتر بود چنانکه بمطاط میکوبد لا جواف فی  
السناء و البریع سخن مایون با طبع و النوم اطول مایکون فینبغی  
ان یکون فی هذین الوقیین مایستاد من الاعدیه اکثر و ذنک  
ان الحاررة الغریزی فی الابدان فی هذین الوقیین کثیره و این  
تدبیر کسانی راست که سرد مزاج باشند کرم مزاج را ازین چیزها  
کمتر باید خورد از بهر آنکه کرم زمستان عارضه ظاهر شود باول  
بهار بدیدارید اسهال را بمبادرت باید کرد از بهر آنکه بسیاری  
نمی شود اندرین فصل کرم سبب بزرگ و اسهال هوا بر از قصد و قی است  
باب هفتم و این هفت فصل است برین موجب فصل اول  
اول در حبوب کدکم کرم و تر است و موافق ترین حبوبات برین آدمی  
و نیکوترین غذاها جنس سرد و خشکست غذای وی کبر از کدکم است



خود سبب کرم و ترست و فربه کننده است خود سیاه قوی ترست  
فر کرمی از خود سبید عدس ترست سرد و خشکست سردی او  
کمتر از خشکی است و در چشم را تاریک کند از زرد و کاه و رس هر دو سرد اند  
و خشک و هردو شکم بندد اند با قلی سرد و خشکی است نفخ است  
و معدن را تپا است و ترکه را مانع است و سرفه را بندد است  
حلب کرم و خشکست کرمی وی بیشتر از خشکی است مانند سرد  
و ترست که هر دو غدد دارد کوبیده و سبید و سیاه است  
انگ سبیدست سرد و خشکست اندک ترخ و سیاهست در وی کرمی است  
و معدن را تپا است کرم ترست سرد و خشکست خشکی وی بیشتر از سردی  
از هر دو شکم می بندد کجاست کرم ترست معدن را فاسد میکند  
و سبب می سازد سبب دهیت وی خشن است سبید و سیاه سیاه  
سرد ترست سبید خوردن را نیکست با شک سیاه و سبید و خواب دارند اند  
هر دو سرفه را نیکند و هردو نزل را مانع اند و ضایع دوم  
در مزاج کوشته ها هم کرم ترست بیشتر غذا دهنده خون زیادت بعضی  
از بعضی بهتر و همه حیوان از بزین و غیر بزین مادام که اندر مؤست وی  
فاضل ترست از آن که در نقصان گوشت نخت کرم ترست و گوشت  
بره را کرمی کمتر است و تری بیشتر و زود کواردن ترست از گوشت نخت  
گوشت بزیکه کرم خشکست گوشت بزغال با عدال نزدیکست  
و بهتر و لطیف تر از گوشت بره از هر دو گوشت بره کرم ترست  
و بلجی تر کرم سبب کرم ساله میل است حرارت و رطوبت و  
نزدیکتر است با عدال کرم ترست است کرم و خشکست و سودا الیکز  
و نیکوترست گوشت است کرم و غلیظ و سودایی و مضرت و نیکو  
نیست گوشتی که کرم و ترست و سبک است اندر معدن  
و زود کواردنست گوشت مرغ جوهره زود کواردن است  
و طبیعت

و طبیعت نرم کنند گوشت کرم ترست سیاه بانی و رطوبت کمتر  
از اهل بود کرم ترخ را و رطوبت بیشتر است خاصه آن کرم ترخ که اندر  
خانه زاده بود گوشت بطور غای کرم ترست غذاوی تپا کند  
تپا دهن است گوشت فاخته کرم خشکست کجاست کرم خشکست  
و طبیعت برده و باه را نیکوست مایه علی الاطلاق سرد ترست و سبک  
تفاوت اند سردی و تری بحسب کلائی و خردی و شیخی و سوری  
ایب باشد که در وی بود آنکه در آب شورست سردی و تری آن کمتر است  
و آنکه در آب شیرین است سرد و تر ترست مایه علی الاطلاق معدن را سرد  
کند و مست سازه و خشکی آرد اگر چه تازه باشد یا سورا اما آنکه شور است  
سبب شوری و آنکه تازه است سبب لزج و تری و فاکر تپا میکند بوی  
از اوها و لطیف کنند خشکی و لزج را ببرد و فصل سوم  
در بیان ترها کرم سرد ترست محمود غذا است فاضل تر ترهاست  
و غذا دهنده ترست از ترها و دیگر تلخه قوت وی نزدیکست  
بقوت کرم سردی و تری وی کمتر از کرم است سده جگر و سیرز  
کشاید آب فشارده وی بر قان را سود دارد که سده بود معدن  
و جگر را نیکست تره یکن کرم و خشکست در هزارین است  
باه را یاری دهند حبس را شک و بزرگ سببندان هردو کرم  
خشکست هضم را یاری کنند است خرفه سرد ترست و در ساق  
وی قبض است خون بر ایند احتیج را سود دارد تره زنا بر فایده  
یاد بر محبوب کرم خشکست مانع است دل سرد را کند  
کرم خشکست هضم را یاری کند و بلغم را کم کند و در دگرارد  
بوی شیر را نیکو بود کشتن تره غالب تری سردست



بخار معده را که سوزی سر رود باز دارد کرم خشکست هضم را  
یاری کند باد را تحلیل کند سده جگر و سپرز کشاید مدر جصل  
و درد سر آرد و اگر برگ گوک بیامیزند و بخورند در سردیاری دشوار  
سک مجنح سرد و تر اند اصحاب خراج کرم و خشک فایده کند  
و اصحاب تب عجب را و تب حرق را و یرقان را منفعیت دهد  
اسفناخ معتدل است در کرمی و سردی و سرفه را نافعست و  
طبیعت آن گرم کند فصل چهارم در بیان بجهت ترب  
کرم و خشکست آب وی سده می کشاید جرم وی طعام فاسد کند  
و اروع کند می آرد و دیر هضم می شود و از معده دیر فرو می  
آید معده را و دندان را و کلور را تباه است برگ وی بهتر از  
بخ وی است و کوارنه است پس کرم و خشکست و در وی  
رطوبتی هست و نفخ بسبب این شهوت جماع انگیزد و منی زیادت کند  
و لیکن در سردی است سبب کرم و خشکست دل و دماغ را  
کرم کند شلخ کرم و ترست زود هضم می شود نفع است و منی  
زیادت کند و ادرار بول نور چشم زیادت کند کرم  
گرم ترست و نفع و دیر هضم شود باه را یاری می دهد  
فصل پنجم در بیان موهها تر نادر ترست سرد  
خشکست و شکم بندنده است و نیزین در کرمی معتدل است  
خاصه امیلیسی المی شیرین اندر کرمی معتدل است ترش خشکست  
هر دو معده را قوت دهند و قاضی اند شفتا لو سرد ترست  
مولد رطوبت است هر دو شکم نرم کنند اندر سردی و سرد تر  
مولد رطوبت انگیزد توت سبب کرم نرم است  
سیاه

سیاه در سردی معتدل است هر دو شکم نرم کنند اندر خفت  
سردست طبیعت سخت کند در کلور را نیکو بود انگور سیاه و  
شیرین کرم و ترست و نفع است و طبیعت را نرم کند خرمای  
گرم و نرم در دارد و معده سست کند از وی خون غلیظ مبدل  
شود الواجب شیرین باشد معتدل است در سردی و تری شکم نرم  
کند و الوی ترش سرد تر است از شیرین و طبیعت را کمتر نرم کند  
خرم نخ سرد ترست از شیرین وی کمتر بود البته سرد ترست و انجیر  
گرم شیرین بود میل بکرمی خیار و باد رنگ هر دو سرد ترست و مولد بلغم  
و باد قاضی صفرا باشد فصل ششم در بیان موههای خشک  
عناب معتدل است در کرمی شفتان کرم ترست معتدل  
بادام شیرین کرم ترست معتدل بادام تلخ سرد ترست غلیظ نفع  
ناگوارنده است جوز کرم خشکست اند ترست در کرمی و خشکی  
کمترست بلغم را جمع کند شفتا لو کشته معتدل است در سردی  
زرد الو خشک مزاج وی مقدار شیرینی و ترشی وی است اندر شیرینی  
میل بکرمی دارد و اندر ترش است خشک است مویز شیرین کرم ترست  
اندک ترش است سرد خشکست پسته معتدل است در کرمی و سردی  
سینه و معده و کرده و مثانه را منفعیت کند فصل هفتم  
در بیان روغنها روغن کچند در کرمی و خشکی معتدل است اندر بیان  
کرده باشد کرم و خشکست روغن بنفشه سرد و ترست و لطیف است  
زیتون میوه درخت است چون سجد مرغل از وی روغن می گیرند



لغه از خام وی می گیرند از روغن زیت کوبند و آنچه از تخمه کبریا از روغن  
 انفاق کوبند زیت الانفاق خوردن را هضم و از رگانی صابون سازند  
 و بسوزند و روغن رگانی کرم خشک زیت الانفاق کرم خشک  
 روغن جوز کرم خشک روغن کتان کرم خشک روغن بادام  
 شیرین در کرمی معتدل است روغن کجد روغن کل سرد و خشک است  
 و قابض است **باب**  
 در بیان طیب یعنی بویها فوسل مشک در کرمی و خشکی قوت است  
 دل و دماغ سرد را منفعیت کند عذیر در کرمی و خشکی و منفعیت است  
 دل را منفعیت کند کاذر کرمست بنج موی را قوت دهد و بدود بخور  
 مرده و میم با فود دارد عود هندوی در کرمی و خشکی معتدل است  
 و قبض و قوی تر و اسوده زعفران کرم خشک کافور سرد  
 و خشک استعمال وی موی زود سید کند و در سر کرم و بیهوشی را  
 منفعیت کند صندل سرد و خشکست بخت سحر را فایده کند  
 صندل سرخ سرد تر است از صندل سید و اسهال علم  
**باب** ششم در بیان لباسها  
 همه جامها چون بتن آدمی رسد تن مردم و پیرا کرم کند بعد از آن تن  
 مردم از وی کرم شود پس جامه آنست که آن مقدار تن مردم کرم  
 می گرفت بیشتر از آن تن را کرمی دهد همچون گشن و جامه سرد  
 آنست که کرمی از تن بیشتر گیرد و کمترین همچون کتان و آنکه میانه و  
 معتدل است جامها قطیفه است یعنی از پنبه آنکه نرمست ظریف  
 جامهاست جامها ابریشم از جامها قطنی کرم ترست صوفی را  
 کرمی

کرمی بیشتر است جامها شش شکر تر است از پنبه آنکه نرمست  
 جامه کتان تن را لاغری کند صوفیه و موی نه هرد و کرم سنگ  
 تن را قوت می سازد پوستین بخت کرم کفایت است بخت را و  
 کرده را نافعست از بویه و لکوی بیشتر است سم را از روی باده کرمی  
 کفایت است از همه مویها سنجاب و قاقم و حواصل را کرمی کمتر است  
 از همه مویها **باب** هفتم در تبیین  
 کرمها تبیین درستان محتاج نیستند بکرمها اما آنکه بکرمها محتاج می شود  
 تا حرارت لطیفه حاصل گردد یا رطوبت معتدل باید که با آنها  
 بکرمها در میان نیاید مقدار هضم طعام در آید و بیشتر از آنکه  
 عرق کنند بیرون آید و بنشینند و صاحب مزاج کرم بیشتر از کرمها  
 رطوبت نان را در آب میوه تر کند یا در کلاب و چورد و در خانه  
 کرم در میان بید و نیک خدر کند بعد از کرمها به شربت بارد با لغفل  
 نگاه دارد خود را از بیرون آمدن آن کرمها به و از سر کشاوی و خود را  
 در هوا سرد بیشتر ندارد اما منافعه کرمها به بدن نکشاید و  
 غبار را ظاهر تر نشاند و اسهال را اجلس کند و مانند کی از از دوان  
 منافعه وی آنست که همه سال از کرمها به فایده می باشد در فضل هسان  
 و باستان و بیهوده و زمستان مصفا کرمها به خون در  
 کرمها به بسیار بنشینند و عرق پیر کنند تن را سرد و خشک بنوازند و در  
 و کافور نیز را تحلیل و قوت ساقط کند و غشی حادث و اگر از این  
 زیاده تر شود رطوبات نمی ماند و اشتها طعام ساو ط کند و  
 حرارت عجزی کشنده شود و آدمی هلاک گردد اما استعمال



حمام بعد از تناول غذا اندکی تن را ترتیب می کند و ترتیب  
صلح و آدمی فریب می شود و اگر بعد از تناول غذا که هضم نشود  
باشد در تن رطوبت را بلغم غلیظ متولد می شود و سبب سلا  
می گردد از هجران طعام از معدن هضم نشده سوی حکم نشود  
محکم می گرد که با کوبیدن در حکم دردی بود برسد از اشتقاق  
از گرمی منع باید کرد و استعمال آب همچنان می باید کرد که باشد که  
هوای خانه باشد که در خانه گرم باشد آب گرم استعمال کند و اگر  
در خانه سرد باشد آب سرد استعمال کند و اگر آب گرم می ماند رطوبت  
کسی را که قوت وی ضعیف بود از هجران آب ضعیف زیادت  
همچنان نمی است کسی را که گرم و قوی باشد که قوت ساقط شود  
و غشی بود با آب هفت  
در سارهای سر و این هفت فصل است در هفت علت سر فصل  
اول در درد سرد سردی بود یا از سردی و از تری هم در سرد  
بنود اما اندک گرمی بود علامت وی آن بود که بوی سرخ و  
رنگی پر و نبض عظیم و بول سرخ و بی خون باشد علاج ضد و مجاریت  
کردن و شکم آوردن با آب الوعاب و پیستان و خرمای هندی  
فولوس خیار شیر و ترانگیلین و کلاب ترکیب کرده و طلا صندل و کلاب  
با تخم کوک یا آب سود دارو حی بن ماسویه گوید که این علامت را  
هم بخیر بخترازان نباشد که دو مثقال افیون و نیم سیر روغن شیر بخت  
و همچنین روغن آب کند و بخوشاند تا آب برود و روغن بماند آن روغن را  
در سینه کشد هرگاه که کسی را درد سر بود یا سفتی یا درد جنم یا درد  
کوش از آن روغن بماند در دماند و اگر از ماده صفر بود در  
سخت باشد و سرگرم و در سرگرازی ظاهر شود و مزه دهان

دیگر همین حقه کند و اگر این علت دراز شود باید که دو  
در سنگ چند بیدستر با غسل همچون کرده خوراند ناف باشد  
فصل چهارم در علاج مایه یولیا این علت از سودا گرم یا  
از صفرا سوخته یا از سودا سرد باشد اما آنکه از سودا  
گرم باشد علامت وی نبض تیز بود و بول سرخ بود و بیداری  
دایم و دیوانگی چون با خنده باشد آسان تر و امیدوار تر از آن  
بود که با گریستن باشد علاج رک الخیار رک صاف بکشاید  
انگاه ماو الشیر دهند و حقه نرم بکار دارند و ماو الجبن و افیمون  
شکم نرم کنند و سر بار و هیلک سیاه و نمک هندی چون ماو الشیر  
بمن ند تخم کوک در افزایند و نطول بر سر ریزند از جو مقشر و نیلوفر  
و کل و پوست خشکاش و تخم کوک در وی بخت و باشند و غدا  
اشام سازند از جو و نشاسته و بادام و شکر و مزه و کنند  
از اسفناخ و ماش و روغن بادام و غداها و معدل بکار دارند  
چون اسفناخ و کشک و گوشت بزه و گوشت جوژه و پالوده بشکر  
و روغن بادام از کرب و با تنکان و ترسک و گوشت قدید و گوشت کاه  
و گوشت اشتر و گوشت امباج بن ماند و از بنی کهن و نان سبوس  
و ماهی شور حر کنند انگاه بمطبوخ شکم نرم کند و اگر بخت درم افیمون  
بکوبد و خرد بسایند و با سنگین بن بخورد هر هفته منفعت کند هر چه  
تمامتر و همچون نجاح نیک مفید باشد و سنگین بن افیمون اندر همه  
علامت ها سودا بی بلغمی نافعت صفت معجون نجاح نافع است  
بر جمیع علت سودا بی را خاصه مایه یولیا و صرع را و در اختناق رحم  
خاصیتی بزرگ دارد بکیرد پوست هیلک کابلی پوست



بلبله بوست آمله از هر یکی ده درم بسفایح افیمون اسطوخودوس  
 تربید سید از هر یکی پنج درم همه کوفته و پیخته باد و وزن همه دارو  
 عمل مصفی بر شد شربت بهار درم با آب سرد این شخم هم بودست  
 و اگر خواهند تا اسهال زیادت کنند غار یقون و خربق سیاه  
 و حجرار منی از هر یکی پنج درم زیادت کنند و آب ستاد من  
 امام فاضل سینا الدار توری نورانه مر قده درین شخم غار یقون پنج  
 درم تربید بنجاء درم کردی و حجرار منی و خربق سیاه نکردی و  
 شربت یک شیر دادی و بدین شخم بنجاء سال عمل و تجربه کرده است  
 و هم عمل باطل نبود فصل پنجم در علاج صرع اگر با صرع  
 دلائل بلغم بود چون بیاض لونت و فریبتن و غذاها بلغمی بیشتر  
 خورده باشد علاج با حب قو قایا کنند و غذا او  
 گوشت جانور بیابانی و شربت سککین علی باب آینه و اگر  
 با علامت سودا بود چون لاغری تن و سیاهی و خشکی پوست و وقت  
 صبح قی سودا ای افتد علاج وی مطبوخ افیمون و یا غار یقون  
 یا ایارج روغن بود فصل ششم در علاج فالج فالج و لقوه  
 و رعشه سباب این علتهای یکی است و این استرخاء اعصاب یا از رطوبت  
 و یا از سؤ المزاج علاج اگر ماده بلغمی بود اسهال کند با ایارج لوغانیا  
 و ایارج جالینوس و ایارج فیکرا و اگر زنی ماده بود علاج  
 وی تبدیل مزاج و گرم کردن مزاج بود با تریاق فاروق و معجون  
 البلاد و سحر نیا و بنیاد را که خشک و تند و بریان کرده بخند دهند  
 و شراب کهنه و شراب عنصل بدهند ثابت بن قریه  
 میگوید

میگوید مخلوط را آب خالص بهتر از شراب است و خنک است و سمرقندی گوید  
 که صاحب فالج را آب بهتر از شراب و صاحب لقوه و رعشه و صرع و سکتر  
 و تشنج ناکاه و ماتد اینها را و صاحب کتاب الدزغیه ابو جعفر طبرانی  
 اندر علاج فالج آورده است اول ما و الاصول بگیر دهند با مشرود و بطوس با  
 ما و العسل با معجون فالج یا معجون وج یا تریاق اربعه با کلنکین علی هر  
 روز نیم درم بعد از آن استفرغ کنند بحسب طبع و وج منتهی و حب شبیار  
 ابی سهل فارسی صفت معجون فالج منفع کند فالج را و لقوه را  
 و استرخاء و نیان را و او جاع مفاصل را و همه بیماریها که بسبب برودت  
 میشود و معدله را گرم کند و اعصاب اوقت دهد و غنغری را بیل کنند  
 بکبر در سنبل و سله و مصطکی و وج از هر یکی سه درم و قریفل و دانه حنی  
 و ریوند و غار یقون از هر یکی دو درم کل سرخ تخم بادیان و نخواه و زین  
 کوتانی از هر یکی پنج درم زخصل و تخم کرفس سورنجان و شونیز از هر یکی چهار  
 درم تربید سید دوازده درم نیم سوسن ده درم بکوبند و بپزند با عمل مصفی  
 عجم کنند شربت سه درم صفت حب شبیار ابی سهل فارسی تربید  
 سید شخم خطال از هر یکی یک درم سککین تخم کرفس از هر یکی دو درم بکوبند  
 و عجن کنند با آب که اند روی اندکی زعفران فرغار کرده باشند  
 و حب بنند شربت سه درم این علاج مجربست فصل هفتم  
 در علاج رکام رکام آنست که رطوبتی از دماغ سوی بینی فرو می آید  
 سوزان گرم باد در سرد و سرد گرم بود و روی سرخ بود و بنض غلیظ



علاج وی فصد کنند و شراب خنثی شش دهند و کشکاب که در وی  
 عذاب و سفت شدن بخت بود بدهند و اگر در رخ فرومی آید از دماغ  
 بلیغ بخت بود زرد یا سینه و دلائل حرارت بود و جگر غمی باید بعلاج  
 می باید چند آنکه خود بیستند که دماغ با این پاک شود و اگر آنکه از  
 دماغ فرومی آید رطوبت سفید و تنگ باشد و بادشواری فرو آید علاج  
 کاه و سرگرم کرده باشد که در مندی بل بسته که کرم بر سر بکنند تا عوارث  
 آن بفرزد دماغ رسد و شوی بر سر که ترک کرده یک شب و بریان کرده و کوفته  
 می بوبند باب فصل در علاج بیمارها چشم و این ده  
فصل است مض اول در رمه رمه در گی بود چشم را اگر از خون  
 بود علامت وی سرخی چشم و روی امتلا در عروق و نبض عظیم و قارور  
 سرخ باشد علاج وی فصد قیال از آن دست که جانبان چشم بود  
 و حجامت بر آنرا کردن و شکم آوردن با شراب بنفشه یا شراب  
 نیلوفر یا اب الوی سیاه و یا با آب میوه ها و خیارشور دوسه بار و  
 بعد از آن مسهل یا قوت خورد بحسب بنفشه و شیر زنان از بستان در  
 جکانند و شیر زنان با سبیدی بیضه تنگ بزنند تا یکی کرد و بخت  
 اندر جکانند و شیاف کافوری جکانند که فرغ کرده بود با کلاب  
 و سبیدی فایده با آنکه که چشم خیم گیرد آنکه بزور سبیدی علاج کند  
صفت زور سبیدی میکند عنزروت جلال بایر  
 خن پرورده دوسه بار یا شیر زن اینانید هر ده در منک بیفزایند  
 سه درم نشسته و یک درم افیون اگر در د کند از افیون نم درم  
 و نیم درم

و نیم درم کافور بنفشه اینند و اگر در در چشم از صفرا بود علامت  
 وی آن بود که اما س و دمه و تمد دکت بود و سوختن و درد بیشتر بود  
علاج او بمطبوخ میوه شکم نرم کند و بمطبوخ هلیله زرد شکم  
 آوردن از لب حجامت کردن نافع باشد صفت هلیله زرد  
 یکیرد هلیله پازده درم الوی بجاری ده عدد خیارشور هفت درم  
 شکرست درم تخم کنی سه درم این همه را بجوشانند با یکین آب تا نیمه بماند  
 و صافی کند و مقدار چهارده سینه بخورند متوا کرده باربع درم سقونیا و  
 نجشم اندر جکانند لعاب اسفغول و لعاب دانه آبی از لبی آنکه شیر بخشم  
 اندر دوشیده باشند از بستان زنی که دختر زاده بود و نوزاده بود  
 و اگر در مد قوی و بلیغ بود علامت آن بود که ورم بسیار بود  
 و سرخی و سوختن آنکه و آب بسیار دود و خیم بسیار بندد و سطر و خیم  
 بود علاج شکم آوردن بود بسیاره فیقر او بخت اندر جکانند لعاب  
 حلیله و عنزروت و دانه آبی و زعفران این همه را بجوشانند با لعاب دانه  
 آبی و بخت اندر جکانند و بیکر مایه دود و علاج رمه بسیارست اگر همه را  
 یاد کنم از حدیاجان بیرون آید و فصل دوم در علاج طرفه  
طرفه نقطه باشد سرخ اندر سبیدی چشم سبب رخی و مانند ان  
علاج خشت اگر قیال زنند از کوش و شراب و شیر یا  
و از خ ما بر هین کشد و کبوتر بج بگیرند و زیر مال او رک زنند و قطره  
قطره خون کرم بخت اندر جکانند مفر ا با ان کی کل ار منی ای نخته و یا  
یکی پرو و یر ا خون بن پیر را بخت اندر جکانند با رضین کند و اگر  
به شود نیکو و اگر نم شود زیر بنی زرد شاخ باب کشتن تر باید



و چشم اندر کشند و یا بجا کنند **فصل** سیم در علاج سبل  
 این علتی است رکها چشم پر خون شود و خارش در چشم بدیداید  
 و عظم آرد و افتاب نتواند آب بسیار رود **علاج**  
 رک قیال باید کشادن یا رک بیشانی و یا یارج فیهرا بکار داشتن  
 یا حب قوقا یا یا اسهال کردن و از نشستن و سیرینی و شرابی و شیرینی  
 برهیز کند و از غبار و دود و آواز بلند کردن و از پرگفتن و روشنی  
 چراغ و از بیش نشستن خود را نگاه داشتن و با نشستن بلند کند  
 و جیب تنگ نه بندد و برود حصصی و شیاف سماق کشد  
**فصل** چهارم در علاج جرب این علتی است که برک بکر  
 باز کردانی سرخ باشد در پشت نا هوار **علاج** رک قیال  
 زنند و بر کردن خجامت کنند و بک چشم باز گردانند و بتر کنند  
 نا هوار شود و زعفران سود بر آن موضع کنند و پنبه بروغن  
 بنفشه جرب کنند و بر پشت چشم بکشند و بیندند و هشت ساعت  
 صبر کنند پس بکشایند روز دیگر شیاف احر یا شیاف اخضر  
 کشند یا شیاف سماق با کلاب سوده **فصل** پنجم در  
 علاج ناخنه آن بود که از بیخوله چشم که بسوی بلی بود یکی زیادتی  
 چون ناخن سپید و این دو نوع بود یکی تنگ بود و دیدار را با تان  
 ندارد **علاج** او بدود کار دیگر گرفتن بود و بعد از بر  
 گرفتن یعنی بریدن تخم اندر بجا آمدن آب زین و نمک خاییدن  
 و اگر آب زین و نمک خاسدن که بجا آمدن سپیدی چشم با بک چشم جسد  
 و می باید که خدقه را کرد اند همه وقت و بعد از سه روز شیاف  
 تین استعمال کنند **فصل** ششم در علاج موی فرونی  
**علاج** وی استفراغ کردن بود یا یارج فیهرا و حب قوقا یا  
 بعد از

بعد از شیاف احر این سرمه با سیلفون کشند و موی فرونی  
 بکشند و زهره کرس و زهره بنز و زهره خاریشت و دیگر زرها  
 با چند بیدستر بخون که تریس کشند و شیاف کشند و با آب دهان  
 مردم حل کنند و بر جایگاه که موی کشده باشند طلا کنند و دیگر زمان  
 صبر کنند پس بشویند همچنان است **فصل** هفتم در علاج قرصه پیش  
 علامت درد خنده و ضربان و اشک بسیار و بر سپیدی چشم  
 نقطه سرخ یا بر سیاهی نقطه سپید بدیداید **علاج** فصد  
 و خون بسیار بیرون کردن چند کورت و عند اسهال تر و لطیف  
 بکار دارد چون اسفناخ و کدو و کوک و خیار شکر و شیاف بعضی  
 کشیدن نیز زمان حل کرده و رفاده بر نهادن و بر هفت بستن  
 تا آن روز که بر رفاده ریم بینند پس شیاف آلاء کشینز تر بکار داشتن  
**فصل** هشتم در علاج دموع علامت وی همیشه  
 تر باشد **علاج** وی ناشتا بکر مایه رود و این داروها را دایم استعمال  
 کند بکمره هلیله رزد خیمه اندر کند و در تنور زیر خشت ببرد  
 و بیزد تا خیمه سرخ شود و هلیله را از خیمه بیرون کند و بوست  
 هلیله را بوزن دانک سنگ زعفران نرم بکند و همچون سرمه استعمال  
 کند نافع بود **فصل** نهم در علاج ضعف بصر این علت  
 یا از رطوبت بود علامت وی آنست که وقت کمرنگی بخت بود  
 از بسبب سیری و از بسبب خواب بدتر گردد **علاج** آنکه از خشکی بود  
 وقت کمرنگی بدتر بود و از بسبب سیری و از خواب بهتر بود **علاج**  
 آنکه از رطوبت باشد یاره فیهرا بود که یک بخورد و یک شب بخورد



هر بار یک گرم اطر بفل کشیزی بود و یک گرم یاره هر دور ابیا میزد و  
 بخورد چند بار چشم اندر کشد شیاف مرارات و سرمه با سلیقون  
 یا سرمه عزرا و اگر نه بکشد زهره بنزواندر خامه مسین کند  
 و با افتاب خشک کند وقت استعمال با آب رازیانه یا با عسل  
 یا با آب سداب بخشم اندر کشد یا جکاند علاج آنکه از بیوست  
 بود روغن بنفشه یا شیر زنان به بینی اندر جکاند و بکر تمامه پیوسته  
 رود و با آب روشن اندر آید و چشم اندر کشاید و سبیدی خایه بایر  
 زنان بخشم اندر جکاند و روغن بادام شیرین اندر بینی و گوش حکا کند  
 و اب نیم گرم بر سر ریزد و این بر روز نافست مرطوبت بصر او و معده را  
 و سبیدی چشم را و ابتداء آب فرو آمدن را و حصاب را و چشم را قوت  
 دهد و رطوبات نشفت کند بکشد کحل اصفهانی شش درم  
 دانه فم و سوخته یک گرم سادج هندی نیم گرم نشاسته دو درم  
 همه را سحق کند نیک نرم مثل هب و استعمال کند فضله علاج  
 در علاج سلاق علامت سلاق آن بود که چشم سرخ بود و بن مژه  
 و مژه هردو تباه شود و چشم حخته شود و این دو نوع بود یکی  
 نو بود و سبک مانند در چشم صفرانی علاج وی مانند  
علاج در چشم صفرانی باشد بکشد سبیدی تخم مرغ باروغن  
 بادام یا روغن کحل بیک جای بیزند و چشم اندر کشد و بر بیرون چشم  
 برهد یا با آب خرفه یا آب کنی و باروغن کل بزنند و بنفشه کهن بزنند  
 و هر روز بجکانند و بخشم اندر جکانند کنند و آن پنبه را زیر چشم  
 برهند و نوع دوم کهن بود علاج حماحت باید کرد  
 و ضد

و ضد از قیغال و شکم باید آوردن بھلیله زرد و سقونیا و این  
 ضماد برهند بکشد عدد سقونیا و تخم ناز تازه هر دور بکوبند  
 و ترا کنند با میخچه و آنجا برهند یا هر دور با اندک روغن بنفشه  
 سحق کنند و آنجا برهند باب علاج دهم  
در علاج گوش و این سه فضل است فضل اول در گوش اگر باضربان  
 بود و بر فروختن روی علاج ضد کردن بود از قیغال و روغن  
 بسیار برداشتن و آنکه بکشد روغن ده درم با سقونیا و بکوبند  
 تا سرکه برود و روغن بماند از آن روغن بکوش اندر جکاند نیم گرم در روزی  
 چند بار اگر نه بکشد و آنکه بکشد سبیدی خایه مرغ یا شیر زنان  
 بیکجای جکانند بزنند و بکوش اندر جکانند و اگر در صعب باشد  
 شیاف سندی افیونی با شیر مادر در ختر حال کوده در جکانند با چیزی  
 از افیون یا شیاف سبیدا ندر روغن کل و اندک سرکه حل کند و گوش  
 اندر جکاند فطوری که در گوش از حرارت بود فایده کند  
بکشد آب خرفه باروغن کل نیم گرم بکوش اندر جکانند بخت کرد در او  
 دیگر در گوش را که از حرارت بود بکشد برگ کدو را بپاشد و آن  
 بکشد و باروغن کل بیامیند و گوش اندر جکانند و اگر در گوش از سردی  
 بود علامت وی آن بود که بچین ها کرم کرده اسایش یا بد علاج  
 روغن سداب را کرم کند و بکوش اندر جکانند و اندک خرمیاب یا او بپاشد  
 کند نیک آید علاج از باد بود علاج او همین بود که گفتیم



تجربین ماسویه میگوید که این دارو نافع باشد در کوش را که از سردی  
بود بیکر و چیزی از مری و با بول کا و بیاضین و در کوش چکاند  
که شفا یابد **فصل دوم** در علاج قرحه کوش اول باک  
کند با ماء الحسل نیم گرم یا یک گیلین یا با ب نیم گرم اندر کوش چکانند  
و با سر و نکتند چند کثرت یک روز فحشین کنند و بعد از آن این  
دارو در کوش چکانند نیک نافع آید **بیکر و غر و روت**  
صبر و خون سیاوشان کند در نیم آهن از هر یکی یک جزو  
و اندکی زنگار سیر که بسایند و اندر کوش چکانند قدری اندکی  
و چون قرحه در کوش بی آسائیس بود این دارو بسازند بیکر و  
شیاف یا میثا یک گرم مرصافی و کند را از هر یکی یک گرم درم بسایند و با سر که  
بیا میزند و شاف بسازند وقت حاجت یکی را با سر که بسایند و  
برقی و مدارا اندر کوش دریند و اگر مد و قرحه بسیار باشد نیم  
آهن را اندر سر که فن غار کنند و در جوینند تا قوشش بماند  
و از آن سر که استعمال کنند و شیاف با آن بسایند  
**فصل سوم** در علاج کیری و کرائی کوش اگر آن علت  
مادر زاد بود علاج نبود و اگر از بس بیماری کرم یا از بس ساسام  
بد آید علاج بد یزد و اندکی علاج او را بس بود و اگر تمام نه نشود  
یاری دهند مرطوبت را و علاج کند بیاض و فیصل و حب  
قو قایا و بکوش اندر چکانند روغن بادام تلخ اگر به نشود روغن  
قسط علاج کند و اگر به نشود با او پیفزاید خرمیان و فوفون  
و استاد فاضل ابو بکر خونین رحمه الله علیه در کتاب هدایه  
گفته است که من بیمار علاج بسیار فقر و اطر یغل چنانک  
۴۸

هر شی یک گرم یاره بودی و دو درم اطر یغل کوش و روغن  
بادام تلخ نیم گرم بکوش چکانند می و به شدند لکن نه تمام و اگر نه نشود  
بدین عللها طبع بردارد از به شدن و بیماریها کوش بسیار است  
این مقدار که گفته بسبب رعایت که ایجاز بود و گفته شدن  
با **بیکر و غر و روت** یا زده در بیمارهای  
و این سه فصل است **فصل اول** در خون رفتن یعنی بوقت بحران  
باز نباید داشتن می باید ماندن تا برود مگر که بیمار رود انگاه  
باید باز داشتن بحالت بی انگ نشستن تند مجسمه بر جای حکر  
بر خند و حمام را گویند تا نیک بکشد اگر خون باز نایستد بچاب  
بر سر زنند تا سرد شود و بارور بپندند تا خون را بریزند  
و اگر نشود ضد کنند از میغال و مقداری خون بفار یقیر و  
کند و عصاره باد و عصاره برک خرفه با اندکی کافور و چکانند  
وقت راحت فیتله ما جمدی خایه مرغ ترکند و پوره زر  
کران بروی بپراکنند و اندر بینی دهند و عصاره سرکین خن در  
حکایتدن نافهست و از موده و بوی کردن سرکین ترهم فایه  
کند و خایه عنکبوت بسوزانند و در بینی دهند نافع باشد  
و حجامت کردن از قضاغ سود دارد **فصل دوم**  
در علاج کند بینی اگر از ریش و ناسور بنا شد و از بخار عفن بود  
بشراب و فحشک الوذیر و کوفته پیچکه ریجانی می شویند و به بینی  
تر میکشند و سعد و سبیل و کل نرین و صلب الذین کوفته و







و ساق پوست نار و زرده جوهر و شب از هر یکی دو درم مار و چهار  
 درم همدرا نرم بگوید و اندر دهان بپاشند تسوس دهدیدگی سیاه  
 این نوع سیاه ترین هم است از هر آنکه با کله می کشد علاج اسهال  
 کند و بزرگ زیتون خشک و آقا و سب و سوسن و سعد و زعفران  
 از هر یکی یک درم جزو هم را نرم بگوید و در دهان فاشد و اگر  
 این علت بجا نماند باشد کشنده است بکیرد عین الثعلب  
 و کشنیر تر هر دو را اندر هاون بگوید و فشارد و آبش را بیک درم باموم  
 روغن که از روغن کل و موم ساخته باشند بیا مینند و طلا کنند که هم  
 میند باشد و ضلع سوم در خزه شدن گوشت بدن دندان  
 و خون آمدن و سستی دندان علاج نخست فصد کند و چهار  
 رک کشاید و مسهل خورده و مضمضه کند و داروها را بخاند و زدیدگی  
 دهان که صبح باشد یا در کرده آمده است بکار دارد و بعد از آن مارو  
 و پوست نار و شب میانی و قلع قطار و کوز سمر و بزرگ سید و کز مارو  
 و سیاه بزرگ که جو شایند و بدان مضمضه کند صفحه که بدن دندان  
 را سخت کند و ماده را از ریحتن باز دارد بکیرد میانی ده  
 درم و نوره کهر بست درم هر دو را بگوید و بویزد و بدن دندان  
 بدان مالند و بدین برآ کند و فو و نشا و فضله چهارم  
 در علاج کند دهان از گرمی بود یا از سردی نوع گرم را از  
 بوی دهان علامت آن بود که بوقت کرسکی زیادت شود  
 و بوقت سیری کم بود علاج رک زنند و بقی و اسهال معده باک  
 کنند و هر یک را در آب سیب و رب ابی و رب انار و در آب سرد  
 خوردن و سبب شک بکار دارد و این خب در دهان کیرد بکیرد  
 کل رخ و صندل و سعد از هر یکی دو درم شافور و دودانک علیه  
 و بلبله

و بلبله از هر یکی سه درم پوست ترنج یک نیم درم طبایع یک نیم درم  
 کوفته و بخیته با آب انار و یا کلاب بکیرد و جبهها سازند و در  
 دهان میدارند عند استمقی یا از گرمی نوع سرد از کند دهان  
علامت او آن باشد که بکر سکی کم شود بپیری زیادت  
علاج ایارج و جب قو قایا و جب صبر بود و فی بکار داشتن و لطیف  
 خورد هر با مداد خوردن و زنجبیل پرورده منفعیت کند و اگر  
 بوی دهان از بدن دندانها باشد بخلال و مسواک باک کز د و این سفوف  
 بکار دارد صفحه وی بکیرد سعد و تسوس کوفته و بخیته  
 بشراب ریجانی ترکند و بپاشند و اقراص کنند و بر تا به بر آتش  
 خشک کنند چنانکه سوخته نشود از آنرا بگویند و بویزد از این سعد یک  
 اوقیه نمک اندر ابی و کنگر دریا از هر یکی سه درم عود خام پنج درم حب  
 الاس بریان کرده و قرفل و کباب و سنبل از هر یکی دو درم هر را بگویند  
 و بویزد و بیا مینند و بدان مسواک کنند و این خب بوی دهان را نافع  
 است و خوانقونان مگول استعمال میکنند بکیرد زعفران و قرف  
 و هال و قاقله و دار چین از هر یکی درم سنگ دودانک کافور و انیکم و مرکب  
 ماروبی سولخ همدرا نرم بگویند با سرکه آخمر بپاشند و جبهها بکشد و از خود  
 در سایه خشک کنند و یکی جب را بگویند و در دهان بمالند و یکی با وقت  
 خفتن زین زربان بدارند یا بکیرد سین درم  
 در علاج درد دندان نخست با آب سرد و کرم بیاز ماید اگر با آب سرد  
 ساکن شود فصد کنند و حجامت و با اقراص بنفشه و جب صبر استغراغ



کشد بمرکه و کلاب غرغره کنند و چهار رک کشایند و عاقر جاواندکی  
کافور سوده زیر دندان گیرند و اگر باب کرم ساکن شود  
ایارج فیرا خورند بعد از آن عاقر قرحا و بودینه و سحر و زرنیاد  
و کلنار و شمع منظر در سرکه بخوشایند و بدان مضمضه کنند و سحرینا  
و تربیاق اربعه بخورند و در زیر دندان هفتند و اگر کرم سرد  
ساکن نشود فککید کنند با کاورس و نمک کرم کرده و بلبل و حلیت  
و سحر در بن دندان کنند و تخم بادیان بخایند و اگر  
دندان کاوکل باشد سحرینیا و تربیاق اربعه و تربیاق بزرگ و سحرین  
برای کرده با سرکه سوده انزرا کاوکل دندان هفتند ثابت بنی قری  
میگوید که حکما که پیش از جالینوس بوده اند اتفاق کرده اند که هیچ چیز  
مختار از نیست اندر علاج دندان از سرکه و نمک از بهر آنکه هردو درد ساکن  
کنند اندر خشک کنند اندر رطوبت زیادتی و در هر دو وقت قبض است  
و قوت تحلیل است و هردو بیچ دندان را و گوشت بن دندان را قوی  
میکنند و استعمال وی در درد دندان و درد دندان سرد فایده میکند اما  
در درد دندان گرم بمرید میکنند و اندر دندان سرد تلطیف میکند  
و تحلیل میباید استعمال وی در علاج کرم تنها با آب و اندر علاج سرد با عسل  
و در سرکه خاصیت است که غرغره که دانیست از بهر آنکه هردو دارو را  
با وی نیزی بقعر مواضع بعید می رساند و اگر اندر دندان  
دود کرم باشد تخم کند تا بمزاینج بگویند برآید و با موم بپوشند و  
دود و دهان بر باز دارند تا دود بدندانها رسد و بن دندان پاک شود

باب

باب چهارم در علاج  
بیماریهای زبان و این پنج فصل است فصل اول در علاج اماس  
زبان اگر سرخ باشد و سوزان علاج فصد قیفار سر غرغره کردن  
با سرکه یا آب ایمنه و یا پیش از آن حجامت کردن بر ریزخ و بعد از آن  
غرغره زبان را با یک شعله توت مالیدن و هر میوه که ترش باشد  
سحرین و قابض که از زبان لعاب می کشد نیک سود دارد عصاره  
کوک در دهان داشتن فایده کند و اگر حرارت نباشد  
و لعاب بسیار سود علاج وی با آب عسل غرغره کردن و با آب  
عسل و طبع حلیت با فراط باشد یا تری با فراط عسلها خشکی  
است که استفراغ با فراط افتاده باشد یا تبها و حمه یا چیزها توش  
خورده باشد و عسلها تری و فاج باشد علاج انرا که  
سبب خشکی باشد یا تری یا بمرکه بیشتر و طبع حلیت و طبع لیخیر غرغره  
باید کرد و مهرها کردن و بنا گوش بر وزن بشف مالیدن و انرا  
که سبب تری بود علاج فاج باید کرد و استفراغ با ایارج فیرا و قویا  
و ماء الاصول بکار داشتن و هر روز بنوشد و بلبل و عاقر قرحا و فودل  
سوده بمالیدن فصل دوم در طیفیدن پوست زبان علاج  
وی سفستان در دمان میگرد و لعاب اسبقول و دانه ای جرج  
میکنند و در دهان نگاه می دارد و اگر خرفت باشد بکیر دانه  
الو یاد آنرا همراهی عنداشور یا مرغ و یا بجم و خایه نیمه است  
فصل چهارم در ادلاج زبان و این زبان دفرک شدن



باشند و در آن شدل تا آن غایت که از دهان بیرون آید و نتواند کشیدن  
 و نتواند هضم و لب را جمع آوردن علاج او زبانه را برف یا برتنی ترنج  
 یا ریواج یا بسیار ترش می باید مالیدن تا لعاب بیرون آید و بحال خود باز  
 آید و اگر نیکو نشود زرشک و نمک سرکه مالند و قیغال کشند بعد از آن  
 یک زیر زبان کشایند مض ل پنجم در علاج سمارها، کلو که انرا  
 تناری خنای گویند خنای اما سی بود بعضی است خلق و این عسل است  
 دو نوع بود یکی آنکه چون دهان کشاید بدید بود و دیگر آنکه اندرون  
 بود آنجا که حجری بود این بدید نبود این صعب بود زود کلو بگیرد مردم  
 خفه گردد دم نتواند زدن و چیزی فرو نتواند بردن و اگر فرو برد  
 بدشواری فرو برد و آنجا بیکاه در دکن کشد علاج اگر لعاب است  
 خون بود ظاهر باشد اول مضد کند و اندک اندک خون کم کند و در ک  
 زیر پیشانی کشاید و بر ساق حجامت کند اگر وقت مهلت دهد تا  
 خیمه را و اگر ندهد و قوت قوی باشد خون بیرون کند تا غشی  
 حادث شود با آن مقدار که کفایت باشد و از سقوط قوت بترسد  
 همچنین هاء غرض کند مثل لب پوست کور و لعاب زمان صفت  
لعوق ب کبود نادر ترش و شیرین هردو را اندراب بنزد  
 و بکوبند و بنشارند و آب کشند و شب میانی سوده و مازو و کلنا کوفته  
 و پیچته برین آب نازد بزنند و بیامینند و بقوام آرند و اگر صعب باشد  
 بشیر تازه و پیراب سفته غرض کند یا باب غلبه الثعلب یا میخ در  
 و با آخر باب ناز و باب خیانت شیر و میخ پنجم در وی حل کرده با بخند  
 و اگر ماده بلغم باشند یا صلابتی بدید طبع حلیه و اخیر بکینند  
 و غیر

و غیر ترش و میخ پنجم در وی با خیانت شیر و پیراب غرض کنند و روغن کاه  
 که داخته غرض کردن سود دارد و هرگاه کشاده شود و دریم برابر آب  
 گرم با روغن بنفشه یا روغن کاه و بیامیند و پیراب غرض کنند نافع باشد  
 و اگر سقن فروت و انما دهانه سرون و کشین خشک در آب کشند و  
 غرض کنند باب پا ز دهم  
 در علاج سمارها علاج و شش که بسبب شش می شود و این شش فضل  
 است فضل اول در شغال سرفه که از گرمی بود علامت وی نفث زرد  
 بود و بول سبز و در کرم زیاد است شود و چیزها گرم خوردن زیان کند  
علاج یک زنده و ما، السیخ خورند و سفته برورده در آب باقی  
 معشر یا درین مطبوخ بخورند صفت وی غلبه بیست عدد  
 سفستان بجه عدد مویزدانه بیرون کرده ده درم بنفشه سفستان  
 کوفته کرده ده درم انجیر زرد بیست عدد کشک چوبیک کف خشکاش  
 چهار درم تخم حطبی تخم خیازی تخم آبی از هر یکی پنج درم بادون آب  
 بنزد تا سه یک بماند و مالایند و ازین سی درم با سفته پیورده  
 و ده درم روغن کح کدو یا روغن بادام شیرین بخورند و این نزله گرم را  
 نافع باشد اس اگر ماده علی ط سه باشد برن مطبوخ زیاد  
 پوست بخی با دیان و پیراب و شان و زوفا خشک از هر یک سه درم  
 و اگر عطش غالب بود اس بعول خورند اندر نزله گرم و  
 لعاب تخم آبی خورند اندر نزله سرد و این حب را استعمال کنند



اندر سرفه کرم بکیرد بنفشه و رب سوسن و شسته و کثیرا و  
خم خبازی و بکل خبازی از هر یکی یک درم تخم کدو مغز تخم خیار و مغز  
بادام شیرین منقش و آرد با قلی از هر یک و درم خشتی شل یکیم درم همه را نرم  
بکوبند و بویند و با شکر طبرزد بپایزند و لعاب تخم ابی و لعاب و بالهای  
اسبغول عجن کنند و جها بندند و در دمان برارند فصل دوم  
در علاج نفث دم نفث دم خون برآمدن بود بر فیدن علاج  
کل از منی و کل مخوم اندر عصاره برک خرفه یا اندر عصاره برک خرفه  
لسان الحمل کوفته و درم و تنی که خون برآمدن اغاز کند مضطرب کنند  
و اندک اندک خون بیرون کنند بمقدار فوت عسل یا بجم خنجر و  
خمر بران نشسته دهند بقرطاط کوبیده که خون برآمدن از بالا علامت  
تباست در این نر علامت یعنی از بوا میر علامت نیک است فصل  
سیم در علاج سل ریش شش باشد علامت او تبها  
تیز بود و تن لاغر گردد و آن از شش منقش از بس ذات الریه یا از  
بس ذات الجنب و معاری را ناخن کز کرد و سر اندر آورده و موی برزد  
و بر سرفه ریم بیرون و این ریم کند بود و اگر از وی برانش افکند  
استخوان سوخته آید یا کند بشم و این مردمان را بخلقت سینه  
ایشان تنگ بود و کتف برآمد که مجز کوبند بپایند است که  
شش او ریش کشته است این معاری به شکو چون شش ریش و ریم را  
سرفه بایند تا از وی بیرون آید سرفه ریش را زیادت شود ریم زیاده  
شود و معاری دراز کشید دیس کمر شش دایم در هر که است و ریش را  
سکون

تلخ و لاغر و بی خواب و لبها خشک تشنگی غالب از جای کرم بگریزد  
و خنکی با جویان بود و شکم سخت بود و نبض سریع و بول زرد بود اول  
شراب الوخورد با شراب خرمای هندی و عسل اسفناخ با شکر  
چون شتابت جو با شکر خورد و نان را با ابشار ترش یا آب غوره  
خورد و سررا خشک کند با خرفه تر کرده یا آب برک بید و کلا  
و صندل و اک را ز سودی بود یا از سود آیا از بلخ ام  
انکه از سود علامت وی بخوابی و با خود سخن گفتن و  
رنگ روی بیاضی میل کردن و نبض باریک و بول سبید که با  
سبزی زید علاج مطبوخ افیمون خورد یا صمغی با افیمون  
کرده باشند است انکه از بلخ عفن بود علامت وی  
خواب بسیار و سر کردن ان تهیج روی و نبض نرم و بول سبید  
و سکر در علاج ایاره فیقر یا باج شیار بود و بوییدن سنگ  
و عسل انجشک و زور باب و روغن زیت نخه و عسل خوردن  
و شراب کهنه خوردن سود دارد فصل دوم  
در سوسام نوعی شش سام کرمست که وی را قرطاط کوبند  
و این سوسام کرم یا از خون بود یا از صفرا است انکه از خون  
علامت وی روی سرخ بود و نبض عظیم و بول سرخ و تب  
نرم و اختلاط بود علاج ماء الشعر ساده دهند یا آب انار  
ترش و غدا اعدس مقشر با روغن بادام مزوره دهند و است  
انکه از صفرا بود علامت وی روی زرد بود و زربان سیاه  
و نبض تیز و بول ناری و بیش تیز و تشنگی سخت غالب بود و  
اختلاط عقل و بیداری و بیوش و ممل گفتن علاج مالوی



ترش بخند باشد یا کدو مقشر چون در وقت وی بود وقتی بود که  
بقتل آید نان باب نارتش و یا اب غوره بدهند و بعد از آن  
روغن و کلاب و سرکه هر سه را نیکو بزنند و بر سر مالند فضل  
سوم در علاج سرسام سرد و این لیث غرض خوانند و این اما سی بود  
از بلغم که بجز و مقدم دماغ آید علامت وی آن بود که با  
تب پیوسته نرم ناپدید آید تب بلغمی و دایم بخواب اندر رود و  
جسمها فراتر کند و سخن نکند و جگر و هیج چیز نمی بکند و او را  
چون با یک کنند جسم باز کند باز فراز کند و در سر خفیف بود  
و دم زدن آهسته بود و اب دهان پر بود و بول سبید و غلیظ  
مانند مین خ و بعضی آهسته و متفاوت و موی علاج اگر  
قوت بجای بود فصد قیال باید کرد و خون بمقدار بر دارد  
چنانکه طاقت و هر چند این بیماری از بلغم بود مقدم دماغ  
بود با او بعد وقت دماغ بود از فصد و حجامت جاره نباشد  
و از پس فصد سنگین دهند چنانکه یک جرف سرکه بود و در جوف  
عل و چهار جزو اب و اگر بتواند با روغن زیت بخورد و یا  
زرد زهرا نیم برست خورد و او جهد کند تا غدا بخورد  
تا معده او برهنه نبود و سرکه و روغن کل بسیار بر سر دهد باز  
حقنه آینه کند صفت بکیر د شمع خظل یک کف تخم  
معصر کوفته یک کف تخم انجیر کوفته یک کف پوست بکیر  
نیم کوفته یک کف بود نیم یک د سته این همه را بجوشانند با  
رطل اب تا بیک آید و صافی کند و ده سته این اب  
بکیر و بروی افکند ده در منگ اب گاه شوره و سه در منگ  
روغن زیت و باوی حقنه کند و اگر شکم آید و الا روز  
دک

و ربوب فوا که دهند چون رب سبب و رب لیمو و رب ترش  
ترنج و مرغ جوژه باب ساق بخند دهند و مفرح خنک با کلاب  
و بویها خنک پیش وی دارند چون صندل متا صندری و کل نیلوفر  
و یک کوفته و بنفشه و کلاب و ماء الیم جوژه دهند و اگر غش  
سبب اختناق رحم باشد بویها کند پیش می باید داشت و اگر  
از سردی بود از بد کواری و درج معده بود علاج درخیل  
برورده سود کند و یا کلنگین علی و اگر حاجت باشد معالجین  
قلاقلی یا قوی می کوفت بکاره برند با دالمک یا میبه یا سحر بنا  
یا کوارش عنبری این معالجین هر کدام باشد سودمند بود  
باب هفتم در معالجه  
معده و این پنج فصل است فصل اول در علاج در معده سرد  
کرم معده علاج وی اگر در معده کرائی باشد قی کند باب  
کرم و سنگین و شکاب یا سنگین از پس قی سنگین سحر علی  
دهند و شراب ریواج و شراب لیمو و شراب حامض ترخ و شراب  
صندل و اگر در قعر معده بود وقتی دشوار باشد استفراغ  
کند بطبع هلیله زرد و ماء الرمان سخی متوافق خاصه با شیر خشت  
در معده علامت او کوسنگی زود آرد و بادها در شکم و تشنه نا  
علاج اگر در معده کرائی باقی کند بطبع شبت و سنگین  
علی و مانند آب جند کت ایاب فیقل خورد اگر استفراغ قوی تر  
حاجت آید اسطوخودوس دهند و هر با مداد ماء الاصول



باروغن بادام تلخ و کلنگین و عود و قرنفل و مصطکی سرشد یا  
محوها کرم خون کوفی یا قلاقلی و زنجبیل برورده و در الک  
این محوها از بس استغراغها بکار دارد و میباید و کوانش عود و  
اقراص کل سود دارد صفت اقراص کل سرخ سه درم عود  
خام مصطکی سبیل و از خرد ارچینی سیلیم و افستین رومی  
از هر یکی یک درم همه را بگوشت کدویم بگوید و بویزد و بشراب  
کهن برشند و اقراص کنند شربتی یک مثقال هر بامداد یک قرص  
با کلنگین برشند و در طبع انیسون دهند ضماد در  
در علاج درد معد بسبب سوء المزاج کرم بی ماده عسلج وی  
ان بود که تشنگی بود صعب و گرمی و سوختن بود و او را چیزها  
خنک باید بقوت و بفعل و چیزها کرم بقوت و فعل او را زیان  
دارد و اگر او رخ آید و تلخ بود چون دود یا چون بوی ماهی  
کند یا چون خایه مرغ کند این سوء المزاج کرم با ماده بود علامت  
ان بود که غنیان کند و فی کند تلخ و زرد و شهوت طعام کم گردد  
و نفوساب زیاده شود و شکم چون آید و سوزان و یا سخت گردد و  
دهان خشک بود و زبان درشت بود که زبان زرد شود یا سرخ  
یا سیاه و بسبب این اگر قوی تر گردد بتب مطبوعه آرد یا تب عنب  
علاج وی علاج سوء المزاج کرم بی ماده بود بوقت  
خواب لعاب سبغول خورد با شکر و روغن بادام و بامداد  
دوغ

دوغ تازه خورد با این قرص صفت قرص که نیکو بود مرسوم  
المزاج کرم معد را و بهایا نیز و تشنگی را یک پیرد طباقین و صندل  
سبیل و تلخ کدو شیرین و تلخ خیار و خیار بارنگه پوست باز کرده و تخم  
خرفه از هر یکی پنج درم کل سرخ هفت درم کافور یک درم زرک دانه سرون  
کرده خشک یا عصاره او شش درم کل ارمنی چهار درم جله ده چیز بود بگوید  
و بویزد و جمع کند و ترکند و قرص کند با آب خرفه یا با آب گری و یک مثقال  
و هر روز یک را بساید گاه با آب غوره دهند و گاه با دوغ کاوی و گاه  
با آب ترشی ترنج یا شراب ریواج دهند و پیوسته معد را از بیرون  
ضماد هازم و ترهند که از پوست کدو تر تراشید و خرفه و سبیل  
و صندل سبیل و کافور و کلاب ساخته بپزند و دیام بدهند مغز  
تلخ خیار و خیار بارنگه و نارترش و شیرین و الوی ترش و ترشی ترنج  
و انجیر بدین ماند و اگر این سوء المزاج با ماده بود یا  
دموی بود یا صفراوی اگر دموی بود که رک با سلیق بکشاید  
و اگر صفراوی بود قی کند بسکنکین و کشاکش از بس انک  
ماهی تازه خورد بود و یا پاچه کوسفند و اگر بدین قی نیاید بکشد  
ان ماده بقعر معد اندر مانده باشد انگاه داروی سهیل  
خورد صفت هلسله زرد دو درم یاره فینقرا یک درم  
هر دو را نیک بساید و بویزد و با سکنکین معجون کند و حیاض  
بدهند تا بخورد و یا بکیر کیر خرمای هندی است درم شاه تن



هفت گرم افسن رومی و درم الوی بخاری ده عدد سوزنی که اندکی  
مزه ترشی دارد چیده درم این همه را بخوشانند با سم قدح آب تا یکی باز آید  
و آنگاه این مطبوخ را با آن حب بدهند و اگر بیک بار بس نبود  
دو سه بار باید داد و از بس بیکر تا معد از صفر پاک شود و اگر  
این سوا المزاج از سردی بود علامت آن بود تشنگی اندک بود و مزه  
دهان ترش و اطوار مرغ ترش بر آید و اگر قی کند ترش بود و طعام  
که خورد نکوارد و باد و قراقرز بدید آید در شکم و سبوت طعام کم بود  
و اگر این سوا المزاج بی ماده بود علاج آن بود که هر روز  
یک گرم تر قیاق فاروق خورد یا شراب کهن قوی یا یک گرم سحر سیا  
یا میس یا اثناسیا یا مشرود یا مصطکی و سنبل و اذخر این  
همه را بخوشانند و آب ایشان صافی کنند و بخورد و کلیکین و یا الکلین  
و مصطکی و عود خام از یکی دو دانگ بخورد و اگر این سوء  
المزاج با ماده بود معد را پاک کند بقی کردن و باز حب اسطوخودوس  
خورد یا حب افانیه یا حب مصطکی و صبر بخورد صفت  
الاصول بکس برده کرفس بخ بادیان و تخم کرفس و تخم بادیان و اینسون  
و اذخر و صبر کبر و کل سرخ و سنبل از هر یکی برابر بخوشانند و اگر این  
روغن نبود روغن بادام تلخ روا باشد یا روغن بادام شیرین بخورد  
صفت که کند بر معد بر سنبل و مصطکی و علك شاخ بسیار و جوز  
بوا و مشک و غیر ترکی ده یا روغن بنفشه و روغن بان و این بدین ماند  
و اگر

و اگر سوا المزاج تر بود علاج او بخون علاج استغایب  
کردن و اگر تشنگ بود علاج وی علاج دق باید کردن و اگر  
باب سوا المزاج معدن علاجه بسیار است با این قدر اختصار افتاد  
تا حاجت بدیگر نیفتد صفت سیسم در اورام معدن آماس  
معدن هم گرم هم سرد اگر بود علامت آن باشد که آماس بسودن  
بیدار بود و کف و تشنگی صعب باشد و آب تیز مطبقه بود و سبوت  
طعام نباشد و زبان سرخ و درشت بود و کرب و غثیان باشد  
علاج وی که با سلیق زنند و عند ادوی کشاکش  
دهند با آب ناز و جهد کنند تا تب کم شود و شکم را اند با آب  
کشی و خیار شیر صفت این یک گرم کل سرخ و سنبل یک بند کنی و او را  
بگویند و آب آن بکشند و بخوشانند و کنگری را بر دارند و ده  
درم فلوس خیار شیر بر وی افکنند و صافی کنند و بخورند تا شکم  
ببارد آب کشی و خیار شیر را در اورام معدن و کبد خاصیت که بنشانند  
و مثاب خویش سککین دارد تا قی کند آن ماده را سبوت سر کا  
و تشنگی بنشانند و اگر شکم نرم بود بجای خیار شیر اقراص  
کل دهند صفت وی کل سرخ شش درم به سوزن سنبل  
از هر یکی چهار درم طبایع شیر درم با آب خیمه کنند و قی صها سازند  
شربت یک گرم و اگر آماس کهنه شود اقراص سنبل باید دادن  
صفت فتاح اذخر و سلیق و کل سرخ و ریونند چینی



و قصه از زین و سنبل از هر یکی سه درم مصطکی دو درم اشق یک درم قضا  
سازند هر یکی یکبار هر روز یک قوس دهند یا سیح و صفاد  
کنند بین صفقت مقله درم اشق یک درم جبال بلبل  
ده درم تخ کرب ده درم سنبل یک درم مصطکی یک درم سوم سه درم  
روغن بانی پازده درم صفحا با شراب حل کنند و جمع صفاد کنند  
اکبراماس سرد بود سست بود علاج وی نفی الصبر نه هند  
و این صفاد بر هندی بگیرند خاک تر خوب در و سودا و اخ  
و سنبل از هر یکی یک جزو با سرکه تر کنند و بر دهان معن کنند  
صفاد اکلیل الملک اماس معن و جگر و سبز را مستغث کنند  
و بگذارد بگیرند اکلیل الملک و حلیه و کن با بونه جب الغار و عظمی  
مغاث از هر یکی چهار درم افسنتین سه درم اشق و مقل از هر  
یکی دو درم انجیر سفید ده عدد انجیر را بجوشانند و داروها بان  
بیامیزند و داروها را با شراب مثلث حل کنند انگاه صفحا  
با هم بیامیزند علاج اکوش دراج و تیهو خورد و خود  
اب بار و عن زیت بخورند و سرکه و ابکامه فایند کند فضل  
چهارم در بشور و قروح معن علامت بشور ظاهر میشود  
و تشنگی سخت می شود علاج دوغ ترش کا و هر روز  
ده سیر یا یک درم طباشیر و یک درم کل سرخ و یک درم تخم حاض بخورند  
عذرا

خام نیمه شست و از زن مقشر و بشره مغز بادام بخت و گوشت هدی  
نمک بزنند که نمک بود با یک بهمان بخت و گوشت تیز و یکبار با انار  
ناده نه بخت نافع بود باب نوزدهم  
زخمی از بود که مردم چنان دانند که شکم آید خون بنشینند  
ماخون بانی خود جرد سبب این علت انضباب ماده  
مبطل و ری بود اندر مقعد با سورشل و التهاب علاج  
وی سه نوع است یکی بازداشتن از مواد از مقعد و یکی تخلیل  
کردن آن ورم و سیم خشک کردن ریش و نشاندن التهاب  
از وی علاج از اول یک یک روز یا دو روز منانه و زهرار  
و خایه را بروغن کرم کرده اندر باید گرفتن خون روغن کل و  
روغن مورد و ژنده باره بدین روغن اندر غرق کند و بوی  
اندر کیر دان اعضا را و عن علاج اشتر نازه دادن نان  
در وی فرغار کرده و اگر مقعد اما سید بود بگیرد  
برک کرب بخت در زردی خایه مرغ روغن کل هم بیک بزنند  
و بگویند و برانجا بر هندی و اگر اماس با سوختن بود برک  
انکود کرک باز زردی خایه جوشانند و جمع کنند بار و عن  
کل و برانجا بر هندی و عدس سرخ و برک کل در آب بجوشانند و  
در آن آب نشاندنیک آید و اگر ریاز بار و عن کا و  
بگویند و برانجا بخت لیک آید و درد بنشاند و اگر



صلب بود بکسر در مرد اسنک سید کرده و سده از زیر  
و موم صافی و بیه بط از هر یکی چهار درم زعفران یک درم زردی  
خایه روغن کل بمقدار موصل کافی و بیه بط باوی بکدرند  
و ازین مرهمی کنند و بر آن اماکس برهند و آنکاه بشیاف  
رخس عمل کنند فصل در شافه رخس از ترکیب  
ابوبکر صوفی رحمه الله علیه و میسفت من حج کردم این شافه را و  
همه عمر خویش بدان شافه علاج کردم و همه را اینک ملامید دارم که  
خداوند عز و جل از پیکر بود و بر من رحمت کند نصف اولی اینست  
بسیک در خون سیاوشان و بر و کند و وضع عربی و میعه تن  
و زعفران و افیون ازین هر یکی برابر این هفت حین بود از روی  
شافه کنند همچو نصف ثانی و هم ابوبکر میگوید یکی شافه  
دیدم اندر قرا با دین حین و آن نیز نیگست بکسر در صمغ  
صمغ عربی و کند در مر و زعفران و افیون از هر یکی برابر باید  
و شافه کند بکسر شافه رخس بسیارست تجربه باید کردن  
تا کدام به باشد و الله اعلم بالصواب

باب بیستم در علاج بیماریها  
متعد و این سه فصل است فصل اول در علاج بواسیر بواسیر  
و امیر مکنسکی بود که بدید آید بر لب متعد و این پنج نوع بود  
یکی مانند دانه خرما بود دراز و سخت دوم مانند توپ

نیم بخت بود نرم و دراز و این را توتی گویند سیم مانند  
گفت خرد بود دراز میان وی باریک و این را نخلی گویند  
چهارم مانند الخیر بگونه ارغوان یا مانند عشرم الی  
یکی را تنی گویند و دیگر بر اعننی پنجم مانند فاخته  
بود که از شکم ماهی بیرون آید بزرگ بود و سید چون پینه میان  
او بر بود از باد و این پنج نوع بود که آن وی ریم و خون رود و آنرا  
بصیرا خوانند و بهاه حزن این انواع خشت تین نخلی است  
و مضرترین آن بود که نزدیکتر بود بد کر از هر آنک اگر کلام نشود  
باید برید شود بیم بود که مجری بول را بگیرد آنک از طرف پشت بود  
رحمت کمتر بود آنک بیرون متعد یا بر لب متعد یا بر لب  
متعد نزدیک سمل بود و آنک اندرون متعد بود دشوار بود  
سبب آنک از نظر طبیب دور بود و دار و بر و سایندن دشوار بود  
سبب این بیماریها خونی سودای که از اعالی بدن بسوی اسفل  
رود برین عضو گردد آید و آنجا تیزی شود و محرق گردد و این زیاد  
از وی بدید آید سبب سودای شدن خون بیشتر از طعامی  
باشد مملد سودا بود مثل عدس و باشکان و گوشت کاه و گوشت  
قدید اسوده و بن پر خشک و باقلی و ماهی شور و کرب و گوشت  
نخچر و بزین و غذا و کرم و داروها و کرم که خون با بسوزد و سیاه  
کند چون بلبل و میر و بیاز و بوی پزارها کرم و شراب سیاه غلیظ



علامت بوا سیر که از خون صفراوی بود درد سخت بود با خلید  
علامت اگر از خون غلیظ بود کران بود و درد سخت و خلید آنرا  
بود علامت باد بوا سیر آن بود که اندر تھیکاه و کرد اگر ذی ناف  
 میگردد با قراقرز باشد گاه این باد سوی عانه و قضیب و حسیه  
 فرو می آید و گاه توجس کند و گاه سوی پشت می رود گاه اسهال کند  
 و گاه شکم سخت شود و درد سختی حادث می گردد و وقت خاستن و نشستن  
 پیوندها و از کند و درد زانو بود یا درد پیوندها و وقت جماع ضعیف  
 شود و رنگ روی زرد می گردد سوی زردی با سبزی یا سیاهی این  
 مویخا خارش جین نسبت بخارات تباه سوی سر بر می آید و درد سر  
 و سرد حادث می شود و گاه غلیظان آرد علاج بوا سیر که از  
 وی خون می رود و دردی کند قطع نشاید مگر بیا آید و ضعیف  
 کند از بهر آنکه رفتن این خون بسیار بیمارها را اشتفا باشد  
اگر ضعیف کند و بایستادن حاجت آید اقراص کهن یاد دهند  
 باب سماق یا شهاب آبی علاج سماق یا حصری دهند  
 و مانند این اگر نیک ضعیف است ماء اللحم دهند در وی آبی درخت  
صفت فرج کهن با که مانع خون رفتن بود از بوا سیر  
 و اسهال خون را و نزف زنان را بکسیر و کل سرخ و صغیر عربی  
 و کھربا از هر یکی سه درم نشاسته با گل ارمنی و طبایر و بسد و رب  
 سوس و کلنا را از هر یکی دو درم افایا یکینم درم بگویند و بویزند  
 و بار

و رب حب آس مجون و قرصها بندد شربت یکینم اگر  
 علت با اسهال بود مجون جنبت الحلاید دهد صفت وی  
 هلیله سیاه و پوست امله و پوست بلبله و کزمازو و از هر یکی پازده  
 درم سنبل اذخر سعد زنجبیل بلبله ناخواه کند از هر یکی ده درم  
 ریم آهن کوفته و در سر کا فرغار کرده یک هفته بعد از آن بریان کرده  
 بازده درم با غسل مجون کند که باب امله خنک باشد صفت  
 وی بکسیرد بیت هلیله کابلی معتدل و سی امله با سه رطل آب  
 پیزد نایک رطل آید و صافی کند و بروی ریزد یک رطل غسل مجون  
 کند و هر روز از این مجون یک مشتاق بخورد رنگ روی را نیکو کند  
 و خون بوا سیر را قطع کند و اسهال مزمن را فایده دهد اگر  
 طبیعت سخت و خشک باشد پوسته حب متعل استعمال کند صفت  
 وی بکسیرد هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی از هر یکی ده درم سکنج  
 سه درم سندان سبید دو درم متعل پازده درم متعل در آب حل کند و صفا  
 بندد شربت یک درم تادو درم اطر بیل قابض اصحاب  
 بوا سیر را که با شکم رفتن باشد و باد گرفت و ضعف معده و کمر را  
 نافع باشد و دل و معده را قوت دهد و اسهال باز دارد بکسیر  
 پوست هلیله کابلی پوست بلبله پوست امله از هر یکی نه درم مرور  
 خرد مرجان سرخ طبایر و کھر با و لسان النور بلبله مشک از هر یکی دو  
 درم کلنا سه درم بلوط سه درم صمغ عربی و دم الا حنین کزمازو و صندل



سعد از هر یک دو درم جنبت حدید بیت دوم شراب آبی ده سیر سکر  
نیم سیر سکر را نیکو بایند و با شراب آبی بیاورند چند اندک مستحکم شود  
سر از آن داروها کوفته و بخیه را بروی افکند و معجون کند شربت ۲۴  
اگر رقیق مقل که شکم را نرم کند و باد را بنشاند بکسیر هلیله  
سیاه و پوست بلبله و پوست آمله از هر یکی ده درم مقل بخیه درم تربید  
بیت درم مقل را حل کنند با آب و روغن کاه و جرب کنند عذر را بگویند  
و جمع کنند با عسل وزن همه داروها شربت از وی نیم درم را بر نشافه  
خون بوا سیرا قطع کند بکسیر دکنذر و کلار و کلر و افاقیت  
و شب بمانی از هر یکی برابر بگویند و عجن کنند و شافه سازد و استعمال  
کند صفت درم بصل درم بوا سیرا ساکن کند و اما سرافان  
بکسیر و بیا سبید و در آنش بیزند بیکو و با روغن کاه و درهاون  
بگویند تا نرم شود و بر معتقد همد و درونش دیگر زرده خای مرغ  
زیادت است مس علاج آنکه از ریزش معتد بیرون آید انگاه  
شسته و جام بر آنجا دهند و بکنند تا معتد بیرون آید و ناموس  
ظاهر شود و بدید آید انگاه و سیرا علاج کنند بحزم یا بداغ  
یا داروی نیز چند آنکه بزمرد کرده و انگاه برک کریم را بگویند  
و در آب بخوشانند تا نرم گردد و روغن کاه و باوی یار کنند و بگویند  
تا چون مرغی گردد و بروی همد با سوسرود صفت داروی  
دو بکسیر و نیم بکر و نیم کرفس و نیم خرنه و نیم خار که او را  
ببارسی تری میگویند و این خاری بود که ترا نکسین بروی  
افند

او بیتین و ضوئش و هر دو رخ سرخ و کرانی سینه بود و نفت کحل  
ماک بود مس علاج پیش از آنکه درم کند رک با سلیق کشاید از جانب  
مخالف معتد را اندک خون بیرون کند بکرات بسیار و این در اول  
بیماری بود و وقتی که بیماری ممکن شد از جانب مقابل رک زدند خون را  
بیرون کنند بیک دفعه تا امکان است اسهل کنند با آب میوه ها و فلو  
خیار شنبلیله یا بمصوبج هلیله زرد و کشکاب روغن بادام و شراب بنفشه  
بخورد مس اسبوس آب با شکر و روغن بادام دهند فصل  
ششم در علاج ذات الحجب و شوصه ذات الحجب برسام باشد یعنی  
آماس عضله ها و بملوها سینه برسام بلخت ایشان مای بود بر سینه  
و بوسینه از بر این آماس عضله ها سینه برسام کشته اند شوصه  
اماس حجاب و عضله ها آن باشد یا آماس معالین حکم یا آماس معالین  
سیر عکامه ها آن تب تین و سرفه و تنگی نفس و دشواری دم زدن  
و درد خلد و دم کوتاه شود عقل برسد و بهوشان گویند و بنض منشا  
بود و امثال خون ظاهر شود مس علاج نخست فصد با سلیق باید  
کشادن و ماء الشویه با شراب بنفشه دهند و بر آن اقتصار کنند  
تیا چهار روز اگر نفث اغار کند از ماء الشویه غلاب و سفستان  
و مویزد آنکه کرده و الجیر و نیم سوسن و بنفشه می باید بخت و اگر نفث  
دشواری نند و مکن بود طبع روفا بدهند با این صفت غلاب بیت  
عدد سفستان بخاه عدد خم به خطی ده درم مویزد آنکه کرده  
ده درم کشک جو ده درم بیزد چنانکه رسم است با شرب بنفشه



دهند یا کتاب و شکره ضماد از بابونه و زرد جوهر  
خطمی و سوسن و بنفشه و روغن بادام و سوسن صافی بر آن بمالند  
فکند و عسل اسبوس اب یا شکر و بایند و روغن بادام دهند  
و شربت جلاب و شراب بنفشه و اسهال و استفراغ بطعم عسل  
والوی سیاه و شیرین و بنفشه و لسان الثور و روغن سوسن و روغن خطمی و  
سفندان و ترابکین و فلو سفید بنفشه کنند  
باب بنفشه  
در علاج سمارهای دل و این شش فصل است فصل اول در حال  
کرم علامت تشنگی و خفقان علاج اگر علامت خون بنفشه  
از دست جب رک با سلیق بنفشه و شراب و سیب ترش و شراب ترش  
ترنج و نار ترش و شیرین و اب خیار و اقراص کافور دهند صفت  
ان بیکر طبایع و کل سرخ و نیلوف از هر یکی چهار درم تخم قوی و مغز تخم  
خیار و مغز تخم کدو از هر یکی سه درم تخم کوک تخم کاسنی از هر  
دو نیم درم صندل سفید سه درم سرطان نهی سوخته رب سوسن از هر یکی  
یک درم زعفران کافور از هر یکی و ثلث درم ترابکین ده درم کنیز یک نیم  
درم و همدرا نرم بکوبد و طبایع تخم ابی برشند و قرض کنند هر یکی یک نیم  
درم شربتی یک قرض و اگر تب نباشد دوغ ترش سود دارد خاصه با  
اندکی طبایع و کل صمغ ارمنی و کشمش خشک و شراب صندل بیکر نافع  
باشد صفت ان بیکر صندل سفید سوخته کرده بنجاء  
درم سرکه ده سیس و یک نیم اب بیا میزد و صندل زرد سرکه و اب  
فرغار

شب کل از هر یکی خرفی بسایند چون عصاره و معتدل بر روغن  
کل جرب کنند و داروها بروی نهند و باز جایگاه بعد از آن  
در اب قمع نشاند صفت ان قمع بکیرند پوست  
نار و مار و برک مورد و سماق و جفت بلوط و سعد و جوت السرد  
و سنبل این داروها را در آب نهند و با اب بیا میزد و بپزند  
چند اندک سرخ شود و بعد از آن در این اب بنشانند صفت  
اب ریاحین بکیرد بابونه و بنفشه و نیلوف و خطمی چون اماک  
برود و ذرود بکاردارند و باز جای کنند و اسهال  
باب بنفشه و یکم  
در علاج انواع قولنج و این پنج فصل است فصل اول  
اول در قولنجی که از اماک کرم شود علامت وی تب  
تیز بود و دم زدن زود با روغ بود و باد که از شکم او بیرون  
آید کند و بود و تشنگی بسیار باشد و قی کردن بسیار بود و ضرایب  
و خیلدن بداید علاج وی ضد باشد اگر امکان بود  
و اولیتر است که رک با سلیق بنفشه و یارک صافی و خون بسیار  
بود بردارند بکرات اندک اندک و اب کنیز و خیار و بنفشه و سوسن  
و روغن بادام خورد و حقیقت کند صفت وی بکیرد  
اب حکم در فشارده بنجاء درم روغن کچالوده درم شکر سرخ  
ده درم بوره زنانه دو درم و استعمال کنند و اگر



اماس از ماده تیر لذرغ بود و این حقنه استعمال کند بیکر  
تخم حطی تخم خبازی و تخم ابی هر یکی یک کف با یکین اب بجوشاند  
ناده سیر نماید و بیالاید و بکیرد ازین اب سردم بایند یا  
سگر سرخ ده درم روغن بنفشه ده درم استعمال کند و هر روز  
الو مقشر در جلاب فرغار کند ده غلا تا بپست عدد بخورد  
دیکر حقنه اب برک جگنر روغن کاهنه بیا میرزد و استعمال  
کنند و اک از خوردن غذاها خشک بود شراب بنفشه  
خورد و خیاسن با جلاب صفت وی بکیرد فلو  
خیاسن شیره درم بایک غراره اب بجوشاند و بالایند و با  
لختی روغن بادام با جلاب بیا میرزد و بخورد فصل دوم  
در قوی بلخی که از ماده غلیظ یا از باد غلیظ باشد سبب وی خوردن  
غذاها بلخی چون شیر و جغرات و ترب ترب و گوشت کاه  
و ماهی تازه و فطیر و قطائف و از میوه ها شفا لود و امرو و  
زرد الو و خیار و خیار بادرنک و کدو و خربز و انجبرین ماند  
علامت وی بیش تر ازین چیزها مولد بلخ خورده  
باشد سبب باد غلیظ غذاها باد انکین بود چون باطلی  
و ماش و نخود و کدو و انکور تازه و روغن و ترها و شراب مخروج و انج  
بدین ماند علامت قراقر و تمدد و کاه باشد که شکم  
نرم و درد سخت بود کوی روده سواخ میکند علاج  
وی

وی از صابون شافه سازند باندازه دانه غما و استعمال کنند  
دیکر شافه اسمعیل در دخیل آورده است در باب قوی بلخی  
صفت وی بکیرند بوره تازه نان و نمک بایند بر کفجه  
آهین بر آتش نرم کنند و چند انک کفایت باشد از روغن شین بکار  
برند و شافه سازند در اری شافه چهار انگشت بر یکدیگر ضم  
کرده و قوی گفته اند شش انگشت حقنه یا فغ ریجی و نفلی  
و بلخی اب بکیرد تخم بادیان و تخم کرفس و تخم شب و انیسون  
و هزار سبید از هر یکی چهار درم و نسیم دیکر از هر یکی پنج درم  
ناین اب بجوشانند تا نیمه نماید و بالایند و در وی حل کنند ده  
درم فایند با شکر سرخ و هفت درم بوره و ده درم روغن تخم معصر  
یا روغن کنج استعمال کنند مجربست کوارش کونی در ابی که در وی  
کون و کدو و ما جوشیده باشد حل کنند و بخورد و اک بر این  
کفایت نبود معجون حب الخار باید دادن نافع است موق بلخی ریجی  
استسقاء طبعی را بغایت نافعست همه بیمارها را که از باد بود و وقتی  
که مزاج بیمار گرم نبود تا لیف محمد زکریاست صفت او بکیرد برک  
سراب خشک ده درم ناخواه وزین و متوین کاسم و کویا و سحر فطر اس  
و بادام و بلبل و دار بلبل و بودینه و زوفا و قویج و جب الخار و چند سدر  
از هر یکی دو درم سبکین چهار درم جاو شیر چهار درم نامی او دو پی  
عسل معجون کنند شربت یک درم با شراب کثانه یا با ماء الاصول



و اگر در ساکن نشود معجون فلونیا را می دهند بعد از نرمی سکیم  
و معجون باد معده در قولنج ریجی نیکو مفیدست و این باد معده  
خفیف است بیکر در تخم اسفند ده ستر بگوید و بوزد و با مثل  
وی غسل مصفی معجون کند شربت نیم درم و برهیز باید کرد از میوه ها  
تر خاصه از امرو و ترها و از حبوب باد انگلیز و از کدو و خیار و زرد الو  
و از شراب نمروج از اینها حدز باید کرد صفت سیم در علاج قولنجی  
که از خشک شدن فعل باشد اسباب یا از خشکی اطعمه باشد  
یا از اندک خوردن بود از مقدار خوردن یا از میزیدن بود یا شکم  
وی سخت گرم یا از ریاضت بسیار یا بنفش خود روده وی خشک  
مزاج بود یا از بلغم لرج بود که بروی روده وی گرد آید تا غذا  
بگیرد و بهرادر تا خشک شود اما اما اگر از خشکی بود غذا بود  
معجون کاهرس و از زن و کرج بی جسر بوسجند و بلوط و فرما و صندل و انج  
برین ماند علاج وی شراب بنفشه بود یا صلاب طبع  
انجیر و بایند و یاروغن شیره که در وی شکر سرخ و بایند حل کرده  
باشد بخورد اگر شانه کند از نمک و صابون و در جنبین  
و پوره نان برابر اندکی بخوشاند تا طعم شود از وی شانه کند  
مثل بلوط و برگیرد و همه غذا جرب پیرین خورد اما اگر  
از کم خوردن غذا بود اینست علاج وی از مقدار خوردن  
زیادت می باید و لیکن غذا جرب و پیرین باید اما اگر  
از

از بسیاری کیز آمدن بود علامت وی آن بود که کیز بسیار  
آید و بیشتر از عادت آید و باشد نیز اسباب دیگر چون از  
چیزها تر خوردن علاج وی چکا خوردن خیار شنبه  
با جلاب صفت وی را ذکر کردیم و اگر فرغ کرده  
باجلاب بخورد کم آید اما آنچه از گرم شکم دایم خشک بود  
علاج وی پیش از طعام میوه ها تر خوردن چون خربزه  
هندی و الو و کجیر و اگر گرم شکم بود صفت او را برین  
کنند و زرد الو و شکر و نمک کند تا شکم نرم شود و اسهال  
که از بسیار بلغم بدید بیشتر این بود علامت آن بود که از پس  
ناگواریدن طعام افتد و از پس ضعیفی معدن و شکم سخت بود  
یکبارگی بگوید تا با دارو بیرون نیاید و نه بران و نه از روغ و با  
این عینان بود بسیار و درد سخت کند و عرق سرد و گرم آید  
و غشی و قی کردن اینها لازم بود علاج این نوع شکم آوردن  
حقنه نرم و باز حقنه میانه و باز باخ حقنه تیز و کوارش مهمل  
باید خوردن پیش از حقنه چون کوارش قری و کوارش خیار شنبه  
و کوارش اسقف و آن چیزی شکم نرم کنند با شدا استعمال کنند و نظر  
کنند از بسیار خوردن و از کرج و ماش و کدو و امرو و از اسهال غوره  
و دان و سماق و زردک و انج برین مانند دور صفت  
حقنه نرم بگوید انجیر زرد بنجاء عدد سه و سی یک کف خطمی یک کف



بر کوی اندر بسته و بر کج کند زده عدد این همه باد و رطل اب  
بجو شاند و صافی کند و بروی افکند یکدرم پوره و ده درم  
روغن شیر بوی حقنه کند اگر خواهد تا نیز تر کند شافه  
سبید باوی یار کند و استعمال کند صفت شافه سبید  
بکین د پوره نان ده درم شمع حنظل مقل و سکنجبین از هر یکی یک درم  
ستونیا د و نیم درم همه را بجعل کند و شافه سازد یکی یک مثقال  
باشد یکی بر کمر شکم کشاید صفت حقنه تذکیر در شمع  
حنظل ده درم قنطاریون بار یک پنجم درم بخوریم دوم درم این را  
بجو شاند و صافی کند و در وی حل کند سه درم قطران و نه درم  
عل و خرمینان یکدرم سکنجبین یکدرم جاوید نیم درم شافه سبید  
یک مثقال و بروی ریزد شش درم روغن بیدارنجین این حقنه را  
از وقت استعمال کند مقدار یک خود ایتون یار کند منید باشد  
فصل چهارم در علاج ایلاؤس ایلاؤس یونانی است  
و تفسیر وی تباری است ارحم بود و بیاری ای پروردگار رحمت  
کر کن و این نوعی از قوی بود و تبا هترین انواع ترین است و آنکه  
کسی از این بیماری خلاص بیاید خاصه این بیمار زنگنه کند و از روغن  
وی کند بود و از همه تن بوی کند اید محمد بن زکریا  
میگوید هیچ ندیدم کسی را که از این بیماری خلاص یافته باشد  
علاج آغاز حقنه نرم کند مثل آن حقنه که با بونه و بنفشه  
و تخم کتان و خطمی سفستان و کشک چو و سبوس کندم کرده بودند  
ماروغن

باروغن کجند بسیار و فایند و نمک هندی اندکی چنان  
باید که نایزده محقنه دراز بود و سواج بسزایزده نه بهلوها  
تا داروها بر تن برسد و ثقل را نرم کند ایلاؤس در رود  
زیرین باشد و قوی پنج درم و ده ها قولون بود و بعد از آن حقنه  
بقوت کنند و بیمار را با آب زن نشاند یا آبی که در وی با بونه  
و اکلیل الملک و کوب و شنب و بنفشه و سبوس و خطمی و سبوس  
جوشید بود و روغن بنفشه باروغن با بونه یاروغن کجند سبید یا  
موم مصفی بکند از تند و بشکم اندر مالند و بجعل هر علاجی که مرقق پنج را  
بکند که از خشکی ثقل آمد و این علت را سود دارد اگر  
این علت از اماس کرم بود غلبه الثعلب اب لسان الحمل اب  
کشی از هر یکی بیت درم باده درم فلوس خیال جینر بک کرده بجوشاند  
و بیلایند و دو درم روغن بادام و ده درم شکر پخته تا بخورد  
اگر این اماس سرد بود او را ماء الاصول دهند با جبار شنبه  
جوشید و پالوده باروغن بیدارنجین و حقنه کرم بکار دارند و  
گاه باشد که این علت بسبب التواء امعا بود و این التواء امعا  
بسبب گشتی گرفتن بود یا افتادن از جای یا بر گشتن از بهلو  
بهلول دیگر یا از برجستن یا از بار گران برداشتن علاج وی  
حقنه نرم بود و آب کرم خوردن بسیار باروغن و اگر با این  
به نشود او را بگردانند از بهلو بهلو تا آن روده را است شود



شود و اگر باین همه به نشود حتی سحاب زنده بخورد اگر  
سبب ایلا و نسل از ماس نبود و از الما بود مقدار سیماب  
دو درم باید از لبر آن سیماب ر معن قرار ی بکشد زود بیرون می آید  
و ز بروی شور با جرب خورد و بعضی کس سیماب را شستن و  
باروها و مسهل خوراندن در ایلا و نسل بسندین دارند از بهر آنکه  
سیماب اوده را بچیناند و اگر سیماب را نیارد خوردن سرب را  
کرد کند چون مازو و بالعاب خطمی آنرا بخورد کلنگین با شود  
با افتاب بنهند تا تری کلنگین قوت تربد بکشد و این بخورد  
و آنکه آید فصل پنجم در قولنجی که بسبب کرمان و جب  
الترج بود از بهر آنکه از طعام کرمان کطوبتی را می مزند نسل خشک  
شود و قولنج گیرد علاج مت وی زود کرسنه شود بی قواد  
و در شکم و غشیان بود و لون زرد بود و در خواب از دهان آب  
بسیار رود و دندان می سایید در خواب و اگر باین همه کرمان از  
وی افتاده بود و او دین باشد دلیل درست کرد که علت کرمیت  
و اگر بقیان دهند خواهی بدانی این علت را بیمار را بکرمی در  
و تشنه کن و آب بدن و پاره پنج بیاور و بر ناف وی بنهد و با بک  
بدان سردی کرمان انجا آیند نگاه زود شخم و حفظ و آب  
سحاب و زهره گاو جمع کن و بر ناف وی بنهد تا آن کرمان بیفتند  
علاج وی علاج کرم است و علاج کرمان لندزین باب

آوردن

آوردن لاین تراست اما باید که از دارو سه روز پرهیز کند  
ط و هر روز قدری شیر خام بخورد و روز چهارم دارو بخورد علاج  
وی تا خوردن یا حقه یا ضام بود و این دارو نیک مجرب است سکون  
پنج که اورا بزبان باری دخیشش گویند و ترمس و برنگ کابلی مقش  
قطیر و سرخس قنیل بر بد بسید محکوک یا نرده درم از وی پنج درم  
از هر یکی پنج درم یا شیر خام بخورد بر کرسنگی تابست بی قن  
میگوید در علاج خرد و کلان و جب الترج این دارو نافست بکشد  
برنگ مقش و تربد و سرخس از هر یکی چهار درم مکن سیاه دو  
درم قط تلخ شش درم شربت پنج درم یا شیر خام بخورد این  
ماسویه گوید برک شفا لورا بگوید و بشارد و این را بخورد  
اسهال جب الترج کند دب کرم از این جهت برنگ مقش مغز  
کوزه خرماء دانه بیرون کرده از هر یکی ده درم هر سه را نرم بگوید  
و بج برشد و شب نگاه بر کرسنگی بخورد یا مداد کرم کدود آنه  
بال فرو آرد و بعد از آن استقراغ اندز هفته هر یک آمد ادخ  
درم ابکامه قوی بخورد بر ناشنا ماده تولد کرم را پاک کند  
و این ضماد را بر ناف خند برک شفا لور کوفه با شونیز  
با سه کا سحق کرده با زهر کاه و قطران و گوبیه کوزن و ستر و آرد  
ترومس لخم سرشته و بر ناف طلی کنند سود دارد دب کرم  
این دارو کرم دراز را و جب الترج را با غلاف فرو می آرد



که اندرون پیر جبال فرج بود نیک مجربیت ب کیرد  
بریک مقشر سه درم ترمس سرخ از هر یکی نیم درم یک درم تربد  
سبید دو درم حب المیل یک درم بکوبند و بپزند با سرکه که آب  
آمیخته باشد و این یک شربت تمامست و خوردند این دارو  
سه روز برهیز کند هر روز شش تازه بخورد و روز چهارم  
دارو بخورد همچنان که در اول علاج ذکر کرده شد

باب دوم  
در علاج سوارها و جگر و این سه فصل است فصل اول  
در علاج سؤ المزاج کرم جگر جگر از اعضا دریه است چون  
مغز سردل و همچنانکه در مغز سر قوت نفسانی است و در دل قوت  
حیوانی همچنان اندر قوت طبعی است که همه تن را ترتیب کند  
و غذا دهد و خلط را معدن و ریت و همچنان که مغز سردل  
بمزاج خویش معتدل باشند و بهیئت طبیعی بوند افعال وی نیز  
ستوده بود خاصه انگاه که مغز و امعاء و زهره و سبز زوده  
و طمانه و رگها همه تن یارمند بوند مگر جگر را از هراکلیت  
این اندامها خادم وی اند و یار دهند مری را چون سلامت  
بوند از آنها و بمنزاج خویش بود و بهیئت طبیعی و کارها  
جگر سلامت بود و راست بود و بر غذا یا بد تو لد  
اخلاط بدان اندازه که باید بکمیت و کیفیت که حاجت بود

سر طبیعت را تن درست بود و خون از مزاج خویش بکورد  
و بهیئت تنه شود یا این اندامها که خادم وی اند یکی با همه  
بمزاج بکوردند با بهیئت انگاه افعال وی تنه شود سبب کوردند  
مری بیماریها را از هراکلیت همانی خون از مزاج بکورد و از  
هسته خویش قوت وی ضعیف کرد و فعل تنه شود و از این بود  
ما نقصان بدید و یا ناجین گوگرد که هیچ فعل نتواند بجای آورد  
تا بفعل وی بدکورد و اخلاط نیز از مزاج خویش بکورد  
و بکمیت یا از آن مقدار که باید بزیادت یا نقصان تا بقوان  
سبب کورد مری بیماریها و علم را چون سؤ المزاج کرم و سؤ المزاج  
سرد یعنی تنه شدن مزاج و احساس کرم و اجناس سرد و صلابت  
جگر و سؤ و ضعیفی وی بیماریها خاص خون برقان و استسقا که نوع  
نوع بوند اما علامت سؤ المزاج کرم جگر تب نیز و تشنگی سخت  
و دام و شهوت طعامها ساقط بودن و زبان درشت و سرخ و  
بس از دور کار سیاه شدن و لیکن سخن گفتن کران بود و تشنگی  
ولاغیر بود و آب را نکین علاج رگ با سلیق کشا و شکم نرم  
کند بجهت نرم بعد از آن کشاکش خورد و وقت سحر سکنجین خورد  
بدین بکس یک رطل خلخلی و یک رطل اب و سه رطل شکو  
بخوشاند تا قوام گیرد و از پنج کس و یک کس اندر سر کاغذ غار کند  
سده را بکشد و نکین ۶ رت کند و اگر بجای آب ماء الورد کند



حرارت جگر و معد را قوی تکین کند کشکاب با این سککین  
خورد یا کشکاب با آب عنبر المغلیت یا آب کنی یا با آب تخم خرفه  
خورد و سککین و خیار خنبر و آب کنی را خاصیت است اینجا و  
همه بیماریها، جگر را طریقی استعمال آب بقول بسککین  
ازین ترها هر کدام باشد و بگوید و فشار دوا بوی را بگیرد و  
بجوشاند و کفکش بردارد و بماند تا صافی شود و پس بگیرد ازین آب  
صافی بیت درم با سککین مذکور بیا میرد و بخورد قرض دیگر  
نافع و قوی جگر است و حرارت را دفع کند بکین و عصا که ازک  
خشک کرده درم و اگر عصاره بنما بر زرک را باک کند و گوشت وی را  
بجای عصاره درم استعمال کند کل سرخ و طباشیر از هر یکی پنج درم تخم  
کنی و تخم کوک و تخم کدو مقشر و تخم خیار مقشر و تخم خرفه از هر یکی  
سه درم تخم بادیان بیک درم با کلاب قرض کنند شربت بی از یک درم تا دو درم  
با سککین مذکور بخورد یا با آب کنی یا با آب خرفه صندل  
صندلین نافهست بیک صندل سرخ و سپید و کل سرخ و فوفل و شایف  
ما میثا و کافور همه را نرم بگوید و با آب عنبر المغلیت و اندکی سرکا  
بیا میرد و بسرد و ضماد کند عسل را و همه ترش باید همچون  
آتش زرک و آتش غوره و آتش سماق و آتش نیشو خرما دهند و ازین  
اشها هر یک بکند و اسفناخ باشد صواب بود با گوشت مرغ  
دشتی بزند و شربت آب خشک بخورد و از شراب خوردن  
برهیز.

برهیز کند که سخت زیان دارد فصل دوم در علاج سوا مزاج سرد  
علامت وی سبیدی لب و بان درشت و شکنجی کم و خنبر رنگ  
با سبزی یا با سیاهی و بول سبید و غلیظ بود و اشتها، طعام زود  
بدید آید ولیکن دشوار کد دارد و نبض سست بود و ایم شکم برود و الخ  
آید سبید آید و با بقبقه بود و تن بسودن سرد باشد اول شربت  
طعام بود و قتی که برودت غالب شود شربت طعام اندک بود و هم نکوارد  
علاج وقت خفتن اقراص افشیتین خود صفت وی  
انیسون و تخم بادیان و بادام تلخ مقشر و افشیتین از هر یکی یک جزو همه را  
نرم بگوید و بویزد و با آب عجن کند و قرضها سازد یک درم یا یک  
مثقال در سایه خشک کند شربت یک قرض با سککین غسل بخورد و اقراص  
الریوند با سککین غسلی هم نافهست و جگر کوک خشک کرده و کوفته  
و دو آنک سرکه و دانه ریوند با پنج درم کل شکر سرشته سودمند باشد خاصه  
اگر هر سه بامداد بدهند و در شش دیگر جگر کوک خشک کرده بیک درم  
با اندکی ریوند بخورند بیماری جگر کوم را و سرد را فایز کند و اگر  
بیماری از کومی بود با آب کنی یا سککین با آب سرد بخورد و اگر از سردی  
بود شراب شیرین بخورد و هر شبی بوقت خفتن اثنا ناسیا بزرک یا دانه  
المکد یا دانه الکرم بخورد سود دارد صفت اقراص ریوند ریوند  
هشت درم فوه لک مسخول از هر یکی چهار درم تخم کرفس و غافق و انیسون  
از هر یکی سه درم نرم بگوید و بویزد و با سککین عجن کند و قرضها سازد







سکنکین عسلی کری ترس و کل حال دیکر بخوراند آب کسبی  
باخیر شنبه باید که این آبها یکجای بود و سکنکین نفع این آبها  
بود و حمل این نفع سیر بود تا شش سیر ثابت بل قن  
میگوید نیکو نیست آب میوهها قاضی دادن مثل انار سیب وانی  
از هر اند هر چند قاضی است سرها و عروق را تنگ می کند از عروق  
زرد می ریزد و منع می کند از بیرون آمدن و اما س زیادت می شود و  
خاصه که اما س در متعجب بود و اک در حدیه جگر بود نیکو نباشد  
قرص انبر باریس در اینجی سخت با فست صفت وی گوشت زرد  
درم کل منخ طباشیر از هر یکی نیم درم مختم خیار مختم کدو  
نخم خرفه و نخ کشی از هر یکی سه درم تخم بادیان دو درم شربت  
دو مثقال با سکنکین ساده و اک سلفه بود درین قرص  
زیادت کنند رب سوس و کثیر او هیچ چیز قاضی نباشد بول  
و باخر که اول قبض کند و صغرا گردد و اندر جگر بعضی جگر اکوم  
گردد و باز باخر اما س را سخت کند و هیچ دارو نیز نشاید که  
بول حل است بینفرایند و باز باخر تحلیل کند و اندر ما و السعیر  
منفعتها هست از هر اندک لدغ جلا می کند و سد نمی آرد بل  
که تفتیح میکند و بر همین باید کرد از گوشت ماهی و هر چه  
و لاخه و هر چه از گوشت کوسنداید و از شکم کوسند بیرون  
آید اینجی نشاید بدین علت که اما س را سخت کند و اک  
حقنه

حقنه کند بول ما و الحسل و قوره و قطریون باریک و باقر ترسد  
و خواهد اما س سخت نشود انگاه سیغراید بدین حقنه داروها  
قوی چون زوفا و تخم خنظل و قطریون باریک  
باب بلیستیم  
در علاج اما س سرد که در جگر بود کلکین دهند که باآبی که عود  
و مصطکی در وی جوشید باشند انگاه قرص صفتین بکار دارد  
با سکنکین یا قرص لک یا سکنکین و چون اما س باشد اما الاصول  
بدهند با داء الکرم یک مثقال و مثقال روغن بادام تلخ صناد  
کدازنده بگیرد و طر شقوق نرم بگوید با سرکا و روغن سوسن  
بیا میزد و گرم کرده بر خندا اما س جگر را ببرد نوع سرد  
از اما س سخت بر جگر این نوع با استسقامی کشد بدار الکک علاج  
علاج کنند و ما و الحبن با سکنکین انگاه اقراص مقل دهند  
و انا ناسیا و سحر نیب و هر علاج که اندر سوا المزاج سرد یاد کردیم  
اینجا صواب آید و اک اما س سخت باشد و سودای طبع  
زوفا دهند صفت وی بگیرد حلیه درم نیم کتان  
هفت درم صیغه تر موم سفید از هر یکی نیم درم سه مرغ و بیربط  
از هر یکی هفت درم روغن نار دین بسیت درم و ازین ها موم  
روغن سازند صفت اد دیگر بگیرد سرکین کا و سرکا  
جوشانند و استعمال جگر کرک را خاصیت تمامست اندر همه بیماریها



چکر که از حرارت بود یکدرم باب کسنی بدهند با سکنجین یا باب  
سود و اکبر از برودت بود با شراب بدهند علاج چکر همین  
است که چکر را سود دارد باب سخت و چکر  
در علاج بیمارها پیرز و این سه فصل است این علت یا با حرارت بود  
و یا با برودت و یا با باد فصل اول در علاج چکر از حرارت  
بود علامت وی انقطاع نفس و تشنگی غالب و حرارت اندر جان  
جبهه باشد و فاروره رنگین علاج اول که با سلیق زینبند  
از دست جیب و یارک ایسم و آب کسنی و آب بادیان بهم آمیخته دهند با یک  
و آب عسل و نعبل و آب کرفس از هر یکی سخت درم بهم آمیخته دهند یا با ج  
و غار یقون از هر یکی یک مشتغال حب کنند و بدهند و درم غار یقون  
با سخت درم سکنجین سخت معقد است آب برک کدو و آب برک بید و آب  
برک بن که بتازی غریب گویند از هر کدام که خاطر باشد ده درم  
صافی کرده سکنجین بدهند و برک بید و برک بن در سایه خشک کرده  
مقدار یکدرم کوفته هر با مدام باد و درم شکر سفوف کنند در دو مال  
زایک کنند ضماد یکدرم الخیر و اکلیل الملک با سرکه بیز و ضماد  
کنند سهوس را با سرکه بجوشانند و ضماد کنند یا برک کز را بگویند  
و با سرکه عجن کنند و ضماد کنند فصل دوم  
در علاج درد پسر که با مری بود علامت وی تشنگی نباشد و  
دیلم رنگین نبود و کرانی بیشتر باشد علاج یکدرم افیون  
کوفته

کوفته سخت درم ناده درم سکنجین بخورد و اگر در سبز باشد سه مال کند  
و پسر خرد سازد این قرص سخت معقد است یکدرم پیرز و چهار  
درم بلیل سده و اسق از هر یکی دو درم با سکنجین اهل درون  
میگویند که آنکس که این قرص را توکیب کرده است سه روز خوی را  
خورانیده است بعد از آن کشته است سبز خوی را نیافه است  
ابوعلی سینا میگوید از اها که با تجربه کرده بر سیاوشان و تخم بختک  
و در فاء خشک از هر یکی برابر شربت سخت درم با سکنجین اقل صرا کلب  
سخت نافخت یکدرم سخت که جبهه لقمه از هر یکی ده درم زراوند کرد  
برک سداب و حرف و شین و فرخ از هر یکی سه درم اسق چهار درم  
اسقو لوفندریون هفت درم اسق را با سرکه حل کنند و باقی بگویند  
و باوی عجن کنند و قرصها سازد و شربت یکدرم تا دو درم با سکنجین  
عسل با ما الاصول صواب است که استعمال کنند این داروها آب  
نخوردن اما مسکانت و اگر خورد اندکی خورد از بهر آنکه اگر آب خورد  
قوت دارد و سوی چکر کشد و اگر نخورد قوت دارد و محظوظ باشد  
فصل سیم در علاج درد پسر که با باد بود علامت  
وی سخت بود و بلند و با آروغ بود و وقتی که مانند قراقر کند  
علاج وی ضماد کند صفت وی یکدرم سهوس و سبت  
با سرکه بیز و ضماد کنند نایت بن قه میگوید که خاصیت سهوس  
انست که سبز زای گذارد زود تکمیل یکدرم سهوس و سبت



و سداب و بوسبخت بکبر حبله را ببر کاجو نشانند و ندر ادره را در وی گرم  
کنند و بر سبز زهند با در اند و درست کنند ابوالحسن کم  
و مشقی در کتاب الجاح آورده است که این دارو سبز را پاک کند  
و از داروها سبز را این میندست صفت وی بکینند بکبر  
و نرم بگویند و با سر کاتین سخن کنند و بنادق سازند و هر روز یکی  
بخورند اخلاط غلیظه الطیف کنند و پاک کند و شکم نرم گرداند و آن  
سفوف محبت بکیرد حرفی درم در سر کافور کند یکبار روز و بعد  
از آن خشک کند و بگویند و این یک حرف خمر کند و آن پند و حشک کند  
بعد از آن نرم بگویند و این یک حرف و بکینند و از این بوسبخت بکبر و تخم  
بنج کشند و کز ما ز و از هر یکی نیم جزو شربت سه درم با سنگله  
خورد نافع باشد عسل اگر گوشت بزره پاک بکیند بسیار بکیرد کاجنه  
خورند و اگر آب نباشد با شیر یا شیر یا ماء الحین خورند و بکبر بکیرد  
نخه خورند و بکبر بکیرد و نیکید کردن نافعست  
باب بیست و پنجم  
در علاج انواع یرقان گرم و سه فصل است فصل اول در  
یرقان گرم بقران غیر همتن بود و چشم یازرد بود یا سیاه و سیب  
زرد در اکثر از جگر بود و از زهره بود و سیب سیاه از سبز بود  
است یرقان زرد یا از کثرت تولد صفر بود یا امتناع صفر  
بود و آن عضو که صفر است جگر و فی که جگر است گرم شود  
صرا

صفر آبیش می شود و آنکه مولد صفر است بطبع آن همتن است  
و فی که همتن گرم شود با فراط آن خون که در شکست می گذارد  
سوی زرده است اسباب غریبه مثل کزیدن جانوران بکبر  
زهرناک همچون مار و زنبور و جوارحه است انکه از حرارت بکبر  
حادث می شود علامت وی آنست که دکن فروم و در کین  
سبیدی چشم دایم زرد باشد اما انکه از حرارت همتن حادث  
می شود علامت وی یا سودن گرم و خارش و تشنگی بسیار بود  
و شهوت طعام اندکی و رنگ زبان سبید و طبیعت سخت است اما  
انکه زسدن می شود علامت وی رنگ روی سبید می شود  
دایم و کرانی باشد زیر هلموی راست و در تن خارش بود بقراط  
گوید کسی را که یرقان باشد و در جگر سختی بود تباه بود و هیچ  
چین تباه در بیماری یرقان نیست از ترک علاج از هر آنکه  
صاحب یرقان ناگاه بمیرد علامت وی استقران کند  
بفضد و اسهال اما فضد از با سلیق یا از اسهال اگر فضد کند  
هجامت زیر بملوها باز نگاه کن اگر خون سیاه بود رها  
کن تا بیرون آید و اگر سرخ بود رها نکند است اسهال  
مبطبوخ هلیله زرد کند صفت وی بکیرد هلیله  
زرد پازده درم خرماء هندی پاک کرده از دانه و لطف سی  
درم الموی سیاه سی عدد عناب پستنان از هر یکی گف



کثیر خشک و برک کل از هر یکی یک کف تخم کنی تخم کشوت  
 از هر یکی سه درم جمله را بپزند و صافی کنند و درم اب ازین  
 بگیرند و بیت درم سنگلین برهند و دانی سقمونیا ابطائی  
 اگر با این بیامی بت نباشد ماء الحین دهند با این سفوف  
 صفت وی بگیرد هلیلک زرد ده درم صبر نیم درم سقمونیا  
 منقوش دانی شربت سه درم و اگر حرارت باشد فلوس  
 خیار شنبه را در اب کشین حل کنند و بدهند و اگر نباشد  
 خیار شنبه را در اب کوب یا در اب کوفش یا در اب بادیان حل  
 کنند و بدهند اما اب کرم بهتر است یا فشاره وی یا مطبوخ  
 وی از هر اندک سه را و درم را کشاید است و محلل است بعد از آن  
 که حرارت استعمال کنند و از حد است که در بنی خاست بگیرد  
 یک درم سیلخه با شراب کبابه بدهند عبدالمسیح الحکم دمشقی  
 در کتاب الجامع در علاج یرقان آورده است صاحب یرقان دوزخه  
 خایه مرغ را بگیرد اندر سکه و سرکه و زغار کند از اول شب تا روز  
 صاحب یرقان را خوراقتد نیک مفید است فصل دوم  
 در علاج یرقان که بسبب سله جگر بود علامت وی در اب پیشین  
 یاد کردیم علاج سله جگر است که سنگلین که اینسون و تخم  
 کرفس و اسارون ساخته باشند نافع با بود سه روز خوراند ای که در  
 وی جوشاینده باشند پرسیاوشان و افسنجن و اب کرفس و اب  
 سرمق

سرمق که شوره ملکی گویند از هر یکی ده درم باد و درم غار بقون  
 داولی دیگر بگیرند ترب را و بکوبند و بفشارند و بیت  
 درم ازین عصاره شراب تنک ده درم اب که در وی روست خویند  
 باشند ده درم ناشتا بخورد و قی کردن نیک مفید بود بگیرد  
 تخم سرمق سه درم و بکوبند و با سنگلین میامیند و نیم گرم بخورد  
 و سرکه کبر سله جگر و سپرز بکشد بگیرد کبر نازک یکن  
 و بشویند و یکشنبه دوز با قناب هندی و پس از آن از قندح آبکینه  
 کنند و چهار من سرکه خام بزوی ریزند و با قناب هندی و بعد از  
 سه ماه استعمال کنند و از شکم پری خذ کنند فصل سوم  
 در علاج یرقان سیاه اسباب و علامت وی بسیار است و اگر بیان  
 کنیم دراز شود اما علاج رک با سیلخه یا اسلیم زنند از دست  
 جب و استفراغ ماء الحین کنند و تدبیر کشادن سله استفراغ  
 شود یا بیت و ششم  
 در علاج اسهتقا و این چهار فصل است فصل اول در علاج سله  
 احال که سله القنیفه میگویند و این سله الحال بدید آید پیش از اسهتقا  
 خناتک کابوس پیش صبح که اگر از زنیاید صبح گردد و این سله الحال  
 را نیز از زنیاید با اسهتقا باز گردد علامت این بیماریها  
 کسی را که مزاج جگر سرد گردد بسبب غداها سرد یا از اب سرد  
 که نباشتا بسیار خورده باشد یا از وی خون بسیار رفته



بود از جهت ضد یا از جهت ناسور یا از جهت حیض و ریزش روی  
سبب شود یا زردی و بی رونق و هضم فاسد شود و بول  
و عرق کمتر شود و ضیق النفس بدید اید و ساق ضعیف گردد  
علاج وی نفیج الصبر بود اگر با سوزند اورد و یارده فیقر و اگر  
قوی تر باشد ترکیب کنند در یارده شیخ حنظل و غار بقون و  
سفاخ اگر با سوز دارد در یارده بجاء صبر حوض کند و آن دیگر  
داروها همچنان بود و آب کمتر خورد و گرمای زود و گرمای که آب  
نشورد و اگر گرمای که آب بیش بود زیان کند و آب گرم خوردگاه  
بجاء آب سرد و شراب خورد با آب آیتخه و کلکین و مصطکی  
و عود خام خورد و کوارش سفر جلی یا مسهل خورد و کوارش خفت  
لحدید از همه بهتر بود خاصه سبب بسیاری خون بد بود  
یا ناسور بود علاج اطعامی باید بامزه و قوی واجب است  
که از طعام امیزند آنرا اندک مثل سبندان و کندنا و سیر  
وض ل دوم در انواع استسقا چون کسی آب بسیار خورد  
و از آب تشکید و از بسیاری خوردن وی پاهو ساقها بیاماسد  
سبب آن یا ضعف محل بود یا ضعف جگر یا ضعف عین  
ماغذرا نتواند کز لایند و بگوهر کیلوس آورد کوه غدارا و تن  
از اجزمتا ماسند کورد همچون مرده و انواع استسقا  
است زرقی و طلی و خمی زرقی ماده وی آن آب ناک  
باشد

ناک باشد که منصب می شود اندر کاواکی شکم علامت آن  
بود که شکم پیواب گردد چون خیک و چون مشک و چون مسمار از پهلوی  
پهلوی گردد دیگر گردد با یکبار شود از بهلوی خویش و کردن و پاهو  
وی باریک شود وقتی که شکم بیمار را بجائی آواز آب آید و گرائی در شکم  
باشد و سید اسمعیل رحمه الله در کتاب تحفه السعدی در باب استسقا  
زرقی آورده است که اسهال با استسقا مهمل است وقتی که متع  
را تب باشد اسهال زیان کند علاج عرض عام در علاج  
وی خشک کردن است و بیرون کردن ماسه و آب خوردن ترک باید  
کرد و تشنگی و کوسنگی بهترین علاج و نیست و در افتاب نشستن که مباد بود  
و در یک گرم اندر آمدن نافه است اقراض زرق در ابتدا نافه است  
صفت وی بگوید زرق باک کرده نه درم لک مشغول ریوند چینی  
غافق انیسون مصطکی از هر یکی سه درم قرصها سازد شربت دوم  
باطمخ تخمها اقراض الشبیر مر متفعتش نیک عجیب است بکین  
شیرم و هلیل زرد از هر یکی برابر قرصها سازد شربت از لکی  
تا یک درم با سککین بخورد در هر چهار روز یکبار و اگر این  
قرصها با میخی تجمیع کنند و جها سازند هم رواست حب  
شیرم نسخه ثابت بن قره گویند بکین دو ست به شیرم  
یک جوی بادام مغز سبک کرده سحر و ماسند سحر و بکیند  
و برشند و جب بندند شربت از یک درم تا دو درم حب



غار یقون هم نافست بیکر د غاریقون عصا ر غافست  
ریوند چینی از هر یکی دو درم شکر طبرزد ده درم حب کند هر  
باد میداد بیکرم بدهند اگر اسهال بسیار کرد باز بیکر د ضما  
نافع بیکر د کل ارمنی آرد جو آرد کا و رس سر کین کا و سر کین بر  
خاکستر جوب زر بر کا سرشته ضما د کند صفت  
سر کین بر را با میغ ک نجمة نار سیدل بیایند و ضما د کند صفت  
دارو مدتر یعنی دارو کمین را بن بیکر مصطکی سه درم شکر  
درم بلبل رنجیل سعد از هر یکی درم شکر شکر همه داروها شربت  
دو درم واصلی است که داروی مدتر را بنیک بسیارند تا ز  
رسد بیکر عید انان بریان کرده و خیز نیک خواسته و  
خیز تخم کرفس تخم بادیان و ناخواه پیوسته هر روز مقدار  
ده سیر ازین نان را تبه او کنند و اگر گوشت و اگر از گوشت  
صبر نکند گوشت تذور و گوشت بیکر گوشت کبچک  
بریان کرده یا اندر خود آب نجته و اگر از آب صبر نتواند کرد  
بضرورت آب دهند با اندکی شراب بیامینند یا با نان خجانه  
کند فضل در علاج استسقا و طبلی معراط گوید  
استسقا را استسقا یا بس میگویند و نزدیک خلیشوع  
تبارین استسقا طبلی است علامت وی ناف  
بیرون آید و شکم سبک بود همچنانکه در زنی کرانی بود اینجا  
و هر

و هر وقتی که وی را بدست بر نشاند او از طبلی و خیک آید و در شکم  
وی آب و باد جمع شود آب کمر بود و باد بیشتر و باد لا آید بود  
علاج او مهل نرم دهند و مد بر بدهند و مهل بر بدهند  
و لجلاب ریاچ و مستحبات استعمال کنند و شکم وی را بسیار  
بمانند و بتکید شکم را نرم دارند بسوس کرم و نمک و از زق کرم  
و مانند این و بیوسته و رو باه پوشند و کند و زیره بیوسته می خایند  
عند اخود آب بود و بر همین کنند در همه انواع استسقا خاصه  
در نوع طبلی و حب ریوند نافست صفت وی بیکر د ریوند  
چینی و عصا ر غافست و تخم کاسنی از هر یکی سه درم غار یقون  
نیم درم مازویون چهار درم چهار بند شربت دو درم در هر  
هفته یکبار بدهند فضل چهارم در علاج استسقا  
لحمی علامت وی است که روی بچم کند و همه تن و بام جنم  
و دست و پای اما سید بود و تن مانند تن مرده بود و اگر  
انگشت فرو فشارند در همه جای آن تن مغاک شود و نزدیکی  
بن ماسویه تباه ترین استسقا لحمی است علاج وی فی  
کودن و ریاضت معتدل کردن و دماغ را بغرغره و معد را  
بایا راج فیهرا پاک کردن و اندراب دریا و آب کو کرد نشان دادن و  
انجا که آب دریا نباشد حب ریوند که در علاج طبلی موصوف  
بیکر نافست و اقتصا راص شهرم که در علاج زنی موصوف



در اینجا نیک موافق و مفید است ثابت قره کو بد که سه  
 اهل کوفه و سحر کرده در این که در وی اهل خفته باشند  
 یک اوقیه بخورد باد و درم ناخواه با یک اوقیه ابی که در وی  
 ناخواه بخفته باشند باد و درم تخم کرفس کخته باشند بطریق  
 سفوف بخورند را استسقا لجمی نافعت و در کامل الصفاء  
 آورده است که گوشت خارشبت را خشک کنند و نرم بگویند  
 و از وی بکنند و درم یاسه درم با شراب بکنند بخورد نافع باشد  
 استسقا لجمی را و اگر درین بیماری تب باشد روایت  
 بداد و اسهال کردن و فصد کردن باب هفتم  
 در بیماریها کرده و مثانه و این نه فصل است فصل اول  
 در اماس کرم در کرده علامت وی تب لازم بود مانند  
 اول در دست و پای سرد شود و گرانی و درد در کرده می یابد  
 گاه درد میخیزد و گاه ساکن می شود اگر اماس در جرم کرده بود  
 ساکن تر بود و اگر در گوشت عشاء کرده بود درد سخت بود  
 بالا راست نتواند کردن و اگر درد دسوی مثانه کشد اماس را  
 کرده واجب بود و شواری بر کشتن از بهلو بدین بهلو و بر کشتن  
 بهلو بتواند حقیقت علاج رک با سلیق زنند اگر ممکن بود  
 و ماء السجین بخورد باد و درم روغن بادام نیزین و برهبر کند  
 از آب خورد و اگر صبر نتواند سزید سزید اندکی خورد  
 محمد بن زکریا میگوید شاخه های رز را باب بخوشانند  
 و براب وی اندکی نمک فاشند و هفت روز ازین آب بخورد  
 مهر علی

مهر علی که در کرده بود فایده کند این صندل و هم فایده کند  
 بکیرد ارد حلیه یا ماء العسل نیز و ضماد کند ضماد  
 دیگر نافعت مرا ماس کرم را که در کرده بود و مثانه و اندیشین بود  
 بکیرد و کل خیری سبید و کل سرخ از هر یکی سه درم صندل  
 سبید و تخم خرفه از هر یکی دو درم ارد جوارد با قلی از هر یکی چهار  
 درم همه را نرم بگویند و بویزد و باب غیب الغلب بیامین د و  
 ضماد کند کتاب اسهال حاجت آید حقنه نرم استعمال کند  
 در وی پنج خطمی و جکندر و تخم کتان و حلیه و تخم خبازی جویند  
 بپزند و سرسرخ بروی افکنند حقنه کند و بهترین مهمل درین  
 بیماری خیار سبز یا الجین است یا انزاب کفی صفت  
 حقنه نرم نافعت مرا ماس کرده را و تب تیز را و احتباس طبیعت را  
 و حرارت میکشد بکیرد بنفشه و تخم خطمی و کشک جو و تخم  
 کتان و حلیه از هر یکی ده درم باد و من اب بخوشانند تا نفع یابند و بالا  
 و ازین ده سیر بکیرد بروی بپزند و روغن بنفشه و روغن کل و سر  
 از هر یکی سه درم و قی حاجت استعمال کند و سر خورد نافعت  
 وقتی که بول علاء سرخ معلوم کنی یا مقدار بول اندک شود انگاه مدر  
 بول خورد مثل بزور و بنادق بزور و این را اسهال شاید بداند که  
 با استسقا میکشد و از علامت نفع یکی آنست که تب کمتر شود  
 قشعر بدن و فصد و بیشتر صفت بنادق البرز



و تخم خیار و تخم خیار بادرنک و تخم خربزه و تخم کدو و تخم خرفه  
و تخم کنی و تخم خطمی و تخم لسان الحمل این همه را بر آب بکزد  
و بکوبد و بویزد و جوشاند چند بخورد و بخورد و شربتی هم درم  
با جلاب یک بار بامداد و یکبار پیش از خواب و بجای  
اب آب خیار خورد یا آب خربزه که وید با طعم هندی خوانند  
عند امزور اسفناخ و ناس مقشر و بجای آب جلاب  
مضاد و در علامات اماس سرد اینز کرده علامت وی  
کرانی بیشتر بود و تشنگی کمتر و علامات بلغم کسلفانی ظاهر شود  
علاج اوئی کند بعد از آن کلنگین خورد و ایما شراب خیر  
خورد صفت وی بکشد الخیر زرد این قدر که باید  
و بروی آب ریزد تا آب از سوی دو انگشت برآید و ببرد تا مخرج  
شود و بماند یک شب و بالاید و آبش را بکشد و نیمه آب غسل کند  
و بقوام آرد و استعمال کند ضماد که نافست را و رام کرده  
و مثانه را از ترکیب نجیب الدین سمرقندی رحمه الله علیه صفت  
وی با بونه و تخم گمان و سبوس بار و عن کچند نیز دو ضماد کند نیم گرم  
بر هفت جای عانه تناری بخی جای را قطن خوانند بر هیز کنند  
و خذ کنند صاحب ورم کرده از جماع البته از هر آنک به بیماری  
رساند که علاج بنید نباشد و هلاک شود حقنه که گذار  
حشک برک کوبند و برک حکند و برک خطمی و سبوس و الخیر زرد  
بر سیاه و شان و تخم خبازی و تخم خربزه و روغن کچند ساخته  
عند

عند اسبوسیات و روغن بادام سمید اسمعیل رحمه الله در تحفه آورده است  
که بر هیز کند در اول علت از هوضات و ملوحات و در آخر علت جیزی  
نیست با فایده تر از سماقی و حصرمی و مانند اینها مضاد سیم  
در علاج خون میزدن و سوزش آب تا خشن و ریشها که در مثانه و  
قضیب بود علامتها خون از کوهه باشد خون با بول آمخته  
نباشد لکن فشرده بود و پاره پاره آید و از غلیظان خالی نباشد و در  
نواحی کرده دردی باشد و گاه بود که درد در مثانه نیست باشد و بر  
راهها فرو آید و گاه در میان دو کتف برآید و اکثر بول خون  
از مثانه بود بیبوسته باشد و خون تنگ باشد و از خیلیدن مثانه  
و سوز خشن و درد خالی نباشد علاج وی اگر میزیدن خوف  
از کوهه بود اول ضد با سلیق کند و از همه چیزها تلخ و شور و تیز ترش  
بر هیز کند و آب انزک اندک خورد تا حاجت اندک افتد و شراب سفید  
و شراب حشمت خور و اکثر میزیدن خون از مثانه بود این  
ضماد بر مثانه بپوشد نافع آید بکسر دارد جو کاک بغدادی  
بریان کرده کلنا رسخ حوض شیاف ما میثا برک سماق خرما  
قصبه را با آب لسان الحمل سحق کند و عجن کند و ضماد کند و اگر  
با بول خون سوزش و عارت نباشد این قصر را استعمال کند  
بکسر قطر اسالیون و تخم کرفس و انیسون و فو و وراسن و تخم  
خیار و تخم خیار بادرنک و تخم خرفه و تخم خربزه و تخم کدو و شیرین همرا



نرم بگوید و بماء الحسل معجون کند و قرصها سازد شربت بکند و با  
 آب غسل ساده دهند اما اگر حرارت بود با ماء السخیر  
 دهند این فراسیون می گوید هم چیز فاضله نیست در علاج  
 قروح آلات بول از شیر خوردن صفت اقراص است که با  
 فحست بر بول خون را بیکم شلخ کوزن سوخته و کثیرا و شب  
 یمانی و کل از منی شسته و کلزار و تخم خرفه و قرصها شربت دوم  
 بنشیند و بدهند هر روزی با شراب مرقه و قوی که بیشین خوردن  
 علاج کند واجب است که اول شیر خورده چند روز بعد از آن  
 شیر بخورد و در آخر شیر کا و خورد و شراب بنفشه و شیر خورده و کرد  
 ساکن کند در اندک بود و اگر در سخت بود در شیشه انداخته و قضیب  
 یا اندر مشانه باشد حقه کند قضیب را بشیاف سفید  
 صفت شیف سفید از قزاق بادین بدرالدین قلیانی  
 نافع باشد در ریش مشانه را و قضیب را بیکم سفیده و عر زوت  
 کند و صمغ عربی و شاسته و دم الاخوین از یکی یک چیز و  
 شافه سازند و حل کنند با شیر زن یا با آب استعمال کنند  
 صفت شافه سفید یک سفید شسته بخورم  
 عر زوت سه درم کثیرا و شاسته از هر یکی یک درم ایون نیم  
 درم با شیر زن شافه سازند اول بماء الحسل حقه کنند بعد  
 از آن مدی بول بدهند مثل تخم خرفه تخم کدو شیرین بعد از آن

این

این شافه را در شیر زن حل کنند با روغن گل یا با آب حقه کنند  
 اندر مشانه و صاحب مشانه را از حرکت باز دارند خاصه از جماع  
 و عسل اسفند یا با جوهره خفته یا رنگ یا غوره یا با جوهر  
 نخته و بدل آب شراب رواج یا شراب غوره یا شراب مورچه دانه  
 بکار دارند و قوی بول از خون پاک شود اما شافه قزاقی محمد  
 زکریا میگوید اندر علاج حرقه بول سستی نشاید و اگر  
 در از ترکش علاج وی را سهل دارند بمرح و مشانه البیاض رساند  
 و این دارو نیک میفید است بکینند مغز تخم خرفه سی درم و  
 مغز تخم خیار مغز تخم کدو شیرین و تخم خرفه و صمغ عربی سفید را هر  
 یکی دو درم شاسته و کثیرا و رب سوس از هر یکی سه درم تخم کدو  
 سفید دو درم سکر مثل همه داروها بامداد سه درم شبانه سه درم باده درم  
 شراب بنفشه یا بجلاب بطریق سفوفی بخورد صفت قرص کربا  
 نافع بود در خون و ریم آمدن را با کین و مریش زرد کاهارا و بر آمدن  
 خون را بر سر فدا بر سر فدا بکین کربا صمغ بادام از هر یکی بخورم  
 کلان عصاره الخیة التیس بالخیة التیس و صمغ عربی و کل از منی  
 از هر یکی یک درم کند و تخم کوفش و ایون و خون سیاوشان و طباشیر  
 از هر یکی دو درم همه را بگوید و بویزد و قوص بندد شربتی دو درم با  
 رب آبی بدهند تا بخورد و اگر بول خون را باز دارد  
 بکینند کربا و کینل و شاسته و صمغ عربی و مغز تخم کدو شیرین



و مخزن تخ خیار از هر یکی سه درم کلثا را قایم از هر یکی یکم درم  
بالعاب اسبغول یا باب لسان الحبل برشند و اقراص کنند  
با عصاره خرفه دهند یا باب سماق و ضرب ل چهارم  
که که در مثانه و قضیب کرده بود دنگ در مثانه بود علامت  
وی خارش و سوزش پیوسته بود و بیرون می آید با بولی همچون بومبت  
کبر یا سبوس علامت آنکه در قضیب بود و مجری البول  
خارش و سوزش پیوسته بود و دردمیشود و وقت میزدن علامت  
آنکه کرده بود بیرون می آید همچون لعاب و همچون کل یا مثل گوشت  
بارها و رین و هود و ضمیمه را خارش خوش می آید علاج وی اول  
ضمیمه با سلیق است اگر ممکن بود بر همین در از تلخ و تیز و شور  
و ترش و بخت برین جینی قی کردنست در سه روز یا پنج روز و مهمل  
نشانید و هر روزی حفته کند صفت حفته وی بکین  
با بونه و اکلیل الملک از هر یکی یک کف برک کرنب و جگند از هر  
یکی یک مشت تخم معصر نیم کوفته تخم کتان و جلیه و حک و عناب و  
سفتان و سبوس و کل خیر و کل درختی که از هر یکی یک درم کشک  
جو یک مشت کلان سبوس و کل خیر و کل درختی که فراه اندر کنند  
و این همه را بخوراند تا همچون ماء السیر شود و بالا آیند و از وی  
صد درم بگیرند و بروی ریزند بپیت درم روغن میفاده درم  
شکر و نیم درم نمک استعمال کنند و نخست جین های باید که مثانه را  
بشوید و پاک کنند و چون تخم خیار و خیار با در یک تخم خربزه  
و رب

و رب سوس یا جلاب بخورند یا بکشاب و هم سود دارد که شیرا  
با کشکاب بخورند تا بشوید مثانه را پاک کنند و حفته کند مثانه را با لعاب  
دانه آبی و شیر زمان و روغن کل و از بی آنکه مثانه را پاک کرده باشند و هر  
داروها دهند که خشک کنند آن داروها را کوشید و گوشت بر آورد چون  
کل محترم و کل ارمنی و کثیرا و ناسته و صمغ عربی و کثیرا بخورند  
و بدهند تا بخورند نخل خورد و نیم سود دارد برین صمغ  
عربی و کثیرا بخورند بدهند تا بخورد و است از آن داروها  
که هر یکست که برین علت شاید قرص کا کچ و قرص سدر است و ضل  
در علاج سلس البول آمدن بول باشد بی جز و بی مراد سبوی سرد  
و سردی و تری مزاج بود و سستی مثانه و با وی تشنگی نبود و لاغری بود  
علاج وی قی کردن بود و بجزین صفا که کیرنه بود چون کند و کثیرا  
بریان کرده و بلوط و نیم برین ماند و روغن سداب و روغن فلفل مالیدن  
و نیم سود دارد این دارو صفت بگیرد بلوط با سر کا و غار  
کرده یک شبان روز بریان کرده ده درم هلیله کابل و سبلا و امه باب  
ای بخورند و باز بریان کرده کندی بپایه و هم را بکوبند و بویزد و شربتی  
از وی هر سه روز سه درم بنیاست بخورد یا مانید و این ماسک البول  
بکار دارند سود دارد صفت وی بگیرد کند و تخم محلب  
مقش و سعد و غولچان و قرفه و وج و راسن از هر یکی برابر کوفته و بخته  
برشند شربت بامداد و شبانگاه سه درم و کفته اند که گوشت دوباه



بر بیان کرده سود دارد بحاصیت ضلع ششم در علاج  
دیاسطلس این علتی است که سبب وی از کرم شدت مزاج  
کرده باشد غیر طبیعی علاج وی شنگی و با فراط  
و دایم دهان خشک باشد و بیرون آمدن آب در حال که خورده باشد  
هنوز رکن ناکرد اینک بیرون آید و آمدن بول بی سورش باشد  
و معقود یا بیطس بر بیان عسری الرواب الاواری باشد علاج  
وی ماء الشیم باید خورد و آب دونا و آب غوره و آب تخم خرفه  
با شراب خشی ش و آب دونا و کافور را بنسکین چله است خاصیت  
تام است و هم چنان آب دوغ ترش مرق پیوسته بجای آب خورد  
نافع باشد و اقراص دیاسطلس هم بکار داشتن صفت وی بکیر  
تخم کوک و تخم خرفه انهر یکی مانده درم طبایره درم کشنیز  
درم کل بی درم کلنار و درم کل ارمنی چهار درم کوفه و نیمه شربت درم  
باده درم آب غوره باید خورد و یا نانار ترش و کلار داروی  
که معقود و مجرب است این علت را یکین درم شکر کند و کند را از  
هر یکی یکین درم خلب بکیر درم جفت بلوط و هلیله زرد از هر یکی  
یکین درم خرثوب چهار درم جفت اجدید و درم کوفه و نیمه  
شربت دو درم باده درم غوره و این ضماد بر کرده و  
حالتن دهند بکیر و صندل سجد و صندل سرخ و کل از  
هر یک چهار درم بزر قوطی سه درم کل ارمنی سه درم کلنار چهار  
درم کوفه و نیمه باب کوک یا باب تخم خرفه بیامینند و  
برهند.

و برهند غنجد ادوغ ترش و مزوره ماش مقشر با سفناخ  
و مزوره کشک جو و مزوره نیش و غوره و ماست این دهند  
و سبب ترش و زرد الوترش و خرما هندی و طعشیل از  
عسل با غوره دهند ضلع هفتم در علاج عسر البول  
باز بول را اسر گویند و دشواری را عسر گویند اسباب  
این یارخی بود یا سقط یا ضعف قوت دافع یا باد غلیظ یا  
جیری در مجری بول کوفه شود چون سنگی یا خون فرده  
علاج شش است و روغن کل مالند و بول با قاقا اگر سبب خمی  
یا سقط بود رک با سلیق زنند و در آب زن نیم گرم نشاند  
و روغن کل مالند و بول با قاقا طایر بیرون کنند بیرون و اگر بام از  
یاوری باشد عنب الثعلب و آب خرفه دهند و با حقه و نرم استفراغ  
کنند اگر سنگی اندر مجری بول مانده بود و در وی که مجری بول  
باک کنند بکار دارند صفت وی بکیر درم تخم خرفه  
درم تخم کرفس یکین درم دو قوی یکین درم شکر نیمه داروها شربت  
دو مثقال بیش از طعام بخورد و اگر در فسرده اندر مانده باشد  
بکیر درم شب یمانی اندر سرکا فرغار کند یک شب از روز و بالاید و شکر  
برین سرکا دهند و بتوانم آرد و هر بامداد میدهد و داروها  
که سنگ ضحانه را سود دارد بکار دارد و اگر سبب باد غلیظ  
بود بکار دارد ماء الاصول بار غنجد بید الجین یا روغن بادام



تلخ و در احلیل روغن سداب بچکانند که در وی خرمیان با مسک  
حل کرده باشند و اگر سبب ضعیفی مثانه باشد در  
اب کوکرنشانند و بوره ارمنی در اب حل کنند و با حلیل فرو  
جکانند و زهره کا و زهره بنر و نمک اب تلخ در جکانند  
سود دارد و شش که در حبابه مردم تولد کند با حلیل از رگها  
تا بول بکشاید و بعضی از حکمای کوبند سرکین کبوتر را با موم  
حل کنند و در احلیل فرو ریزند بول کشاده شود و تجربه کرده اند  
که کبوتر بچه را کفایت بوی دهند بسمک کنند و خون و پرا برعانه  
بیمار جکانند و بمالند و آن کبوتر بچه را کفایت بوی دهند  
شفا باید در وی که منفعت کند عسل بول را بیکدیگر تخم  
ترب یکدیگر را نخواه و تخم کرفس و بنفشه از هر یکی نیم درم و ار  
شکر طبرزد مثل هم دار و هانرم بگویند و بوزند و این ملک شربت است  
یا بکیرد بکیرد مثانه بکشد خشت کرده و نرم بگویند  
و از وی سه درم با شتراب ریجانی بدهند ابو الحسن دمشقی  
می گویند که این دارو در بول کند و بول گرفته را کشاید  
بکیرد سرکین موش دو درم با ابی که در وی شربت جوشانیده  
باشند مقدار و جرعه بدهند که فایده مند باشد و فصل  
هشتم در علاج تقطیر البول و این دو نوع بود با سوختن و  
بی سوختن اما آنکه بی سوختن بود سبب مزاج فاسد است  
فاد مزاج

بارد باشد علامت وی آنکه از تیزی بول بود با سوختن  
باشد علامت آنکه از ضداد مزاج سرد بود بیرون آمدن بول  
آنکه آنکه بی مزاج بی سوختن علاج آنکه با سوختن بود  
ماسک البول سرد بود صفت بلوط مقشر بنجاء درم کند  
سی درم کل ارمنی و هلیله سیاه از هر یکی ده درم کثیر خشک سرکه و غار  
کرده یک شبانه روز و باز خشک کرده و بریان کرده ده درم این همه را آب بپزیند  
و بیامیزند شربت سی درم در بامداد و سه درم در شب نگاه سفوف  
باب سرد خورد یا با اب تخم خرفه خورد یا بکامه اسبغول غذا  
سماق دارد یا با دام مغر بخته و قتی با سوختن بود وی حرارت  
ماسک البول گرم باشد باید داد صفت وی بکیرد کند رو  
بلوط از هر یکی بنجاء درم حب المخلط و سعد و خولجان و قرفه و بنجاء  
فرخ و راسن خشک از هر یکی نیم درم این همه را بگوید و سفوف  
کند شربت سه درم بامداد و شب نگاه سه درم و کتاب الحاکم  
کند رو بلوط از هر یکی صد درم و صاحب فحینه در کتاب تحفه  
السعدیه آورده است که از هر یکی جزوی برابر غذا  
قلبه خشک ارد و از غذا سرد حذر کند و پیوسته با بپزیند خشک و مویز  
منقا با بادام مغر و بسته هر دو بریان کرده خورد و بر همین  
کند از طعامها سرد و تر و بادا نینر سپز بپزد و اها و از ماهی  
و میوه ها و شیرها و از چهار نوع غذا حذر کند و قتی که بی سوختن



بود شور و تیز و ترش و قلیح خاصه از با تنکان و آنچه بوی ماند  
فصل پنجم در علاج سنگ کوده و مثانه اسباب سنگ  
کوده و مثانه بسیار است اما علامت وی که سنگ آنز کرده  
بود دردی بود در کوده گاه و هیکاه و یکیز که بیرون آید بدشواری  
بیرون آنک اندک و آنچه بیرون آید سیاه رنگ بود و انزروی چون  
ایک سرخ بود یا زرد و اما سنگی که آنز کرده بود علامت  
وی بود که بول سفید بود و تنک و بدشواری بیرون آید با درد و  
انزروی چیزی بود مانند یک سینه یا خاک تر رنگ و قضیب این  
کس پیوسته بای بود خاصه بوقت یکیز کردن و نیز متعدی بیرون  
آید بوقت یکیز کردن چون این سنگ بر مثانه آید بول بگیرد و  
بیمار را قضیبش میخارد و با قضیب بازی میکند علاج  
این همچو در زیر آید سنگ مثانه نیک عجیب است وقتی که مداومت  
کنند حد بن کر یا میکوید بسیار با این سنگ مثانه ریز  
شد و بیرون آمد صفت وی بگیرد جب بلبلان و تخم ترب  
و قو و قطنه سالیون و پوست بکیر و پوست بکیر و پوست بکیر و پوست بکیر  
مغز تلخ و حب الخار و ادخ و سعد و سبیل و سلج و سقور دیون  
و حب مل و جنطیانا و زرد لوند کرد و اسارون و قود طنا و مس  
و اشق و سکنج این همه صحنه را در شراب تنک حل کند یا در ماء  
المسل و اروها و دیگر را با روغن بلبلان جرب کند بشو و با صمغ  
محلل

محلل همچون بکند و جها بندد و شربت هر روز دو درم بنیمد  
ز کربیا و بنیمد یک شربت از نیم درم تا یک درم با آب تخم کوفش  
و بادیان و پرسیاوشان و اگر با این دارو دایکی خاک تر گردد م  
نیمند نیکر مفید باشد صفت وی بگیرد عتارب را و در  
دیگر نو آنز کنند و در تنور گرم آنز زیر شست بپزند و مانند تا  
تا شش ساعت در گذرد و بیرون آرد و سخی کند و تنور نیک گرم  
نمی باید تا عتارب آنکست سیاه نشود و همان قدر باید که سخی کرده  
شود و روغن کرشم نیکر مفید است و قوی است در زیر آید  
سنگ مثانه و حکایتان در احلیل و مالدن در مثانه صفت  
روغن کرشم بگیرد را و اند کرد و جنطیانا و سعد و پوست  
بکیر از هر یکی ده درم نیم کوفته کند و بروی ریزد نیم  
روغن بادام تلخ و بنیمد در آفتاب یکفته بعد از آن پانزده و نعل  
او بفشارند و روغن را بگیرند و ده کرشم زن را بگیرند و همان  
ساعت که کوفته باشند در روغن بکشد و سرشسته استوار کنند  
و از بن همه قوی تر خون تکیه است که بزبان عرب تیس می گویند  
بهمه بی وقت کوفش خوشش که و قلیست که آنکود رنگ کوفش  
اغاز کند و این شکه چهار ساله می باید بکیرند و یک نو و در  
وی آب جوش نند تا شوری دیگر بیرون آید تنک را بکشد  
و خون اول و آخر بماند تا برود و خون میانه را در دیگر بگیرند



و بمانند نافه شود و ریزه ریزه برند و قوصها سازند و در  
جای مشک و یادر خرقه پاک بپزند و ز بروی جینی نیک شست  
بر پوشند تا گردد و خاک را نگاه دارد و در افتاب بپزند تا  
سخت خشک شود بعد از آن نرم بگویند و وقت حاجت استعمال  
کنند و مقدار شربت یک ملحه است از مجموع و انکبین چهار مثقال  
است و از دارو یک مثقال است اندر شراب شرین یا در آب سرخس  
این سه ایون می گویند خون تکه نافه است مرد در کرده را و سنگ  
کرده را و مثانه را مثل وی نیست اندر زین ایندن اگر سنگ از آن که رین  
کنند با بول بیرون بکشد آرد و دیگر شدن مایع باشد و در کرده را  
ساکن کند از سنگ بود یا از ورم و این را بیدانه نام می بیند بسبب غایت  
منفعت و هم این سه ایون می گویند در کتاب آورده است  
از علاج ریز ایندن سنگ کرده و مثانه بکشد بوسه از منی  
بخ درم بگویند و بویزند و با غسل سرشند و در عصاره خوب بپخت  
درم حل کنند در هر سه روز یکبار بخورد نافع آید از احتیاجت کندی  
ترب را بکشد بر بی برک و فشارند هر روز ده درم بخورد سنگ را زین  
کند بجا صفت نیک عجیب است و غدا دهند که روز  
کوار چون خود آب از خود سیاه بخت بر و عن کوز یا روغن زیت  
یا روغن کنجد سفید کرده و از گوشه ها گوشه شست مرغ دشتی و کوهی  
دهند و از میوه ها مغز خیار و خیار باد زک و خربزه و انکور و انجیر  
ماکن و انجیر

یا ماء الحسل و مشک با صراحت یک اسفند و انجیر خشک و از شرابها  
انکه تنک بود و سفید و روشن با ماء الحسل دهند با شراب سفید  
این بخت و این بیماری را علاجها بسیار است همه را بیاوریم نسخه از حد  
اختصار بیرون رود و این سنگ چند نوع بود یک سست  
بود بداری و فرایند و یک کوب بود بداری و بیاورد مقدار یک  
علاج باید کردن و اگر برین داروها شفا نیابد شست باید کرد  
و سنگ بیرون آرند با بسیار و هشتم  
در علاج بیماریها که بمردان حاصل است نه فصل است فصل اول  
در علاج امس قضیت باید نگاه کردن اگر خون غالب باشد یا عاری باشد  
اگر با سلیق زنند و صفا دهند ماطلب آرد جو با آب کشند و تر و  
اب کسبی بیامیزند و بر خند و اگر حرارت سخت بود آرد با قلی و آب حله  
و با بونه و بیه مرغ و بیه بط اندر میبخت خنثی کنند و بر خند و دیگر  
کوبند و بیاورند و با آرد حله جمع کنند و صفا دهند یا بکشد آرد  
با قلی یک جزو و کم ن نیم جزو و همه را بگویند و با روغن کنجد بیامیزد  
و هیچ چیز از این میند تر نیست در امس و ریش قضیت از قی کردن  
فصل دوم در علاج ریش خنثی در قضیت و غایب بود  
بکشد شفاف مامیثا و عنبر و زیت و کلندر و کل سرخ و مرده سنگ  
و صبر و کندر را بیاورد و بروی بپزند و فصل سیم در  
علاج خارش قضیت و غایب و هر ترشح اول فصد با سلیق زنند



وقتی کنند و از چیزها، یز برهین کنند و بر مابطن ران حجامت  
بزد یک تر خایه و قضیب یا د پوج بر افکنند **بکیر** د  
شیاف مامیثا و افاقیا از هر یکی نیم درم نوشاد و صبر از هر یکی  
دانی زعفران نیمگذا اگر آستان مثل همه داروها بگویند و بویزند  
و با روغن یا سمین بپاییزند و طلی کنند اگر بسوزاند روغن کل  
با سبیده خایه مرغ طلی کند **مض** ل چهارم در علاج بالا رفتن  
خایه از آب سرد و هوای سرد خونین نگاه دارد و هفت روز بپوشد  
بکامه رود و یک زمان در آب نشیند خاصه راب کوکود و دوانای که از  
نقره ساخته باشند انداخته طلی کنند و بدست سخت تا حاملان میل  
نشود و فرود آید **مض** ل پنجم در علاج در فتق فتن بر پوست  
شکم بیدارید و در هیچگاه **ع** سلامت هرگاه که بر کشت خنبد  
جای باز رود و باز کشتن با قراق بود و برست کشادن در دکن  
اگر سخت بود رود فرود آمده بود **و اگر وقت باز کشتن قراق**  
نکند و با سودن نرم بود بیه فزاسل بود که او را بنیان عرب  
شرب گویند **ع** علاج هر دو نوع **النت** که باز کرد اند  
بر فرق و این ضماد بر هشتاد صفت **وی بکیر** د کوز  
سرو یعنی غنچه سرو و دوجن و سعد و مرزنجوش خشک و مار و زرافه  
و کندر و صمغ عربی از هر یکی یک جز و صمغ را با شراب حل کنند  
و یا با سرکه و داروها کوفته و بخته بروی افکنند و بسایند  
ضماد

ضماد کنند و بر بندد تا سه روز بکشد یا هفت وقتی که کشاید  
بیمار را ستا خنبد و بعد از آن کشاید **و اگر** بچکانز بود  
قیله میگویند قیله اندر کیه خایه بیدار آید اگر آب ریخته شود  
قیله الما گویند و اگر بدل مآباد بود قیل الیخ گویند **ع** علاج  
وی **النت** که مقل را در شراب حل کنند و طلی کنند بادی که خایه  
بچکانز می شود **بکیر** د بر ک سداب نرم بگویند و از وی  
ان مقدار که بروی ناخن کچد هر دو نمره با شیرها در بخور باشند  
نافع باشد و صاحبان علت از حرکتها و کار سخت برهین کنند  
خاصه بعد از طعام و او از بلند نکند و چیزی کران بر ندارد و  
سسته بر بسته دارد و با قلی و لوبیا البته بخورد و سبزهها و عدس  
بخورد و چیزی خورد که طبیعت بیوسته نرم دارد و طعاهما  
و میوهها باد انگیز و بد کوار حذر کنند خون عقیقه و گوشت کاه  
و از میوهها و دوانی و سیب و خیار و باد رنگ و انجبه بدین ماند حذر  
کنند خاصه از جماع کردن و بیاده رفتن و دیدن دجتن و چیزی  
از زمین برداشتن و بر کندن و سلفیدن سخت این همه بر باد  
**مض** ل ششم در بسیاری شهوت جماع **اگر** معنی  
بسیار گردد و رنجه دارد و احتلام بسیار شود این از بیماری خون  
و تن قوی بود و روی سرخ بود و توانا و قوت جماع **ع** علاج  
وی ضد کند و شکم آرد و جینها که ترش بود و قابض



چون غوره و سماق و ربوباج و نار ترش و ابی ترش و تخم خرفه و کشنه  
 و دمنج ترش ازینها بکار دارد و **باب** کرد تخم کوک و تخم خرفه  
 از هر یکی سه درم باب ترکش بخورد و این داروها سهوت جماع را  
 کم کند و بقطع رساند **بگیرد تخم کزنب و تخم کوک و تخم خرفه**  
 و تخم بشیت از هر یکی شش درم نیلوف و دوازده درم شربت سه  
 درم باب تخم خرفه و این دارو نیکو معید است درین معنی و این دارو را  
 قطع نسل میخوانند **بگیرد تخم بجنکشت ده درم و برک سداب**  
 و برک بجنکشت از هر یکی پنج درم زین و سعد و کلنا را از هر یکی دو درم  
 بگو بدین همه داروها را و سفوفی کند از وی سه درم هر روز  
 بنام شتا بخورد و از بسوی شراب غوره و دمنج بخورد  
**فصل هفتم در علاج بیماری منی و مدی و ودی**  
**علاج جنری** باید که در وی قبض و تخفیف بود مثل این داروها  
**بگیرد تخم سداب** اینسون از هر یکی دو درم کفار و کل سرخ از  
 هر یکی سه درم بگو بدو و یونزد و شربت سه درم **بگیرد و فوفون**  
 و غز میان و سعد و عاقر قرحا و قسطا و دار بلبل کوفته و بجنه با اندک  
 مشک بتنی سوخته بروغن سداب اندر کنند و بزهار و خایم و حوالی  
 آن بمالند و قی کنند و از طعامها که تری افزاید برهنر کنند و مکنی  
 و داء المشرک بکار دارند **فصل هفتم در علاج صغیفی**  
 شهبه و مباحثت مردم مخم و بی سواد و ابله ها باید داد  
 که

که گرمی کمتر کند که اگر داروها گرم بپوشد خورد در آن کار  
 ضعیف باشد **بگیرد ترلکین** چهارده سینه و پرا باب سرد  
 که از دو یا لایند و روشن کند و باز بروی افکند نیز تازه نمین هردو را  
 با آتش نرم بپزند تا بقوام عسل آید هر شبی بوقت خفتن و بکجه  
 خورد نافع باشد **صفه** **داروها و دیگر**  
 بکیرد بیاز سبید و بگوید و بشارد و اب وی بکیرد مقدار  
 نیم و عسل نیم هردو را با آتش نرم بپزد تا اب بیاز رود و عسل  
 بماند و دیگر نگاه دارد تا نسوزد هر روز از وی یکجه باب گرم  
 بخورد و **اکران** دوغ تازه و جغرات تازه و از ارمود  
 و نخود منبوت کرده خورد قوت تمام حاصل آید و بعضی باند  
 که تخم خرفه و بری کافور خندان قوت یابد که عجیب دارند و  
**اکران** مزاج سرد بود نخود را در آب تیره تیزک فرغار کنند  
 باز بان داروها **بگیرد با عمل** معجون کند و بکار دارند  
 و اعتماد درین باب با غدییه بود یا بداروها که با غدییه  
 بود از بهر آنکه فعل غدییه درین باب **بگیرد** از فعل ادویه  
 از بهر آنکه ماده می شود و همه تر را رسد و فعل ادویه  
 همی نیست **اما** غدییه ها که درین باب سود  
 دارد قلیه بیاز یا بیاز بجنه و خایکیتیه یا زرده خایم مرغ برغن  
 کاکو کرده یا نخود آب یا کبوتر بجنه و قلیه که از کرده ساخته



باشند و گوشت کوسفند را کباب کنند بر رخت  
خاصیتی دارد درین معنی و از شدت بها و جلواها  
افزودشته بار و عن کا و عمل بایانید ساخته باشند فایده  
و خاکینه بروغن کا و مخه و فایده کوفته بروی افکنند باشد  
و اما از چیزها که باید کم کنند همه ترش و قابض چون ابی ترش  
و همه گرم کنند خون چون شراب و مانند آن از بهر آن که نوع را  
حل میکند و قیام را منع میکند و همه سرد و لطیف کنند چون  
جلاب و بنفشه و نیلوفر جالینوس میگوید در نیلوفر خاصیت  
در قطع کردن جماع و ضعیف کردن او بوییدن و مالیدن روغن  
وی و خوردن آن است آنکه زیان میکند مانند شدن و نجار  
خوردن و بوسه بگرما به رفتن و عرق کردن در گرما به و با زن  
حایض جماع و با زن نارسیده جماع کردن و این چیز مرد را  
عظیم زیان کند و نشاید که وقت جماع که مرد زیر خیمه  
وزن بالا مرد که ریش مثانه و حلیل می شود نشاید وقت  
انزال منی را جلس کردن که عنری شود و نیز استاده جماع نکند  
که درد سرون حادث شود و منی دشوار بیرون آید و نشسته جماع  
نکند که درد کرده و در دطن حادث شود گاه باشد که ریش  
قضیب را ریم شود و جماع بر او مبتلا و مستی نشاید و با گرنگی  
و تشنگی با حال غضب و مانند غم و ریاضت و در گرما به و بعد

از گرما به این چیز مرد را عظیم زیان کند و فصل فهم  
در علاج انقباض ایم که مردی است بتشیخ اگر کسی را قضیب  
بر بای ایستاده بود علاج اگر انقباض است گرمی بود  
فصد کنند و قی نیز کنند اما اسهال نکند و داروها که منی کم کنند  
نخورد چون کافور و آن داروها که قاطع باشد و سرد و خشک  
بود بکار دارد و علامت سردی بودن آن داروها که  
قاطع نسل میگویند نخورد و غذا که در فصل ششم ذکر کرده شد  
انها بکار دارد و علامت با بصواب باب علامت نهم  
در علاج بیماریها که بزنان خاص است هشت فصل است فصل  
اول در علاج احتباس حیض حیض باز ایستادن یا طبعی بود یا  
غیر طبعی اما آنکه طبعی بود سه گونه است و آنرا علاج نباشد  
یکی آنست که زن نارسیده بود سیکروز را حمل بود و  
یا زن که بجه را شیر دهد اینها را حیض نیاید و سیم آنکه زن  
چهل ساله گردد یا پنجاه ساله و نزدیک نایست قریب اول  
بسته شدن حیض سی و پنج سال است و آخری شخصت سال  
است اما آنکه طبعی نبود یا حرارت و بیوست بود در  
رحم یا تعب سخت بود یا بیوسته خون آمدن بود از  
بینی یا عظیم فربه بود یا عظیم لاغر بود یا ناسور بود







بیک سودا دارد چند بار همچنان کند یا آن آب و داروها جویند  
فصل دوم در علاج حیض آمدن بسیار بیاید نگاه کرد  
اگر آن خون خلطی آمیخته بود تر از آن خلط پاک باید کرد بخوراند  
داروها استعمال کردن صفت داروی که خون رفتن باز دارد  
نیکو بخت بگیرد شاه دانه عدسی و دم الا خون و کربا و بید و شب بانی  
و کلن و کل ارمنی و کل مختوم و تخم خرفه از هر یکی برابر این همه را یکوید  
و بویزد و شربت زوی و در دم باب سماق یا ترسیانی بخورد یا باب  
لسان الحلز و این دارو در قطع حیض سخت مفیدست صفت وی بگیرد  
افستین و شیخ و سداب برابر کوفته و بجه هر روز و در دم بدهند علاج  
دیگر حاجت نباشد جالینوس میگوید زنی را چهار شبانه روز آن  
رحم خون رفت هیچ چیز نایست تا مگر باب لسان الحلز خفته کردم آن  
رحم همان ساعت ایستاد تا آب هفت اوقیه کم نبود غلظت  
سماق و عوره و نارد آن بگوشت کبک خخته یا نذر و از میوه ها  
آن بکار آرد که اندر دی سکوی بود یا ترشی یا کیرندگی خون سیب ترش  
و آنج و امرو و سجد و آبی و نارد ترش و آنجه برین ماند و از همه شیرینما و  
حلواها و از خرگه ها و چیزها که خون را گرم کند و بیفزاید پر هیز کند  
و فصل سوم بار اگر رفتن زن اگر سبب حرارت بود  
علامت وی رنگ حیض زرد بود یا سیاه و تیز بود علاج  
وی رنگ صافن کشاید و ماء السیم و اب غنی التعلب و بزر قهون  
خورد

خورد و مرهم سبید بر خویشتن برگیرد اگر سبب سردی و  
تری علامت وی خون حیض پر بود و رنگ وی سبیدی میل  
کند علاج وی ماء الاصول با روغن بادام تلخ یا روغن بید الخیر  
خورد و سحر دنیا و ماء المنک خورد و این دارو عظیم مفیدست اگر  
رطوبت پر بود صفت وی بگیرد کندر و سرمه و سنگ و آقا قبا  
و ماز و نرم بگوید و بختیشتن برگیرد یا پیتم استاد دیگری گوید  
اگر زن سرد و زنده را علاج بخورد هر روز و در دم اگر زن عقیم بود بار  
گیرد و فصل چهارم در آنکه نشود چون از رو بود زن را  
یا مرد را که ایشانرا چه نشود حیل زن برین کار آن بود که چون انجماع  
فاصل شود زود برخیزد و کون خویشتن را بر زمین زند تا منی مرد  
از او فرو آید یا انگشت اندر کند و منی را از آنجا بیرون آرد یا زن پس از  
جماع باره ممکن بخویشتن برگیرد و یا باها بدیوار برهد یا مرد قضیب  
خویش بقطران بیالاید و نگاه جماع کند یا جهل کند که انزال در رحم  
نیفتد یا سر قضیب روغن ببالد و وقت جماع و این حیلها کند که نشود  
و هرگز نباشد فصل پنجم در علاج آنکه بچه ایسان شود  
چون وقت زادن نزدیک آید هر روز یک ماه اندر آید و اندراب گرم  
نشیند و ستم و بیست بروغن بادام و بروغن بنفشه بمالد و شور یا  
جرب خورد و در حال شواری زادن خرما و حله و پوست خیار سبز  
ببزند و بار یا سه بار بخورند و اگر ستمه بمالد عطسه



بکند با کندش و با ببل و سرینی را بکیر تا عظم باز کرد و قوت  
 فرستود و دود کند با مرکی و بیزرد و جاویش و گوگرد و اینها را با  
 از هنر کا و بکشند و کلوکها سازند و زیرین دود کنند سیمه را  
 و بکند مرده را فرو آرد صفت ضمادی که مسموم بکند و بکند  
 بکیر و شیخ خط و قط و برک سداب خشک از هر یکی سه درم مرکی یک درم برهن  
 کا و بکشند و بر عانه زناف و کردا گرد ناف بماند صفت شانه  
 بکند مرده را فرو آرد زنده یا مرده مروغن بوسیله و جاویش و زهره کا و آن  
 یکی بر آب رهم بکوبند و شانه بماند در آرز و برنج بکند صفت  
 دای که نافست مرد شواری زادن را یا بکند که در شکم بکند بکیر  
 مروغن و شیر و سکنج از هر یکی بر آب شربتی سه درم با آبی که در وی خن ما  
 و حلیه بکند باشند و هر علاج که فرو آوردن حیض را سود دارد بکند  
 بیرون آوردن را سود دارد و آن رژن با نفاس را بکند در  
 رحم بود آب نیم گرم اندر نشاندند ماء الشجر بخوراند مرآت کثیر  
 و بعد از ولادت در رحم باشد شورش با بکند جو جوی بزر سازند  
 بخوراند این مانع طمث نباشد و ترطیب کند و ضل ششم  
 در علاج اما سبتان زن آن اول یا بکند که سرکا را با آب بیامیزند  
 و گرم کرده سبتان را بوی نمیکند یا اسفنج بوی تر کنند و به سبتان  
 برهند و یا سرکا و روغن کل با آب بیامیزند و تخم من نمیکند کند بعد از آن  
 برک عنب المعلب بکند بدو بروغن کل مرهم کند و به سبتان برهند

یا زردی

یا زردی خایه مرغ و مغز نان و سرکا و روغن کل بکند و برهند  
 و آن آماس سخت شود این ضما د کند بکیر آرد با قلی دایونه  
 و اکلیل الملک این همه را بکوبد و بویزد و با آب بپزد و روغن بکند بروی  
 افکند و ضما د کند و به سبتان برهند دیسکوس سختی را موم روغن  
 بکند و کثیر و زردی خایه مرغ طیلا د کند صفت ضمادی مر  
 اما سبتان که بر سبتان زن آن بدید آید و خایه مردان و اندر وی سختی  
 بود بکند و جز و حلیه و تخم کتان و خطمی از هر یکی یک کف و برک عنب  
 المغلب و برک کا بکند و کوبد از هر یکی یک کف این همه را با آب  
 بپزند و باز مالایند و آن داروها را با این آب بکند باز بکند و  
 زردی خایه بکند و یک درم مس سوده و یک درم زعفران بروی افکند و  
 همه را در هاوان بسایند و به سبتان برهند صفت ضمادی مر  
 اما سبتان که بر سبتان بدید آید بی سوزش بود بکند زین و بکوبند  
 و با آب کرفس تر کنند و سبتان برهند طلی نافست مر تر نشین  
 سبتان روغن دها را که در وی بدید آید بکند روغن سفید و زردی  
 خایه هم ایخته طلی کند و دردی سرکا بر باید نهاد و برک شفتالو و برک  
 سداب ضما د کردن عظیم سود دارد و صل هفتم در علاج نضیق  
 قبل بکند ما و خام دو جز و ققاح الاخر یک جز و نرم بکوبند  
 و بویزد و خن قه باره را با شراب تر کنند و داروها را با وی  
 بمالایند و بخویش برکیر ح ه و د یک شیخ خط بوست نار مر



از هدی یکی یکیم مشغال مازو نیم مشغال در شراب ریجانی فرغار کنند و  
بنیم بوی ترکند و خشک کنند و پیش از جاع بپزند حمول و یک  
قبل را بنگ کنند و خشک کنند بگرد مسکرم درم قرنفل یکدرم مسکرم  
شراب ده درم در اوهارا نرم بگویند در شراب افکنند و خرقه کنند  
در وی غوطه دهند و زن بر خویشتن بگریزد و یک کرم سر و  
مرد اسنک نرم کوفته با شراب تلخ قوی زن بخویشتن بگریزد  
چندانکه امکان دارد حمول که پیش را خوش کند و تنگ  
کند و یک عجیب است بیک درم و ازکی زعفران هر دو را در شراب  
شراب ریجانی قابض افکنند و خند خوش بوشاند و گمان بان را خور  
و بودارد و وقت حاجت از آن گمان پاره بگیرد و بخویشتن  
بگیرد و پیش از بار بایک شب فضل هفت درم کرم کردن  
بیش و خوش بوی کردن بگیرد مسکرم و مسکرم زعفران هر سه را  
در شراب ریجانی بپوشند و گمان پاره را در وی غوطه دهند  
و بر خویشتن بگریزد خوش بوی شود و کرم کرد و محمد بن زکریا  
درین نوع قرنفل زیادت کرده است از قول استادان  
کفته شد باب در علاج ام در علاج  
اوجاع مناصله نفوس و عرق النساء و مناصله  
فصل اول در علاج اوجاع مناصله نفوس کرم و قتی که این  
علت را اثر خون ظاهر شود و ضد کند از طرف مخالف  
باشد و اگر در دست کم شده باشد فصد کند از آن جانب که  
در

در د باشد لیکن در اوجاع مناصله کل اکثر زنده از هردو دست  
و اندر نفوس و درد اندامها فرو سو رگ با سلیق زنند از آن جانب که  
درد باشد و شربتها خشک دهند و مسهل دهند تا در قاروره  
نظم بدید آید و موضع درد را با آب سرد یا گرم یا فاتری می نهند تا درد  
می آید و داری سهل با سورخان و سنا و کمی و قنطاریون دهند  
و از مسهل با درار بول مشغول شوند که ماده اوجاع مناصله را در  
باک نشود و اجابت بقید از درد دوی بیت را از تطیب کند و در  
صفراوی بسرید و تطیب هر دو برابر باید داشت و صاحب  
هدایه آورده است که این خبر را که شاید که اوجاع مناصله که  
دوی بود بعد از ضد کردن صفت وی بگیرد صبر  
و هلیل زرد از هدی یکی یکدرم سقونیاد ایکیم سورخان نیم درم  
کرفش دانکی این شربت بود و حبی دیگر صاحب هدایه می  
گوید از تصنیف استاد منست صفت وی بگیرد یکدرم درم  
سورخان یکدرم سقونیاد ایکیم نیم تخم کرفش دانکی این یک شربت است  
و صاحب هدایه ابو بکر صفت حی از تصنیف حسن بن اسحق  
صبر چهار دانگ هلیل زرد و سورخان از هدی یکی چهار دانگ این یک  
شربت است و صاحب هدایه ابو بکر می گوید من آن بیشن دوست  
می دارم و آن نخت مشست از بهر آنکه سورخان بیاریت که وی زیاده  
ن کند و معال را ضعیف کرد اندو شتوت طعام برد و از وی  
سیاه بود قاتل بود صفت حب سورخان مالیف



انجیان بن سر اسون بگیرد سورنجان و تربد از هر یکی یک گرم صبر چهار گرم  
صاحب هدایه میگوید این صبر بکوست طلا سکن سید  
سرب را با شیر کاه و بسایند و طلی کنند یا ضماد کنند جای نوس  
میگوید و جمع المفاصل و عرق النساء و نقرس هر سه یکی است ولیکن  
نامها مختلف نهاده اند بسبب جاهای مختلف بحیثی بن ماسو  
میگوید نقرس که از حرارت حادث میشود این طلی نافع باشد  
بگیرد سفال سخت سوخته با موم روغن طلا کند هم این  
ماسویه میگوید نقرس کرم را فاسد کند پوست درخت میوه که  
بزبان عرب عرب خوانند در آب پیزند و بالابند و حقه  
کنند هم او گوید نقرس کرم را فاسد کند بگیرد بر کپه و با  
لب پیزند و آنجا که درد مند بود بریزد ضماد نافع  
نقرس کرم را بگیرد تخم اسبغول خطمی آرد جو در خایه  
در دی سر کباب روغن گل بپایزند و ضماد کنند و فصل  
دوم در علاج نقرس سرد علامت وی آن است که عضو  
دردمند هم رنگ عتق نباشد و گرمی نباشد و گرانی کند علاج  
کلنیکین عسلی دهند یا ای که در وی زین و یا تخ بادیان  
جو شیده بود غده اخوداب دهند و اگر ماده خام  
بود ماء الاصول دهند بار و غن بید انجیر بعد از آن شکم  
نرم کنند با ابرج فیقر و تربد سید از هر یکی مثقال با عسل  
مجون

مجون کنند و با ماء الاصول دهند صفت  
که نافع باشد منقرس و او جاع مفاصل بلغمی را و سودا می بگیرد  
بخ بادیان و تخ کرفس و تخ کینی و تخ سوسن و تخ خطمی از هر یکی ده  
درم تخ بادیان و تخ کینی و تخ کرفس و زین و یا تخ از هر یکی سه درم  
سورنجان کوفته بخ انجیر و مویزی طایفی از هر یکی سه درم یا یکین  
اب پیزند تا نیم بماند و بالابند و هر روز بخ سیر باده درم کلک  
عسلی یا شنبخورد خوردن کرب را خاصیتی تمام است خاصه  
بکوبند و ضماد کنند و از همه ضماد کنند و از همه ضماد ها سر کین  
کا و بخت است اندر درد زانو فام خاصیت سورنجان  
آنست که ماده سودا و ماده سرد را با سهال دفع میکند و مفید و  
در کهارا قوت دهد و تنگ کند تا خلط دفع گردد در آن منفذ  
کرد نتواند و بمفاصل نتواند تخت و بیت تر در اوها اگر  
چه خلط را دفع کند منفذها را فراخ کند و فراخ بماند و اگر  
اخلاط دیگر باز اندر آن منفذها بجای باز آید لیکن سورنجان  
با این خاصیت و فضیلت که یاد کردیم معده را مضرب است واجب  
آنست که باوی بیامیزی چیزی مثل زین و بلبل و زنجبیل که  
معده را قوت دهد و هر که سورنجان استعمال کند از بسوی  
چیزی استعمال کند که معده را قوی کند و قوت دهد  
صفت حب سورنجان خرد بگیرد صبر یک گرم سقونی  
دانکی سورنجان سبید نیم درم همه را نرم بکوبد و حب



و این یک شربت است در شب وقت خفتن خورد و بماند و سه روز  
 باز خورد و باز بماند و نیم و یا چهارم باز بخورد شفا تمام یا بدو  
 دیگر ابوالحکم دمشقی در کتاب الجامع آورده است میگوید ما تجربه  
 کردیم در در نفوس نافع آمد بگیرد بوزیدان و سورنجان  
 و یارده فیقره از هر یکی بگیرد بوزیدان و سورنجان هر دو را بگوید  
 و بوزیدان و باایان فیقره بیا میزد و بعد از آن با آب عنب  
 الثعلب عجن کند و چها سدد و در سیاه خشک کند و خورد  
 سفوف نافع بگیرد کشین خشک و نرم بگوید و با شلوی شکر  
 بیا میزد و هر روز از وی سه درم بخورد و سفوف دیگر نافع  
 منقرس را و مجرب بگیرد زین کرمانی و زنجبیل و سورنجان از  
 هر یکی بگیرد صبرده درم بگوید و بویزد شربت و درم نیم اینست  
 ضماد که نفوس و وجع مفاصل سرد را شاید بگیرد میعه  
 تر و خرمیان و مر و فنیون و صبر و اقیارمه برابر بساید  
 و جمع کند و تر کند با آب برک خرفه و برک گریخته خام و طلی کند  
 ضماد دیگر مجرب است بگیرد کچد و تخم کتان و حله  
 همه را بگوید و معجون کند با دنبه کوفته نافع باشد علاج  
 دیگر اندر درد زانو و مفاصل بگیرد باره غسل و یارده سیاه  
 دانه را نیکو بگوید و با غسل بر میزد و بیمار را بکر با به زبانی  
 بنشانند تا عرق شود بعد از آن عرق را با فوطه پاک  
 کند خشک و اینجا که در دکنی با نمک آب بشوید و یکی کاره  
 نبات

نبات با یک سیر کلاب بخوراند انگاه از غسل و سیاه دانه را  
 بر اجاطی کنند و غنداک خشک را با بخود آب بپوشند  
 تا نیکو بپزد و بخورد که مجرب است فصل سیسم در علاج عرق  
 النساء اگر عرق النساء از خون محض بود علاج وی رک با سلیق  
 کشاید از همان دست که در همان روی بود و اگر بدین رک زدند  
 اندام آرام بگیرد و کم نکردد رک عرق النساء کشاید از پس لغت از  
 سوی بیرون پای یا آن رک که بر پشت پای بود میان انگشت خرد  
 و انگشت دیگر که بر سبوی وی بود و اگر بدین دو جایگاه رک نیاید زیر  
 بغل پای بخوبید و بکشاید پس اگر عرق نیاید رک صاف کشاید که  
 لعنت از اندرون پای و اگر در دنیا آمدد یک بار رک با سلیق  
 کشاید و علاجها و دیگر بکار دارند از خوردنی و غذا که در پیوند  
 که از گرمی بود و از خلوی گرم و شراب و آنچه خون را زیادتر کند  
 برهنه بزنند و اگر در عرق النساء از خون سودا سی بود  
 تخت رک با سلیق کشاید و از پس آن با شکم آرد و نیز سودا دارد  
 صاحب این علت را رک عرق النساء کشادن و از حین هاء که  
 سودا انکیزد برهنه بزنند چون نان خشک آرد و ترسک  
 و با قلی و گوشت کاه و گوشت بز نمک و شراب کهانه و کرب  
 و تنکان و آنچه بدین ماند حقه خاص عرق النساء را  
 بگیرد ابرسا بیست درم نیم کوفته و با نمک آب بزد و نالت



اب بماند و بروی زیزد بایند ده درم عمل الکامه و استعمال کند  
 ناشتا پیش از صبح و نافع است عرق المسار و در دپیت لا  
 و در دسرون را و همه بیماریها و پیوند را که از بلغم و بادها و غلیظ بود  
 و باه را قوت دهد یک درم عزروت و تربد زرد قوی و شاق  
 و حبله سکنج و جاوش و حبله لیل از هر یکی ده درم ملعهند و تخم بید  
 انجیر شحم حنظل و حبله ملوک و ماهیز هن و زنجبیل و سورجان  
 قوی و حبله هنک و صابون و مرصافی از هر یکی پنج درم مغرب  
 صنوبر بست درم فایند بنجاه درم صمغها را با آب کند نا  
 یا بمیخچه حل کنند و آنچه کوفتنی بود نرم بگویند و همه را جمع  
 و شافیه سازد همچون بلوط و استعمال کند  
 سی و یکم در علاج نهها  
 و بیان آن دوازده فصل است فصل اول بد آنکه  
 تب بنات خویش بیماری بود یا عرض بود من بیماری دیگری  
 دیگر را اما آن تنها که بنات خویش بیماری بودند از سم  
 جنس بود یکی را می یوم خوانند یعنی تب یک روز آید و دیگر  
 روز بنیاید آمدن تب بسبب کرم کشن و چون تفصیل  
 کنی ده نوع آید و جنس دوم را عفونت خوانند یعنی تبی که از  
 کندی شدن اخلاط آید یا از کرمی عفونت آن اخلاط دل کرم  
 شود باز دل همه تن را کرم سازد و آن مقدار که او را از افعال  
 طبیعی

طبیعی باز دارد از افعال طبیعی حرکات ارادی میخوانند یعنی مغز  
 آن اندر فعلها و طبیعی بید آید و فعلها و طبیعی شهوت طعام و شرابت  
 و هضم و قوت خواستن و نشستن و رفتن و حنقن و غیر آن و انواع  
 این جنس چهار نوع آید از هر یک از اخلاط چهارست صفرا و سودا  
 و بلغم و خون و چون تفسیر کنی انواع بسیار آید و اگر بایستی که در آن کرد  
 از کما بجا، مطول و مشروح گویند و این اخلاط در میان رگها بوسیدن  
 شوند یعنی بجل و جگر و زهره و سبز و رود کاینها و عضلات  
 تن و این بهار را نایب خوانند یعنی تبها که ایشان را بنوت بود و بنات  
 اگر بلغم بود هر روز آید و اگر صفرا بود یک روز آید یک روز نه  
 و این تب طاعن خوانند و اگر سودا بود دو روز در میان کند و روز  
 سیم بیاید و این ربع خوانند و اگر این خلط که بوسیدن نشود  
 خون بود این نیز با نوزون رگها بود یا از کرم کرد و بوسیدن گیرد  
 و این گونه بود یکی که جزو بوسیدن کی این خون وی کمتر بود و نا  
 بوسیدن کی بیشتر و یک کما آنکه جزو بوسیدن کی این با جزو نا بوسیدن کی  
 از وی برابر سیم آنکه جزو بوسیدن کی این خون بیشتر بود و نا بوسیدن  
 کمتر بود دام این تب را تب محرق و عف خوانند یعنی تب پیوسته و نیز  
 از این همه خاص آنکه جزو بوسیدن بیشتر بود از جزو نا بوسیدن و چون  
 خون همه تن بوسیدن پیش زندگانی نبود و این تب که از کرم کشن  
 خون نا بوسیدن خون آید پیوسته بود او را مطبقه خوانند و او را



نوبت نبود و آن نوع که بوسیدن خون بیرون از رگها بود از آن بود  
که آماس خونی بود افتد باندامی از اندامها که از اندرون شکم است  
و چون آن خون آنجا پیوسته از وی تپید پیوسته و این تپ که از کرم  
کشتن و بوسیدن خون آید از اندرون رگها و بیرون رگها پیوسته  
بوند و این نوع از تبها آن تبهاست که بذات وی بوسیدن بود این  
تب عرض داشته اند نه بیماری از بهر آنکه علاج هر تبی برابر آن بود  
و علاج این تب برابر آن آماس بود که خون بوی بوسیدن بود  
و این تب بنام ذات خوانند و ذات چنانکه گویند ذات الریه  
و ذات الجنب و ذات الکبد و ذات الحال و ذات المحل و ذات  
المثانه و ذات الرحم ذات علامت کرده اند مرین تبها را  
که ایشان تبها نبود چه آماس یا حاجت و انواع این تبها عفتی  
اول چهار یاد کردیم از هفت آنکه اخلاط چهار اند و اکنون هفت  
گونه کرد چهار آنکه بوسیدن ایشان از اندرون رگها بود و  
چهار آنکه بیرون رگها بود و اکنون این همه تبها ترکیب بدید  
یکی با دیگر انواع ایشان بسیار شود و اگر اسباب  
تبها را واجناس و انواع این بیان کنیم بسیار است این مختصر  
مطول شود آنها را در کتابها مطول باید طلبید و فصل  
اول در علاج حمی بوم علامت آن تکرر گرانی بود و دردها  
چنانکه اندر دیگر انواع تبها باشد نباشد و اگر صداع و  
تکسری باشد لازم و قوی نباشد علاج وی هرگاه  
که تب

که تب فاتر شود اندر آخر تب کرما به خوش و آب نیم گرم صواب  
باشد و زود تدبیر غذا باید کرد از مرغ جوهره و اسفناخ  
با غوره و وینشو و مانند آن فصل سیم در علاج تب  
مطبقه سبب این تب یا عفونت خون باشد یا بیماری و  
کرمی آن علامت آن تکرر دوی و زنگ جستم سرخ باشد و  
بر خاسته و بر شدن و طبع دهان شیرین و حرارت بت حرارتی  
باشد تیز نه چون حرارت کسی که از کرما به بیرون آید علاج  
وی ضد باید کردن و خون مبلخی وافر در خور قوت  
و عمر و فصل سال بیرون کرده و پس ازین بجز در روز و میطبوخ هلیله  
استغراخ کرد و بستن کپس ساده تسکین کردن بغایت نافع آید فصل  
چهارم در علاج تب محرقة سبب این تب عفونت صفرای سوخته  
از اندرون رگهاست تا از اندرون رگها بدول و قمر معدن یا عفونت بلغم  
شود باشد یا صفرا سوخته بیامیزد و قوت بلغم شود آن رطوبت رقیق  
تا از اندرون رگها باشد که صفرا سوخته بیامیزد علامتها  
این تب لازم باشد باطن سوخته نان ترا نفاهد باشد و  
تشنگی عظیم و زبان درشت یا سیاه بود یا زرد و روز بجران  
در اغار تب فراشا کند در آخر تب عرق کند علاج وی  
در تشنگی حرارت مبالغت باید کرد و هوای خانه خنک  
داشتن و سبب شراب الود دهند شکر و کلاب بروی افکندن  
و وقت افتاب بر آمدن ماء الشیر دهند بشکر و روغن بادام



و وقت نیم روز آب خیار و آب کدو و وقت خفتن لعاب اسبغول  
 دهند و اگر طبیعت یخ نرم بود یا ریزی دوبار یا بیشتر رود بجا  
 اب الوار ترش دهند که بادانه کوفته و فرساده بود و از آب خنجر  
 و از طرأ الشحیر سرد کرده منع نمی باید کرد و قی که در شکم ماسه بود  
 و بار در معده و کسه ضعیفی بود و اگر این کس را با آب خنجر خوردن  
 که برزد سکنجین ساده و مغوره و شراب دیواج و شراب حماض و  
 شراب صندل دهند و اگر با استفراغ حاجت آید فلوس خیار شیر  
 اندر طبع غمها دهندی حل کنند و بدهند همین است که گفته شد  
**فصل پنجم در علاج ذوق بد و نوع قسمت بدیدر**  
 یکی از جهت گرمی و سوزش و این قی بود باریک و پیوسته و  
 دیگر بی تب بود چنانکه اندامها و پیران که حرارت غریزی  
 ایشان ضعیف گردد و نایم شود بی بیماری امپا آن نوع  
 اول از تب ذوق که از گرمی بود بر سه قسم بود و این ترهیا که در  
 ماست بجمار نوع است یکی تری اندر رکها و شرابهاست  
 دوم تری آنست که برکتره است همه اندامها که بصارت باریک  
 بوی بود و این بیان ی البشوت فی الاعضا خوانند سیوه تری  
 است که در مواضع خالی اندر اندامها و گوشت ناک و او را تباری  
 ماسکه الاعضا خوانند یعنی اندامها را بایاری بوی بود چون  
 برودادی هلاک شود اکنون آن تری اندر رکها و شرابها بود  
 کرم گردد و از وی تیرها آید که از آنها عفتی خوانند و اگر آن  
 ترهیا نایم گردد که براند امها کتره بود آن اول بود  
 از قسمت

از قسمت ذوق و او را علاج توان کرد و آسان بود و اگر آن ترهیا  
 نایم گردد که اندر مواضع خالی بود در اندامها و گوشت ناک که  
 خواهد اندام کشتن سپری شود آن قسم دوم بود از ذوق و او را  
 علاج سخت دشوار بود و اگر از تری بود که اندامها و اصلی بود  
 که او را ماسکه الاعضا خوانند یعنی در اندامها و نگاه دارد  
 چون سپری شود و نایم گردد چگونه توان بجای شدن اهلون  
 مانند کرده است تن آدمی بکرم مایه نسبت کرده اند و کرم مایه ریخته بود  
 هوا بود و آب و تنه کرم مایه که از سنگ و خاک برآورده بود و اگر  
 هوای کرم مایه کرم گردد آن حی یوم بود و اگر آب کرم مایه کرم  
 گردد آن خمی غف بود و اگر تنه کرم مایه کرم گردد یعنی سنگ و  
 خاک وی آن خمی ذوق بود اما انک بی تب بود و حرارت  
 غریزی ضعیف گردد بی بیماری از ذوق شیخی کومند اکنون  
 یاد کنیم علامت هر سه ذوق را تا بدانش آسان بود  
 چون کسی را تب یک روز از عجم و از کینه یا از اندیشه یا از بیماری  
 تا دیکس روز بریک حال باشد که زیادت نکرد و نقصان ننهد  
 و باشد که سه روز بر همین حال باشد یکسان و رنگ روی زرد گردد  
 و اندام پیوسته کرم گردد بود چون دست بر طی و بعضی سر پیوسته  
 بسبب حرارت بسیار و باریک و سخت بسبب کم شدن  
 رطوبت و این علامت نوع اول بود از ذوق و چون



با همین علامتها بیمار را عدا دهند با اوقات مخالف هر وقتی که  
 باشد و تب زیاد کرد و تیز گردد و این علامت نوع  
 دوم بود از دق اما علامت نوع سیم بدانستن اسان  
 و ظاهر است و آن است که چشمها و ایشان بخاک فرو رود و چنان  
 کوتاه کرد و چنانکه خواب رود چشمها باز ماند یا نیم فراز و گشاده  
 ایشان برهنه گردد از گوشت و رنگ ایشان خاک ترگون گردد کوی  
 که گرد ایشان نشسته است و پوست پشانی ایشان کشیده  
 گردد و چشمها خیم گیرد و چهار سو بخاک فرو رود و از گوشت  
 برهنه گردد و بمیان سخن گفتن چنان بود که کوی بخواب می رود  
 ان از ضعیفی بود که در ایشان بود و بنفش ضعیف بود و خورد  
 و شتاب جهد و مادام و سخت بود بدست نهادن چون زه  
 کمان که بزه کرد بودند اما ضعیفی و خردی از بهران بود  
 که قوت ساقط گشته بودند اما سحر از بیماری خشکی بود  
 اما سرعت یعنی شتاب چنان و مادام از بیماری گرمی بود  
 و حاجتمندی هوای سرد و بول ایشان همچون  
 روغن بود و دهنیت غائب بود و رنگ ایشان همچون روغن بود  
 و سبز بود چنانکه بیاهای زنده و بقوام سبز بود و لون چنانکه  
 روغن زیت اما این نوع دیگر که او را بیماری بهران  
 خوانند و این از مردن حشرات غریزی بود و در گوشتن  
 اندامها

اندامها و خشک شدن و بنفش ایشان ضعیف بود و خرد و دیر پدید  
 جهد و جرم رک بسودن سخت بود چنان نبود بسختی که اندر  
 نوع دق گرم بود اما ضعیفی وی از آن بود که قوت  
 ساقط گشته بود و دیر بدیر چنان از آن بود که یکی چهار است  
 و یکی حاجتمندی هوای از بهران گرمی غلبه کرده بود بر طبیعت  
 و چهار است غریزی فرو مرده و بول تشنگ بود و سبب تشنگی تشنگ شدن  
 ترها تن بود و سبب سبیدی سردی غلبه کردن بود بر  
 طبیعت علاج واجب است که اگر تابستان بود هوای  
 خانه خشک گردد اند و خانه نزدیک آب باید یا مشتق وی  
 سفال جامها بود که در آب عذب بود و در یک سید و شامها دراز  
 بود و اگر زمستان بود معتدل باید و از حرکت و کسکی و از  
 تشنگی و از غضب و غم منع کنند و قوت سحر قرص کا فوری دهند  
 در شراب خشک یا در آب نار شیرین یا در آب کدو بریان کرده  
 یا در آب خربزه یا در آب خیار یا در جلاب و وقت افتاب  
 بر آمدن کشکاب دهند یا سرطان کھری خنک و اگر سرطان  
 کھری نیاید یا پاچه بره و اگر پاچه نیابد کدو باید کھنل و یا  
 شکر سرین کرده دهند از وی ده سیر یا جلاب سرد کرده  
 صفت اقرص کا فوری یک سیر و مغز تخم خیار و  
 خیار بادرنک و تخم کدو شیرین و مغز تخم انی شیرین از هر یکی دو درم



کل سرخ سه در صمغ عربي و صندل سبيد سه سته و كيترا از هر يكي دو  
درم رب سوس و طبيا يتر از هر يكي سه درم تخم كوكي يكرم و كافور  
نيم درم همه را شرم بگويد و بالعباس اسبغول دهد يا لعاب  
اسبغول يا اجلاب يا باب تخم خرفه عنبد اگرد و ستر منق  
كه شوره و فحاح بر ك است و نجبه و اسفناخ با ماس مفسر يا كيشل جوبا  
روغن بادام بخته يا بروغن تخم كدو سترين و اين هردو روغن  
كو ميه را نيك نشاند و زرده خاينه نيم شربت دهند تا بياشامد  
يا اين اشام دهند تا بخورد صفت وي بگيرد كوشه  
سرخ از كردن بزغاله مقدار ي نيك پاره پاره كند و بديگر سنگين  
اندر و آبش تركتد تا آب وي بيرون آيد و ان كوشه سبيد كودد  
و باز كوزبان بشا رند تا آب از وي جدا كردد باز اندكي نمك  
برافكنند تا بمزه كردد باز نيم آب كوشه اب سيب ترش يا  
آب آبي ترش برافكنند و هم چند عشرين اب كوشه شراب سبيد  
و نمك برافكنند و باز با تش برهند و بخوشا نند و بيمار را دهند  
تا بياشامد و اگر بدين اشام اندكي نان كوفته برافكنند و باوي  
بياشامند نيكو تر آيد و جمعه كند تا شكم نكشايد اندر بندق و سل  
از بهر انكه اگر ايشان را شكم بگشايد هلاك نژديك بود و اگر بگشايد  
آب بيشت جوبايد داد كه كا و رس بريان كرده بخته بود و صمغ عربي  
بريان كرده و سودا بروي افكند و اين قرص نافع بود بگيرد  
خشي نش

خشيان سبيد و مغز تخم كدو و مغز تخم خيار و مغز تخم ابى همه بريان  
كرده و اگر هر يكي شش درم صمغ عربي و طبيا يتر تخم حاض كل ارمني از  
هر يكي سه درم نشاسته بريان كرده دو درم كل سرخ پنج درم  
كافور يكرم همه را بگو بند و بوزند و قرحها سازند هدر يكي  
يك مثقال يكي را بدهند باب ابى يا باب سيب بريان شتا  
تا بخورد و شبها نگاه بگيرد اسبغول بريان كرده يك مثقال سرطان  
سوخه يكرم كل مخموم يك مثقال اين هردو را بيايند و با اسبغول  
بيايند و با اب سيب بدهند تا بخورد اين قرص نيز  
نافع است مدقوق و مسلول را و فقي كه شك ايشان نرم شود  
بگيرد كل سرخ شش درم طبيا يتر و كل ارمني از هر يكي چهار درم  
نرم بگويد و بالعباس اسبغول عجن كنند و قرحها سازند هدر يكي  
يكينم درم شربت يك قرص با شراب ابى يا باب سيب طعام  
عدس بريان كرده و يك بار با اب بخته و اب از وي ريخته و ديگر بار بخته  
باز اب ناز و اب سماق و بادام مغز بريان كرده و كوفته اندر كرده بوى  
بر دهند تا بخورد بندق را علاجها بياست درين مختصر نكند  
در كنهاء كلان بايدديد و فصل ششم در علاج غيب  
خالصه و اين نيمى است كه يكر او زبانش و يكر روزنه و اين بى عيب  
از صغاب بود و اين دو گونه يكي از وي خالص باشد و ديگر غير  
خالص است انكه خالص بود نوبت وي دوازده ساعت



بود و بیشتر نبود و مده فقرت وی سی و شش ساعت  
یا بیشتر از وی و این غب خالصه از هفت روز نکند و یعنی  
چهارده روز اگر بر وی خطا نکند بعللاج یا بعد او بیارند  
که یک نوبت پیش ندارد بسبب لطافت ماده و باقی بعرق یا  
با سعال صغیر بگذرد اما انقباض قوی و عظیم و مختلف باشد  
و قاروی سرخ و ناری و رفیق و حرارت این تب سوزان تر  
از دیگر تبها باشد و لرزه صعب گیر و این لرزه از پشت  
اندر آید و سخت بجنباند و همه تن گردد که کوبی که سوزن  
اندر همی خلد مانند آن که آن ساعت <sup>چندان</sup> دست و پای حفته  
بود و در آغاز تب سخت بلرزد و زود ساکن شود و علاج  
وی می باید که پیش نوبت تب بچهار ساعت کشاید دهند  
و اگر نوبت با آمدن بود کشاید شب دهند و هر بامداد  
کنکین دهند سرد کرده یا شراب غوره یا شراب  
ریواج یا شراب الو و روز نوبت در آن حال که سرما و  
لرزه بدید آید کنکین یا آب گرم دهند تا باشد که فی  
کند و ماده صغیر بدید آید و اگر فی کند لرزه ساکن  
شود و هرگاه که تب جدا شود اندکی کشاید دهند  
روز دیگر نوبت تب نباشد آب ناریش و شیرین دهند  
با شحم کوفته و فشارده و با شکر شیرین کرده تا هم خوارش  
بشود

تب ساکن کند و هم بقوت شحم و شکر صغیر را دفع کند یا شراب  
الود دهند یا شراب یا کنکین یا آب میوهها منجمه و سرد کرده  
یا با آب خرماء دهند یا اندکی خیارشور و مقدار پانزده درم  
بنفشه پرورداندر کلاب حل کرده و با الو با مقدار دو درم تخم  
اسفنج در آب الو و شکر و عسل را مزوره از آب غوره  
یا از آب الو سیاه یا از کنکین جوهر بشین مغز بادام و اگر  
با تب صداعی باشد طبع را بجمعه شرم مجیب کردن اولیتر باشد  
یا شیا فی از بنفشه و شکر و سقونیا و تدیر هادی یک گرم چون بپزد  
محرقه باشد فصل هفتم در علاج غب غیر خالصه بداند  
تب غب غیر خالصه را دو سبب است صند یکدیگر یکی قوت بیمار  
و یکی بیماری ماده اما بیماری ماده را از غذا نمی باید  
داد تا طبیعت ماده را بپزد و شکر کند تا آسان تحلیل پذیرد  
اما قوت را حاجت اینک بپزد و دادن تا ضعیف گردد  
اگر غذا دهی هر دو زیاده شوند هم قوت و هم ماده و اگر غذا  
ندهی هم قوت کم شود هم ماده پس باید که هر که خواهد که علاج کردن  
بطریق صوابه بر آه میانه دود بعللاج کردن جدا کند یک روز غذا  
دهد از بجز قوت و یک روز غذا ندهد تا ماده بیمار نشود  
پس می باید که ازین هر دو کدام غالب تر است و خطرناک تر  
انرا علاج کند اگر قوت بیمار قوی بود او را از غذا باز دارد



و اگر قوت بیمار ضعیف بود غذا باید داد و بهمه حالها قوت  
 نگاه داشتن را رعایت کند بیشتر باید نه تنها بیمار را  
علامتها فرق میان غب غیر خالصه و میان سطر الغیب  
 است که ماده غب خالصه صفرا و رطوبت باشد لیکن هر  
 امیخته باشند چون یک چیز گشته بدین سبب فعل هر یک بدید  
 نتواند آمدن و بیمار باشد که انزین هر دو تب انزیک  
 نوبت دو باریسم بار سرما و تشویه بدید آید باز گرم کند و ما  
 سطر الغیب اگر چه صفرا و رطوبت بود لیکن هر دو امی  
 نباشند چنانکه چون یک چیز گردد و بدین سبب هرگاه که نوبت  
 صفرا باشد تن گرم تر و اسهال تر آید و رو فودیک که نوبت رطوبت  
 باشد تن آهسته تر آید و دراز تر آید که با بلغم غلیظ و بیمار  
 تر باشد و گاه رقیق و اندک تر گاه صفرا بیشتر باشد و گاه  
 صفرا سوخته باشد و گاه هر دو بیرون عرق باشند بدین  
 تنها مرکب هر یک را نام خاص نیست چون غب غیر خالصه  
 و سطر الغیب را که نامی نهاده اند و علامت غلبه هر خطی  
 از اعراض احوال آن بتوان دانست علاج وی مثل علاج  
 خالصه است و لیکن میل بنفع ماده و تسکین حرارت بیشتر  
 کند و آغاز علاج بقی کردن باید خاصه از طبیعت سخت بود  
 حقه ها و نیز بکار دارند از بس که غذاها خورده بود  
 تنگ

که کند مرماها را و باز اگر طبیعت سخت بود حقه ها و نیز  
 کار دارند از بکار این خلطها بیشتر و از جوامع امیخته از بلغم  
 صفرا سوخته و دشوار علاج بدید و اگر چیزی از حقه  
 نباشد و خواهد که آن ماده سوخته را از وی بیرون کند  
 قوت ضعیف بود و حرارت بیشتر بود چنان باید که آن  
 ده را بشاب کل و ترانکین بیرون آرد و یا باب لیلاب کوفته  
 فستق سوده و سکر سوده بروی افکند بدهند تا بخورد  
 که قوت قوی بود غلیظ بود می باید که آن ماده را بچوب صند  
 حب غافت بیرون آرد و بهنر ازین این حب است صففر  
 یکسیندیان فیقر پنج درم عصاره افسین غافت از هک  
 درم و تخم کرفس سه درم هیلله از دهلله کا بالی از هر یکی  
 یک درم نمک هندی ده درم قرص کل نیم درم تریدهفت درم  
 همه را بکوبد و بپزند و حب کند باب کرفس شربتی از وی  
 دو درم باب کرم نخورد اگر طبیعت نرم بود حاجت  
 نیاید بدار و هاء مهمل اگر بکشکاب حاجت آید کشکاب با پنج  
 کرفس بخ بادیان بزدا از هر انک درین کشکاب جلی است سردی  
 و تری را سود دارد موقت را و پنج کرفس بادیان از مضرت وی  
 باز دارد و سهل بکشد و با مزاج بلغم و صفرا سوخته برابری  
 کند و جالینوس با کشکاب اندک لیل بکار داشت



حسین تبها و اندر واکر دراز گردد اقراص کل خورد با سکنجین  
 بزوری دهند صفت قرص کل که با سکنجین بزوری دهند  
 بکیرد کل سرخ کوفته و بیخته ده درم سنبل سه پنسوسن سه درم تخم  
 خیار مقشر تخم کاسنی از هر یکی چهار درم قرصها سازند شربت  
 یکشمار نافع بود حمیات مرکب واکر از صفرا و بلغم بود و صفرا  
 غالب بود نسختی دیگر فایده کند اگر صفرا و بلغم هر دو  
 برابر بود بکیرد کل سرخ دو درم مصطکی یک درم سنبل دو درم  
 تخم کاسنی سه درم شربت یکشمار واکر یا این تب سرفه بود  
 این قرص نافع باشد بکیرد بیفته و کل سرخ و بادام مغز  
 مقشر از هر یکی سه درم کل ارمنی سه درم صمغ عربی تخم گرد و مقشر  
 از هر یکی سه درم مصطکی یک مثقال سنبل یک درم شربت  
 سه درم تخم خیار مقشر سه درم رب سوسن سه درم قرصها سازند شربت  
 یک مثقال واکر یا تب سرفه بود طبیعت خشک این قرص  
 بدهند بکیرد بیفته ده درم تخم خنثا ش و تخم کسنی و تخم خیار  
 مقشر از هر یکی چهار درم قرصها سازند شربت یک مثقال با جلاب  
 دهند شربت یک مثقال با جلاب دهند صاحب غلبه غیر خالصه  
 از کرما به رفتن نگاه دارد تا ماده بخفته نشود در رسوب بدید  
 بنیاید اندر بود واکر کرما به رود بیش تخم ماده سه آفت  
 بدید آید سکی این مایه تب که با املحلاط بلغمی آمیخته بود چون  
 از

از جای خویشتن بود تحلیل بندید و آنجا سده کند و بسپرد  
 در کرب این مایه بسپرد که در اندامی از اندامها چون کرم گردد  
 و برود از جای خویشتن بیایند با آن ترنجبین که بسپرد بود و کرم  
 دارد و بپوشاندش سه درم کربان چیزی که تنگ گشته بود زود  
 تحلیل کند بدید در از جهت سطری وی و علاج تخم شوار  
 بدید و بیماری دراز بماند مضطرب کل هفت در علاج حله  
 شطر الغضب تب مرکب بعضی را اسم خاص است و بعضی را اسم خاص  
 نیست آنکه ورا اسم خاص است شطر الغضب است و این مرکب است از  
 تب غب و از تب بلغمی علامتها و شطر الغضب در فضل غب غیر خالصه  
 یاد کردیم علاج این آفت مرکب است از صفرا و بلغم علاج وی  
 نیز بکسبت آن می باید واکر مسهلی دهند مسهلی دهند  
 که هر دو خلط را اسهال کند بعد از تخم ماده اسالین از  
 تخم ماده محتاج تلین باشند واجب است که ملین دهند ن  
 مثل اب لیلای کلیکین و صمغ عربی بکیرد و لطف تر کند و در آن طریق که  
 تر باشد و ستر اع قوی از بقیه کند و اندر اعراض تب نگاه دارد و می کند و دفع  
 ماده غالب بیشتر شود و اگر حاجت بکسب غارت بیشتر باشد بکسب ساده  
 دهند و اگر بزوری باید تخم کاسنی و تخم کسوت و پنس کاسنی کنند و ما خلیف  
 و تخم هر دو بخار دهند و اگر سلیف ویزایدن حاجت آید بیشتر کتاب  
 دهد و خود و تخم بادیان و سحر و زوفا و خشک و نفع و سنبل و آنج در غرض است  
 در کتاب می پرزند و بیش از کتاب بکسب ساده دهند با بزوری



و بزور بیدار حاجت کند و آب بادیان و کلشکر در وی کدر آید و سبکبیل ساده  
عسل و شراب غوره عسل و کلشکر با سبکبیل سرشته این هم شرابها موافق  
است و هرگاه که اثر نبیند باید تدبیر استسراج کند برقی کلشکر  
که خاصه و بالوده باشد سبکبیل دادن صواب و شراب موافق باشد و  
نیم درم سنگ ترید سید و نیم درم سنگ عاریون و نیم درم سنگ سقویا  
اندر شراب کل کلشکر سرشته مهلی لطیف و سبک باشد و اگر استسراج  
توی تر حاجت آید همچون خیاض دهنده و از این استسراج فصل کل دهنده  
بدین صفت کل سرخ ده درم سنگ سبیل سر درم سنگ اصل الکوسن ده درم سنگ  
مفر تخ خیار تخ کاسنی از هر یکی چهار درم سنگ شرنجی یک مثقال و اگر صفا او  
بلغم بر آب بکشد بکیر کل سرخ ده درم سنگ صطکی یک درم سنگ سبیل دو درم کاسنی  
بخ درم سنگ شرنجی یک مثقال کلشکر **فصل** نیم اندرب ربع تب ربع  
و جبر آینه است و لازمه و اسباب ربع اسباب تولد سود است  
و بیشترین تبهای ربع کم خطر باشد و اگر اندر تدبیر و علاج خطا افتد مدت  
در از ترنوی یکسال بیش نباشد و در بدین تب اندر عملهای سودا چون صرع  
و مایلجی و تشنج بر هفت و هشت اگر در علاج کند و ماده سخت خام بوده باشد  
دوازده سال بدارد و پنج در از کد بشر با سبکبیل و اگر در استسراج  
سرمه و لوزه اندکی بود هر نوبتی زیادت می شود تا بقوت سرمه بادر در استسراج  
و کمتر باشد و یک لیوان اند خیار یک درم تخ در نیم می زند و در گرم شود از  
هر ایک ماده غلیظ و سرد ماسند و نشان نصف آن مکرر شدن سرمه باشد  
و بسیار عی ناستانی بر ربع باز گردد از هر ایک ماده رقیق بوق و استسراجها  
خارج شود غلیظ بماند و مدت نوبت ربع خالص بلیب و چهار ساعت باشد و  
مدت سایش قبل و پشت ساعت و اگر ماده سودا بلغم بود نوبت در اتر  
دارد و نبض بطی و نرم باشد و بول غلیظ و اگر ماده صفراوی بود نوبت کوتاه  
تر باشد و نبض سریع تر و مواتر و عرق بیش تر آید و اگر ماده سودای  
دو خون غلیظ است خون ظاهر بود و اگر سودای بود عسر تر باشد  
**فصل**

و فصل سال و سخته و تدبیرهای گذشته بر هر یک گواهی دهد **علاج**  
روز نوبت از طعام و شراب باز دارد خاصه از آب سرد و اگر اثر را غار  
تب می تواند کرد سخت نافع بود و روز دیگر که پس از نوبت باشد غذا  
نخورد یا دهنده بکوشش سخت با نخ و شربت و روز دیگر که فردا نوبت خواهد  
بود بخود آب دهد لی گوشت با زیر با جو و عن بادام بار و عن کاو  
و اندر دو روز که نوبت نباشد با مالد کلشکر دهنده با سبکبیل سرشته  
و بعد از آن کند ساعت کتاب دهنده با نخ و زنجیر و تا اثر نبیند بدید  
نیاید استسراج قوی نکند و تبها هم چندین ساعت هم برین قیاس باشد  
**فصل دوم** در تبها بلغم هرگاه که عارت عیب اندر رطوبت خلطی اثر کند عفت  
باشد و گاه باشد که بیمار بیدارد که در میان برف است و دیگر گرم شود و سبب  
این بلغم در جاع بود و طعم دمان ناخوش بود و در معده ضعیف و سهولت و باطل  
شدن و تاسه و عشی و عشیان بسیار افتد و نبض صغیر و ضعیف و متفاوت  
قاروره رقیق و سید و باشد و با سرخ و نیمه سود **علاج** یک هفته  
سبکبیل عملی دهنده و کتاب با نخ و آب و ابی که با دیان بود و کتاب و اگر  
بجای سبکبیل ماء الصل دهنده و زوفای خشک در وی بختد و اما شد و از پس  
یک هفته قی قیاید خاصه اندر اعانت و طبع را بکلیت نرم سهل نرم کند با ده  
درم سنگ کلشکر یا سی درم سنگ سبکبیل و نرم و صطکی و زنجیر گرفته و نیمه  
و سکر خند و زن هم شربت یک درم با یک مثقال با دو درم سنگ طبع را نرم دارد  
و تبها بلغمی بعضی باشند که مان لوزه باشند و کساریدن آن ظاهر نباشد باشد  
تب دق اندر علاج اندر تبها برانند دلیری نشاید کرد چنانکه اندر تب  
بلغم مفر نشاید کرد از هر ایک نیم باشد که ماده لطیف گردد و بدماغ برآید و سرمه  
تولد کند خاصه اگر بعد از آن با لطیف باشد دماغ و صواب آن باشد که از  
سکر و سبکبیل سباده انکر و بکوارند با سبکبیل که اندر وی پنج بادیان خسته باشند  
و این تصرف حکمت بهره توان کرد و اگر دماغ قوی باشد استسراج و قیغ حفظ باید کرد  
و ادرا و ماء الاصول و از پس استسراج قرض دادن نافع بود آن که نه



**فصل هفتم** بازدم اندر آله و حصیه ایک و حصیه بر و از یک جنس اند و هر دو  
از جوشیدن فروختن کن آله از خون باشد گرم و بسیار و میل بتن می دارد  
و حصیه خونی باشد صغری و اندک بلین سب است که به نیمی حصیه کوچک  
و از پوست برداشته نیست و از هر یک حصیه از خون تپاه تر و کثرت باشد  
تراست و جوشیداندن گرم گاهی طبیعی است و گاه باطنی و عارضی **علما**  
با تاسه عظیم باشد و در پشت با درد سر و گری به تن و با ماندن و تریه  
اندر خواب و در معده و سر و چشم و خارش بینی باشد و سرقه و در کلو و تنگی نفس  
و گرفتگی آواز بدید آید و آله سفید یا زرد و اندکی بزرگند باشد امیدوار است  
باشد خاصه اگر در وقت بیاورد و زود بخیمه شود و باغ مخلوط دارد و در هر یک  
باشد و نفش باشد یا سبز یا سیاه و بر سینه و شکم بسیار و در بر سرون آید و در کتفه  
شود و خطر ناک باشد و اگر کتف آید بدید سرتب آید سخت بد باشد و اگر  
آید بدید آید تب که آید بد شود هم بد باشد **علاج** هر گاه که در شهری آید  
بسیار شود کسانی را که نبوده باشد قصد و حجامت باید کردن و از گوشت و زینیا  
و چیزهای گرم بر نیز کردن و با آب میوه طبع نرم کردن و ختنکاه و خاوند آله مقلد  
باید و تن بجامه پوشید و هر چه در آب سرد دادن تا عرق بیرون آید و طبیعت را  
بدفع ماده یاری دهد و صندل و کلاب و کافور بویانیدن تبادل گرم نشود و آب  
کشتر تر یا نفع سماق یا عصا سه است یا نارترش یا ماد و کلاب سوده یا سرمه  
بکلاب حل کرده با اندک کافور و بجم آنرا حکاکی نماید ماده آله از جوش باز دارد  
و اگر حلق گرفته شود نیز آب خرق غره کند و آب تا حناق تولد نکند و غلیظ است  
چو بایست عدس آمیخته اندراب انار ترشی و نیزش یا اند غوره و اندک شکر و  
طفشیل و از کشکاب و عدس مقشر و اگر ماده غلیظ باشد قریب به بیاضی رات  
گرم نرم داشتن و مسام کشاده کردن و از آنکه بنض سرخ و غلیظ و متواتر باشد  
و هر سیه سخت گرم نباشد و آله در بر سرون آید چند کرم آب گرم باید دادن  
اندر آب بادیان تر باشد و با جگر خشک اندراب چمن و دادن زود تر بظاهر  
دفع کند و اگر آواز در پشت شود هر ساعت لعوق از تخم که دو و غیره مدام  
و مکر و کثیرای بزد تا بیماری باز دارد و با خشراب مورد و رب انجی دهد

تا اسهال رود باز دارد خداوند حصیه را لهاب اسفول و لهاب دانه وانی  
و کشکاب و قیو و آب که در و آب غریزه و آب خیار ترش و آب خرفه مایه  
انار و آب دیواج و آب انار ترش آمیخته دادن و از آنکه آله بر کرم و تپاسه  
و بی قرار گشته شود و نفش و بنض با حال طبیعی باز نیاید و آله سخت باشد و تپیر  
بزیانیدن نشاید کرد و از آنکه علامت خیر بدید آید بکیرد با نونه اکلیل ملکی  
با بنفشه و خطمی با پیوس کند و آب نجو ساند و بخار آن زیر دامن وی اند  
تا کخته شود و هر گاه که آله تمام سرون آید و منت او بگذرد و از آنجنگی بدید  
ایدهای بزرگ باشد بسوزن ندین بشکافند و آب بر خشنید پس اگر با لسان  
بورد کل سرخ و بر کرم و صندل زیر دامن او دود کنند و اگر رنسان بود بر کرم  
سوسن و جوب کزد و دود کنند و اگر موضع ریش کرد و کل سرخ و جوب کند و رو  
انزروت و دم الاغون سوده بر آن موضع کند و اگر در جگر شود یک  
بمید آب جاره نباشد کن آنجا که پوست خراشیده باشد یا آله سکا فنه مکر  
نشاید رسانیدن و تا تمام کخته نشود نمک و رو بایزد است و صواب آن باشد  
که عدس مقشر و بک کل سرخ و تراشید جوب کز اندراب بیزد و نمک اندرین آب  
کند و بخور از آن آب بر آله می زند آنجا که باید و اگر حشرات قوی باشد قدری  
کافور و صندل سوده اندرین آب حل کند **باب سی و دوم** فصل اول  
در ماده اما س گرم و بنه گرم یا خونی بود یا صغری کن از یک خلط اما س و بنه تولد  
نکند و خون تا از طبیعت نکند و سیلان نکند و بکلیت نشود از وی اما س و بنه  
خیر و همچنین از صغری طبیعت اما س تولد نکند و اگر بسیار بود و تا خون با  
ندامها رسیدن بر قان تولد کند و اگر گرم با طبیعت شود و در یک عضو گرد آید  
بسیب لطافت و رقت اندر گوشت نیاید بظاهر پوست آید نمک تولد و در ریش  
و از سودای طبیعی بر قان تولد کند و اگر با طبیعت شود و در عضو مایه اما س  
سودای تولد کند **علائمها** اما آنجا که گوشت بیشتر یا بد در دهن زبان  
بیشتر کند **علاج** ضد و حجامت پس استسراع بمطبوخ هلیله با قوص  
بنفشه یا بماء الفواکه و طلی با ول ر اذخ چون صندل سرخ و سفید و فلفل



و آب انور و رو ماه و اندر میان جیری برانند با راج امیخته و معتدل  
 شاف ما میثاق و حصص و غیره و مرانند آب کشین تر و اگر تر  
 که صلب شود کشین تر بسوزند و طلی کند و هرگاه که بپزد که رنگی در  
 و سبزی و سیاهی می گراید از دن و سبکای صواب تر صفت  
 ضامدی که ماده را تحلیل کند و اما سر اگر کم نکند و نکند از که صلب  
 شود بکشد از یا پشت جو باب کشین تر و سر که بپزد و ضامد کند کن  
 باول علت بر نشاید و هرگاه که در دو مجاحت و ضراب هم کم نشود  
 پس از اخلاط بد پاک باید کرد پس اما سر را بنشیند یا دیوچه بر  
 پس نه در سبکارد جو و نه در سبکد روغن شیش در بنج در سبک آب  
 تا سبک شود و طلی کند **فصل دوم در اما سر و بلغم ماده بود**  
 اما اگر بلغم ماده و رقیق بود اما سر را که از وی تولد کند تا  
 الورم الرخو گویند و باشد که سخت رقیق باشد همچون  
 و اما سر که از وی بود استسقای آن عضو بود چون قیلته اما  
 و باشد بخاری از ماده بلغمی بر آید چشم و روی اسامید  
 اما از اینچه گویند علاج سخت رطوبت که باید کرد خاک  
 جو آب و جو بلوط در آب کتند و با مداد استغنیو با قه دو توی نو  
 بدان تری کنند بر آن موضع و حوالی آن می کشند و آب بوده با سر که امروز  
 باب خوش نافع بود و روغن کل با سر که و مکن یک بود و اگر اما در عضو عصبانی  
 بود و با در باشد بفر و طلی که از روغن زیت ساخته باشند و سراب اندک  
 خاصه سراب سیاه رنگ نیم گرم کرده بر جکانیدن در نشانند **فصل**  
**سیم در سرطان اما سر سودای و اما سر سودای دو گونه بود** بلغمی و بلغمی و یا  
**سیمی و سوس گویند** دوم سرطان است و فرق میان سرطان و سیمی  
 آنست که سیمی و سوس اجنبی الم و ضرابان نباشد و حرارت و رگها بر  
 نباشد و سرطان از دو گونه باشد یکی ماده سودای خالص باشد و در  
 صغیر و سودا امیخته بود و با در دو سوزش و التهاب ضرایب  
 و حوالی

بقراط گوید در کتاب فضول که هر چه ناکاه بادی  
 رسد از پیکردن تن تا نای کردن یا گرم کردن  
 یا سرد کردن یا بجز انواع که باشد خطر است  
 در حفظ صحت چشم باید که چشم را از گرد و خاک و دود نگاه دارد و لیبار  
 در آفتاب ننهد خاصه وقت بر آمدن و فرو شدن وی و چیزهای براق  
 در فتنده و جگرها را روشن نکند و در خطها با یک بخواند که در  
 چیزها بد را ضعیف گرداند و نکس سنن در چیزهای سیاه و بیوان  
 شم را سودا دارد و در تابستان برود غوره در چشم می کشد و در خزان  
 بچار غمر می کشد و اگر حرارتی باشد آب بادیان که با عل در آفتاب  
 روده باشند در چشم می کشد و اگر حرارتی باید در چشم برود غوره  
 شد با میل آن بکتاب سوده و اگر در چشم کد و آب ریزد باره  
 نان تر کند و با سبیده خایه مرغ و روغن کل و بر چشم بپزند  
 پوسته چشم را از خرقة سیاه نگاه دارد و در خانه تاریک مقام کند  
 در دساکن و آن اشک باز ایستد

**در بیان دردها که اندام و در اعضا**  
 پیداید علاج وی چه بود بدانکه این نسخ از چندین کتاب استادان  
 ما بجمع بر جیده اند و جمله از موده است **اول در بیان در سرد**  
**و سیم سرد و سقیم** و این نیست تر از خون افند **ملا می کشد** آن بود  
 روی سرخ کرد و در رگها سرد و بنا کوش بر خیزد و همچنان نماید که آن



که با پیون آمده باشد سخت خورد کند گوشت و پیرنی بکلی نخورد  
**علاجش** آن بود که رک زرد و رک با سلیقه زرد و بسیار خون برآرد  
و اگر ساکن نشود حجامت بکند و طلاها سرد بمیان سر بگذارد  
**اینست** چون کلاب و صندل و کافور و فلفل هندی و شاقه مایه  
و آب برک بنفشه و نیلوفر و کشمش و سرکه و اگر درد اندکی فریون  
بروغن کل بسیار و در سر مالند تا ساکن و بخته هلیله و بنفشه و فرمای  
هندی و نیز خشک نخورد **علامت دوم** این علت از صفرا  
افتد **علامتش** آن بود که روی زرد بود و خشکی سر و چشم  
و تشنگی کنان کسی که چنان باشد یا در افتاب بسیار نشسته باشد  
یا رنجی سخت کشیده باشد یا حمل یا لجاج کرده و ششم خورده  
یا در گرمای بسیار نشسته **علاجش** نیز زبان که دختر شیر  
داشته باشد یا سبزه باروغن کدو یا روغن بنفشه با اندکی کلاب  
و با چند نیم سرکه بر بخته بر زده تا جمل شود آنکه میان سر بگذارد  
و کلاب و بجلاب خورد و جای خشک نشیند و نیلوفر بنفشه  
و میوه ها سرد بویید اگر حاجت باشد اندکی هلیله و زنجبیل  
یا صفرا نیارد البته شوری و پیری و شیرینی نخورد **علاج**  
عدس و ماش و کدو یا کشمش تر و کاهوتر و کاسنی و مغز بادام خورد  
شفایا یابد **علامت سیوم** این علت از بلغم بود و  
**علامتش** آن بود که سفید کونه و این حال از نرا و پرا نرا  
بیشتر بود و درد نرم نرم بود آن بود که شب طعام بسیار  
خورده

خورده باشد یا دوین یا در معامی کرد نشسته باشد **علاجش**  
حب قویا یا نخورد تا طوبت نیازد و بودینه و سداب و سداب و سداب  
و با بونه و اکیلل الملک هم در آب کند و هر وقتی از آب بر سر ریزد  
و از سرد بهر هین کند و مشک و غایله می بوید و روغن سداب  
و روغن قسط اندر مالند **و عندا** نخورد آب خورد و گوشت بخند  
و کباب و قلیه بدایهینی و قرفصل **دوای** دیگر کدو و می  
و غرغره می کنند برکه و کلاب و دوای سرکه اثر خار  
و سیه و عافق قح و مرزنگوش و سداب و یاسمن و سیسبهر می  
بوید **دیکر** یک که کخی دارد و درم حب سببیار  
بخورد و طعام کم خورد که بماند باشد **علامت چهارم**  
این علت از سودا بود و از بسیار خوردن کرب و با فلی و عدس  
و گوشت کاه و ججاج با فراط کردن و سودا را از جوی کم خوردن  
و کرب بسیار کردن و غم و محنت و مصیبت بر بردن **علاجش**  
جری و شیرینی خوردن باشد و روغن ها گرم و نرم بپایند  
و آب زن گرم از اکیلل الملک و با بونج و خطم و بنفشه و پوست خشاک  
و برک کاه و بزبان و نیلوفر سر می ریزد و بکر مایه می رود و  
جلاب سیر و غن بادام بکشد **و عندا** شور بای مرغ و گوشت  
بره و مزه و شرک سفید خورد **دیکر** بویها معتدل بپایند  
چون عود و عنبر بدماخ بر سید و آب کاه و زبان و مغز و سداب  
نیکو خوردن **دیکر** زده تخم مرغ نیمه شد خوردن و آب ولن



وسبزی نکرستن و رو دها خوش نواختن و مردم نیکو و  
جامها رنگین و در نقشها خوب دیدن اگر چه طبعیان دروم گفته اند  
بلغی و سودای را شراب جوئیده و اخلاط درون خخته اندکی باید  
و غرض ایشان آن بود تا آب کمتر خورد و بلغم بکارد و طعام کمتر گوارد  
ولیکن هیچ حال جاره نیست **دوای دیگر** اندکی افیمون و غیره خشت  
و خیارشبر و آب کاو زبان بخورد تا سودا بیاورد و نافع بآید  
فصل اندر بیان سبب کوری این علت از رطوبت  
افتد **علاجش** چوب قویا باید خوردن و دار فلغل سودا  
با آب بادیان در چشم کشیدن **دوای دیگر** بستان حکم یاره  
کوسند اما رجهتر باشد و در آتش هفت تاکت برآورد و دار  
فلغل سوده بر وی ریزد و بمیل در چشم کشند **دوای دیگر**  
هم چون خانه و ماهی و شیر تر بخورد الا خود آب و گوشت  
برشته و شیرینی از انگلیس و قانید و روغن جوز و حبش پیار  
بکارد اشتهن شفا باید و نافع بود فصل اندر بیان  
خارش چشم آب غوره در گذر سرورد و طلاهای خشک بر  
پشت چشم نهادن و مغزرا خشک کردن و بکاهو و کشیز و  
کاسنی **دوای دیگر** بر روز شراب خشیاش خوردن و کلاه و کاه  
کلاب و هلیله زرد بسودن و در چشم کشیدن و طبع را نرم  
داشتن **علاج** اسفناخ و برک جعفر و شکاب خوردن  
فصل

فصل اندر بیان طرفه در چشم این نقطه بود شد  
در میان چشم افتاده باشد و یا از سببی دیگر یا مانند برک  
اسی از کناره چشم در سبب یا در بالا **علاجش** اندکی زینج  
سرخ و گندرو و سر بکوبد و یکدیگر بیا میند و بر وی هفت  
شفا یا بد و نافع باشد فصل در بیان دمعه چشم  
علامت دمعه آن بود که مادام چشم تر باشد و از آب رو ششمانی  
نهد **علاجش** بکر مایه رفتن و سر مده از نوینا و سر مده از  
شکر بصری و هلیله از رد و ما میران چینی کرده باشند و در  
چشم کشیدن و چشم بر هم نهادن و زمان تحمل کردن فصل  
اندر حسا در چشم حسا آن بود که چون آن خواب بیدار شود  
چشم بچن باز نتواند کردن و در هم کشیدن باشد **علاجش**  
آن بود که هر روز سه بار بکر مایه رود و سر چشم را بنجار آب  
فرو دارد و اسپیس و شکر خود و بر هیز بکند تا شفا یابد  
و حوالی او رگها برخواستند و مملی بود هم چون بایها سرطان  
و لون این رگها بسببی گراید و بیکری و درد و سوزش و سرطان بیشتر که  
که بدید آید اندک اندک نرم و متخلخل بدید آید و زمان اندر بستان و در هم  
بیار بود و مرد آنرا اندر حوالی خلق و اندر و قضیب بسیار افتد و اندر روده  
نیز باشد و سرطان با در ابتدا دهنوار تر توان دانست و چون ظاهر گردد  
علاج دشوار بدید و سخت جند با قلی باشد و کج و صلب و لونش تیره  
بود و با حرارت اندک یا نه باشد **علاج** تیدیر ضو اب آمنت که اندر  
علاج نگاه دارد تا با ج بیدار آمده باشد همچنان بماند و زیادت نکرد



ورزش نشود و استغنا بوقت نمی کند و غذاهای موافق و سرد و تر خورد  
چون کتاب روغن بادام و مایه تازه خرد و خایه مرغ پخته و استغنا  
و ماست و کدو و مانند آن و اگر جراحت عظیم بود در جگر و کبد و بازه سود دارد  
و استغنا بپاشد و اگر صواب تر و هر چند روز چهار مرتبه از این میوه اندازد  
الجبین یا اندازد و اصل دادن و صلب و غده اندر جگر و ماسها  
صلب و غده و سلب و قوام سلب بعضی چون کوشی بود و بعضی چون عقیقه و بعضی  
چون عسل و بعضی شک باشد همچون اردن و مانند آن و ماده سلبه اندر غده  
باشد و باشد که اندر زیر زانو و غیر آن همچون سلبه چیزی بدید و سلبه  
نباشد کنگ چیزی باشد همچون کوهی که بر عصبان موضع بدید آید و فرق است  
که سلبه جنبان بود از همه جانب و این از جانب جگر و استغنا از دراری  
عصبان اندر جنبیدن علاج سلبه سبک دیت خاصه اندر صلبه  
و اگر کسی سبک داری نخواهد و سلبه نرم بود و نشه بر که حل کند و بروی بخند  
و بکشد چرم و مساح و بیه کاه و نفت از هر یک بهی را است هم بهی  
و مقداری دینق با آن یا کند و غده و مسامیر و تالیله از جمله اماس  
نخست نرم باشد اما اگر تنگ باشد بر کنگد شود و باطل گردد علاج آن میوه  
علاج سلبه است اگر در دانه اندر کنگد و پاره سبب تنگی بر اندازد آن بروی بخند  
و سه روز بپزد و در آنرا باطل کند یا صیت و اگر صبر و صفت و آفتاب و سریش  
بر کادی طلی کند و بروی هلد به بنید و اما استغنا از اماسی بود  
کوچک و صلب و فرق میان سلبه و خضار بر آنست که سلبه را اندر زیر پوست  
فراتر و باز بر سر تواند بود و خضار بر وانه و خضار بر که باشد که یکی بود و  
بسیار نیز باشد و بیشتر بر کردن و زیر عسل بدید آید علاج  
غله ط و از ترشها و از طعام شب بر هیز باید کرد و استغنا ببلغم فروردن  
بقی و بداری مسهل و فصل و حب را ضل و حب چیز بر آن منعقد مان  
و متاخران فرموده اند و نزد یک من جبهه که بلغم و سودا را از خود آرد  
فی غایه

فی غایه ترجیح جبهه فیتون و بکار داشتن معجون نخاج فصل  
نخاج در علاج طاعون اماسی است که در گوشت نرم چون گوشت گوسفند  
و گوسفند و خایه و گوشت زبان یا اندر جای فراخ تراخت چون بصل دست  
بیخورد آن و از اندازد نیز چون نشوز اند و ماده آن مسخیل باشد یا شد همچون  
زهری شده و عضو را تها کند و در تنک عضو و حوالی آن بکشد اندر از مضرت  
آن از طریق شرابها بدل باز دهر و خفان و غنی آرد علاج دل  
دلها قوه باید بر اهلای خنک و خون بوی چون شراب ترشی ترنج و شراب لیمو  
و شراب انار و رب سیب و رب ابی و شراب صندل و کلاب و کافور  
و نیلور و صندل و غذا اعدسی و مخصوص و اقصد او از گوشت ذرا بخورد و طبع  
و بزغاله و علاج تب دق و بای بکار داشتن و هم ضماد ارج بر تن بزنند  
و در کنگد نیز باید زد مگر امتلاء و موط و جایگاه نباید از ردن و بمنزیدن و پس  
باب گرم شدن با خون بروی فسرده نشود و هرگاه که خفقان کنگد گرم و طبع  
با بویخ نظول کنند ماده بدرا از جانب دل موضع باز دارد و تجلیل کند پس  
بزانیدن علت و علاج فراخ باید کرد باب  
در علاج دمل و اکله و ریشها ریشها که اماس دارد کنگد ندر اماس باید انکه علاج  
ریش و این نوع ریش را بداد و هاه خشک کنند و قاصص علاج باید کرد پس بداد و هاه  
روایتند و در روی قاصص از این نوع سازند بکشد کوز و با کنگد بگوید و شراب  
بپزد و ضماد کند یا بکشد و در کنگد سوده و آن را گاهی بکشد یا بداد و نگاه بر روغن زیت  
تا سپید شود و این قرص اسکر سه روز روی سوخته بصری زده و جویم و مارو  
و کنگد رود مالاخوین و شت می و اقلیم سیم از هر یکی جزوی همه را بیامزد  
اگر خواهد هر روز و روغن مورد کنگد اگر خواهد که قهر را بشوید  
در باب سبب بینی و آب که در روی هلیله و لیلیله و املا حبه باشند موافق باشد  
و گاه باشد که مردم و در و ریا نگیمن سرشته تا دار و ا قوت می دهد و ریش را  
می شنود ریشها و اسرار هم زنگاروی هم هزی و قرص اسود و احضر سودا دارد



و باغ حلاط بط با هم سکنه و غش کل سود دارد و دردی و غش زنت و شیشینی  
و انگین از هر یکی بهر دست و هم کند ریش و سب را باک کند و خشک کند و در شیشا  
غبار که از آن کشت گویند و مجا و نیند اندرین باب مرع الرسل از موده است  
و نافع و قنطیر یون کوفه و بخیج و ایر سا کوفه و کوا و بخیج و کوفه و  
مخایی را بدان ترک کنند سود دارد و اگر این نوع ریشها را از قو باک کنند  
و پوست بر گوشت استوار کنند چنان سود که گوشت بر پوست  
استوار نگردد و هرگاه که این ریشها را در او کرده باشند بر سران صفا  
که من ارج عضو را با عدال باز دارد و با گرمی و سردی و اووی زده ایند  
بر اینی کند بر باید نهاد ریشها متعفن تن را از اخلاط بد پاک  
باید و من ارج با عدال باز آوردن و اگر جابت اید بران موضع محج  
ون و دیوچه بر افکندن و بسیار باشد که ریش را در وی بزن  
با هن پاک بر باید است بس علاج کردن و در در که از دار و تو کند بر و غش  
تسکن دادن هر ساعتی چنانکه تازه تازه بر می خرد و هر در وی که بر  
خفتیم روز سه باید است و بکدر را و در و بار و در و غش زنت از هر یکی  
هره راست خلی کند و باشد که قوه را با هن پاک باید کرد و برداشت  
تا به جان پاکوشت درست باز ند هشد و باشد که آن عضو را جدا کنند  
باید کرد و در حال آن عضو را خنک باید داشت و در آب تخ باید نهاد و آب  
برگ مورد تر کند و کلاب سرد کرده بر جکاند اگر سخت گرم باشد شراب  
قابض و سرد که امروز با کلاب سرد کرده سود دارد و صفا که آن را ببرد  
و عدس و بزرالوی زرد و برگ مورد و برل صفا و باید کرد صفا و باید ساخته  
و کل از مینی سرکه طلی باید کردن سوختن آتش در حال پیید خایه باد غش  
کل یا مینر و طلی کند و صندل و فلفل و خشت چینه یا سفالونی پیید هم با کلاب  
و آب انکور و رو باه طلا کنند **فصل** در جراحیها که  
نازه باشد و با است افتاده باشد و لینه که بر دو لب فرام که در و لینه دارد  
که چیزی در میان جراحی افتد چون موم یا روغن آبی یا غیر آن و خشک کند و ببرد  
سرد و زرد به یکد آرد تا محکم شود و اگر جراحی است با سموار باشد و از بویها و بوی  
دارد بشکافند و است کنند و در و لینه و در و لینه و در و لینه و در و لینه و در و لینه  
بکار دارد بیکر و اسفنداج از هر یکی از هر یکی جز و در و لینه و در و لینه و در و لینه

و باز و از هر یکی نیم جز و بید و بکار دارد و اگر جراحی و بیکر بر سر افتاده باشد  
نمراوند مدیج از شراب پیر و خشک کند و بکوبد و ببرد و بر سبیل دار و بیکار دارد  
و خمر خشک کوفته و پیخته سود دارد و اگر جراحی عصب باشد و خا طین سوده بر  
نهادن سوده اگر بر نهاد و سر سوخته باغ سر سبیل دشتی بر نهادن سود دارد  
باید است که بعضی اندامها است که جراحی کند و خلاص از آن بکارد و بود  
و آن دماغت و کرده و ویشا نه و در و لینه و بیکر و جراحی حکم باید کرد و اند  
و جراحی که مملت هلد و جراحی که بر عصب و کینارهای عضله افتد خطر  
ناک باشد و از آن وقت ساقط شود و غش و تشنج و اخلاط بد اید  
و جراحی که بر پیشین زانو چین خراشو خطر ناک باشد و از اخلاط ماه  
بود و هرگاه که آن و کرانه عضله تشنج و اخلاط عقل بدید آید و از قبول  
نوامید شود فل بد بر جنان نباشد که عضله از آن جفا بر و بیاطل شدن  
فعالان عضو بد و پوست است و هاد هلد و اگر جراحی بر شکم افتد بصر  
یا فوا و یا اسهال بدید اید هلد شود و اگر جراحی عور دارد و سر و لینه شود  
نباید که است که او بسته شود تا نیم در قعر او کرد و باید نیاید این جانی بود که بید  
برون جری کرده یک بر سر جراحی هلد تا گوشت بزیود و در و لینه و باید بر لینه  
کند و لینه که فر جراحی و بید و هلد و بید و لینه خرد تر می کند تا انگاه که جراحی  
رست شود و قعر نماید و اگر جراحی بر گوشت بود مازوی سوزان و بر و لینه و لینه  
و لسان طحال خشک کرده ساقط شد و هر یک جراحی جراحی کوبید و بر و لینه و اگر  
بر سر آن در و لینه برک حاضر و برک بر و لینه و برک کوبید و بر و لینه و لینه  
اندر برون آوردن بیکان و خارا جراحی که بیاری او و لینه و لینه و لینه  
برون آوردن خا و بیکان و مانند آن بعضی خیال باشد که جراحی بفضا و بعضی  
بالتی جوی ابر بر کشند و بعضی بلی و برون آید آنکه بکند و وقت حل کرده جراحی  
خرد هر چه در جراحی مانده باشد بر کشند و اگر و سق با نیکمن بر کشند قوی تر باید  
در و لینه و جراحی باغ بی بکوبد و با غسل بر کشند قوی تر باشد و بر هلد صفا  
مسوخ بر هلد و صفا مسوخ چیزی اندر استخوان سخت شده با بر و لینه و بیدین  
خاصیت است که در نازا بیفکند انواع جراحیها را و در و لینه و بیکر و برک  
بسیار است جو کوفه و سرشته هم در و لینه حادث است و سطل هلد و لینه و لینه







$\frac{4}{27-5}$   
 ۹۱۳

چند کرب بدهد و مطبوخ افیمون و معجون خاج و حلیله زرد و افریق  
 بطبع سحر و یارب فیرا در وی کداحه و طلی کردن بیاقر تر حاو فریقون بازم  
 و اندرین پیز نرسد که بر وی بادام تلخ کند یا روغن بیدانجیر و در او موخ و قور  
 در وی سوده و ارد خود لیس که ترکند و برین سوی طلی کند و یک ساعت صبر کند پس کبشو  
 و اگر زهره کا و و سنج خطا یا آن یار کند رود تر یا آن کند بغایت در آن کرد  
 باب جند در و اگر در دهنی نشوید و صبر اندر عصاره مورد تر یا بدو طلی کند و پس از یک  
 نشوید و سوسه سوی با با مله و حلیله انود سیاه می شود و روغن مورد و روغن لیمو  
 که نیک بود و در کف و غش و آنرا با مله یا در ماسک در مسک یا بدو و مغز تخم  
 نرم سیاه و درم اندرین مغز بمالد و بکشد چنانکه از سیاه تمامند و مغزها سیاه  
 آنکه بر شب طلی کنند و تخاسان این طلی هر ساعت تازه فریاید و یک هفته از وی  
 باز دارد چون هفته لوی شود کف و غش پاک شود باشد و این از سوده است  
 سوم در بطن و وضع و برص اما از جهت بحق و وضع مطبوخ حلیله استغفار باید کرد  
 و اطر فیکر و معجون خاج بکار داشتن پس کرب و روغن س و کند و س و شط  
 و سنج خطا و مازر یون و غرق سید و خردل و صغونی از هر یکی بهره راست  
 و پیز و لیس که طلی کند اندر کرب یا به یا نزد یک اش باید در آنها بر آب  
 برص قی باید کرد یا یارب لو غازی اندر مطبوخ افیمون استغفار کند و اطر فیکر  
 ماهان بدر بکار دارد پس برل مازر یون و غرق سیاه و لیل و بوره از هر یکی  
 بهره راست بر سیمیز و زعفران و صولشیر و کف آهن و کف دریا کوفه و بخت  
 در وی افکند و غله لیسید چون غایم و اندر آفتاب طلی کند و چند آنکه ممکن باشد  
 آنکه بشوید و اگر آنکه نکند و آب بیرون کند و صبر کند تا خشک شود و از طلی  
 معاودت کند طلی بکشد و شیطرح فوه شتانی و مغز و ردی خشک شده  
 همه بگوید و پیز و لیس که بر لیسید و بکار دارد و مقدار دیگر فوه پیز و لیسید و این  
 دارو فیکر آن آب فوه جل کند نسبت روزان طلا بمالد و پیوسته می کند باب  
 س و شط در فصد و بجامه و غیران





